طبق دستور جریده آغاز افتاده

بدون جلد لبه سوخته بوده پس از جریده صفحاتش ۱۵ ثبت

طبق دستور جریده آغاز افتاده

بدون جلد البته سوخته بوده پس از جریده صفحات شماره شد ۱۵۰

21

و در طلب منافع بغرض سهو و از تاریکیها بکوه و بر راه یابد و کسب حسنات و قبح نقصهای عالم
شود و افعال حسنه کنند و از قبیح اجتناب نمایند و شکر منعم کنند و تعظیم حق و امتثال فرمان او کنند و کسیکه در این
امور نظر کنند تقصیر و تفریط از او نشود پس این نعمت عظیم و تدبیر عجیب صاحب نعمتی اند مگر بنده
مدبر قادر قاهر عالم حکیم مرید کاره سمیع بصیر متکلم ازلی ابدی سرمدی باقی غنی صادق عادل
که جسم و جوهر و عرض نباشد و شبه و ضد و ند نداشته باشد و دیده نتوان شد و محتاج چیزی نباشد
و حلول در چیزی نکرده باشد و متحد با چیزی نشده و جزو نداشته باشد منزه باشد از زمان و مکان و مستغنی
از جهات و احیاض و از جمیع صفات نقص و امکان فی شرح قطع اللیل المظلم غیاهب
تا لجلجه شرح ار ارسید و قطع جمع قطعه است و غیاهب جمع غیهب چیزهای تیره و رنگ
و تاریک و سیاه و لجلجه تردد و تحرک است و در بعضی نسخ شرح تخفیف راء و قسم است
یعنی رها کم بود اگر شبه بسیار است و حقیقت نه بارها شب تاریک و در جهات تاریکیهای
تردد او که بر رشد راه از او بجا به وحدت از زبان زلف این فقره بفتح باب خوف است که
خلق در او هیچ ندیده و هیچ نداسند و در تصرف مکاتب و معانی بارها نشد و نیز برای فواید بسیار است
که مرتب است بر حرکات تا آرام گیرند و قرارگاه وقت استقامت باشد و ایشان از کلال
وجود ایشان قوت یابد و وقت هاضمه برانگیزد و برای هضم طعام و برسد غذا بهم اعضا اگر همه روز
بودی خلق که اکثر حریص و بسته شغل کار بودی و ابدان کاهیده شدی و حریصان جیدان منزل آکر
انگشتندی که خود را از کار افکندی و باز اگر شب بودی نیز از حرارت آفتاب بهره گرم شدی

که حیوانات و نباتات ضایع شدی پس قادر حکیم و عالم خبیر مقرر فرمود که گاهی روز و گاهی شب باشد

مانند چیزی که گاهی برای اهل خانه افروزند که کارهای خود را تمشیت دهند و گاهی برگیرند

که استراحت کنند پس لابد نور و ظلمه که ضد یکدیگراند برای نظام عالم در کار شدند و بار دیگر جهت شب بلوس

طلب معاش از کجا بود پس این کار راست [illegible] و [illegible] اگر [illegible] ناهموار فرو برند

که در روز گیتی رسد با هم یکی شب برابر با هر دو این دلالت کند بر کمال قدرت و علم زیرا که کفا

کسی کاری کند از تاریکی احتراز کند مانند آنکه بنا شود و در حق شانه در جسم و ظلمات [illegible]

صورت نگاه دارد و با هم [illegible] که کار در حق شانه با کار خلق شانه [illegible] و دیگران

شانه فَاَتْقَنَ صُنْعَ الْاَفْلَاكِ الدَّوَّارِ فِي مَقَادِيرِ مُتَحَجِّبِهِ اتقن ای محکم و صنع ای خلق

و دوار مبالغه دائر است یعنی بسیار دور کننده ها و جمع مقدار است یعنی اندازه و حساب دورات — مقادیر

و یک مقدار در تمام حالت از صنع الفلک که مفعول است [illegible] متعلق بعضی

که اتقان [illegible] مقادیر [illegible] و خود است و در [illegible] دنیا [illegible] که این است

و این فقره اشاره [illegible] باب [illegible] است یعنی [illegible] که محکم [illegible]

لوحیت شانه آفرینش فلک بسیار گردنده را [illegible] سرعت حرکت و آرام [illegible] و ادوار

خود را و ادوار کواکب و بروج و نجوم که [illegible] آفتاب و ماه و ستاره گان بیاراست که

یک سال است [illegible] النفس بروج انتقال میکنند سیر متفاوت [illegible] در شان بسال

شهور و دهور و تقدیر شب و روز [illegible] درجات و منازل شان که آفتاب در یک سال النفس بروج قطع کند

الفلک

از حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت که هر یک

منزلی است از منازل مذکوره و برای ماه بیست و هشت منزلت شرطین و بطین و ثریا و دبران و

هقعه و هنعه و ذراع و نثره و طرفه و جبهه و زبره و صرفه و عوا و سماک و غفر و زبانا و اکلیل و قلب العقرب

شوله و نعایم و بلده و سعد الذابح و سعد بلع و سعد السعود و سعد الاخبیه و فرغ المقدم و فرغ المؤخر و رشا که

ماه هر شب در منزلی است از منازل مذکوره [illegible] اکثر آفتاب [illegible] حرکت

کند ماه به بیست و هشت روز قطع کند تمام بروج [illegible] را و ماه در عرض [illegible] قطع کند هر روز [illegible] — و مدار او چنان

و دوران آفتاب در فلک خود بسیصد و شصت [illegible] طلوع [illegible] مغرب [illegible] که

هر روز در مطلعی باشد و مغربی [illegible] و هر [illegible] مختلف شود و ازین جهت [illegible] روز و روز

مانند [illegible] الاستفادة [illegible] الفلک [illegible] و [illegible]

برای [illegible] گشته [illegible] و [illegible]

مالا [illegible] آفتاب [illegible] ماه [illegible]

[illegible] حساب [illegible] معلوم [illegible] و [illegible]

[illegible] روزها و [illegible] آفتاب [illegible] کند ماه [illegible] و این [illegible]

[illegible] و [illegible] برای [illegible] که [illegible]

[illegible] النور [illegible] احوال [illegible] حالت و [illegible]

از جمله [illegible] کان [illegible] منقطع [illegible] انقطاع

بانهاد قسمی منسوب است بود که فلک فلک ارکان احکام ... که [illegible] نباشد [illegible]

بور رضیانی فی شعشع ضیاء الشمس ینبوع تأججه شعشع برای روشن است ضیاء و

در روشنی نور بر روشنی است و بعضی برآنند که فرق میان ضیاء و نور آنست که ضوء قائم بر ذات

خود است چون روشنی آفتاب و روشنی قمر مستفاد از روشنی شمس است و از آیه کریمه [illegible] والآفاق

و همچنانچه پیش کم [illegible] از این [illegible] باه [illegible] خواهد شد و دانست که [illegible] آن تا چه زبانه کشند

مبر افروختن و طلوع آفتاب [illegible] روشنی [illegible] زبانه کشیدن

آتش که هر چند آتش [illegible] النفحات [illegible] فقره شریفه [illegible] باب [illegible]

که روشنی ساخته و افروخت او جل شانه روشنی آفتاب [illegible] زبانه کشیدن

روشنی که مانند [illegible] نه کشیدن آتش است فقرات شریفه [illegible] و مورد

عبارات [illegible] [illegible] و در [illegible] وقف شده

و موقوف [illegible] دلالت [illegible] فقرات [illegible] مستفاد [illegible] الوقت

و در ترتیب [illegible] [illegible] [illegible] بر یکدیگر [illegible]

از روشنی [illegible] و احکام [illegible] فلک [illegible] افروختن ضیاء شمس [illegible]

[illegible] است [illegible] و [illegible] و باز دانست که [illegible]

البته [illegible] و [illegible] است جل شانه [illegible] دانست [illegible] کامل [illegible]

اما [illegible] او جل شانه [illegible] [illegible] معلوم [illegible] شان

بی باب مانند بود [illegible] خیال [illegible] روشنی بود [illegible] که بر خلاف [illegible] نموده

[illegible] انداری [illegible] و نور و ظلمه [illegible] که [illegible]

[illegible] شانه صالح و [illegible] و عدم [illegible] و کثرت [illegible] بار و

برانکه [illegible] عظمت [illegible] که او جل شانه [illegible] است

و [illegible] انواع تصرفات و تراکیب [illegible] که [illegible] که نور و ظلمه [illegible] مکان دیگر

[illegible] علم [illegible] است [illegible] این [illegible] شریفه [illegible] لطیف [illegible] است

برای دلالت و [illegible] که منفعت [illegible] منافع عظیمه [illegible]

[illegible] [illegible] که [illegible] عالم [illegible] طبیعیان حکمائی که [illegible] اسباب طبایع

[illegible] [illegible] کرامته [illegible] [illegible] است و [illegible] اند

در [illegible] صالحات و [illegible] که منصرف [illegible] جل شانه [illegible]

و [illegible] که عدم [illegible] [illegible] ساکن

و انها الطف است [illegible] و [illegible] کاشف [illegible] جل شانه [illegible] است

که معارف [illegible] و معرفت [illegible] نظر و [illegible] استخراج [illegible]

[illegible] است [illegible] الطائف [illegible] که [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] محتاج است [illegible] مطعوم و ملبوس

[illegible] صالح و [illegible] حرکت [illegible] و عالم [illegible]

تاریک بودی و حصول مصالح از خشکی روز از ظلمه شب که اعدام کرمه آفتاب است لابد بود و بر عالمیان چراغ روشن
در روز مخفی است و بر شب آن روز ارتفاع دارد تا کیفیات ظاهر گردد و صعود از کره زمین و حرارت که نمی‌گذارد
بروی مفوضه نهد و بر از نفع عامه بر عالمیان ظلمه است جنح در روز حرکت و قرب شده و تعب عارض گشته
پس کواکب در حرکت احتیاج باشد تا اعیا و تعب زایل شود و منفعت رسد که حق صلاح آفتاب را
در موضع معین از ثبات اگر ساکن شود و منع حرکت او نمی‌کند پس همیشه روز بود و اگر مادر گاه شده
و اگر نسبت اهل ای ساکن شود کرها بر زمین شدند بهم بر شدند که هیچ وجه من الوجوه صلاحیت سکنا و
عمارت نبود که قرب او عمارت آفتاب و در جوانب همیشه ظلمه بود و سرما در کمال شده و
از آنچه تصور نتوان که هیچ نباتی بروید و حیوانی سکنی نتواند کرد و بجهت این دوار از آسیب
آفتاب دور جنوب و حصول ارتفاع در هر جا حاصل نمی‌شود بلکه تعاقب لیل و نهار تا
منافع عالمیان حاصل رسد و با وجود تعاقب ضرور بود که شب و روز در کمال درازی و کوتاهی نباشد
و هر دو به برابره معتدله و مقدار معتدل باشند چنانکه بر وفق مصالح مقرر فرموده که در اکثر معموره
هر عدد آن نهایت روز پانزده ساعت تمتع و زیاده‌تر نباشند اگر فرض مقدار آن را صد ساعت
ساعت قرار میشود الحمد روز زمین یابد از حیوانات و نباتات هلاک شدند
حیوانات بجهت آنکه در مدت ساکن نشده‌اند و قرار نگرفتند و روزها بی‌درازی مشغول
سکون نمی‌یابند و لو میان مشغول کار و حرکت شده‌اند و این بسبب هلاک شده و لا نباتات از حرارت
از حرارت آفتاب خشک شده‌اند و میسوختند و شب نیز اگر به طول شود حیوانات از حرکت باز

بازمی‌ماندند و طلب معاش نمی‌توانستند کرد و از کثرت سرما هلاک میشدند و از حرارت طبیعیه نباتات کم
میشد و فاسد و متعفن میشدند پس روز و شب برابره معتدله و مقدار معتدل قرار فرموده تا در اکثر
صلاحیت سکنای حیوانات و تولد نباتات باشند و باز هر یک را مغلوب دیگری فرموده که اگر نه
از تقدیر قادر الله تعالی می‌بود ممتنع بود که غالب مغلوب و مغلوب غالب گردد و باز دلیلست
بر آنکه حرکت شان کفایه و در صفت الهی است که مغلوب را غالب و غالب را مغلوب میسازد
که اگر حرکت فرض شود بر طبع که دو هیئه شدند از صدها که مقتضی خود را مغلوب دیگر کنند و باز
بازدلیلست زیرا که ظلمه شده که اسود از روز سیاه بر طرف کند و نور روز سیاه که امنه ظلمت
شب سیاه فانی کرد پس قادر است بر اعدام یک شده و دفعا بر فتنه بار معلوم است که نور و ظلمت
ضد بینند و هر دو ضد از ضدین منطبق نشوند بلکه بنت و ارتفاع از ضدها کحصول نمی‌بود
رسید بلکه نه حصول دیگری بی حکمی قدرت نبود که قلب حقیقه ضدین از اعدام
منافی که کنند قادر الذاتی پس از دوام مبانه شب و روز بر ای حصول اغراض اسباب و منافع است
که تصرف و حکم را نهاد بر اصحاب مجمع اسباب نافع و هر یک را کار غالب و مغلوب و دیگری
مجرای ضرورت معلوم است که فعل حکیم چنین نمی‌شود که هیچ ممکن نتواند در طبیعه عمر الشعور
است و لهذا اتفاق و قسم نتواند شد پس حکمای الکفار عدد و شرایع اکثر انسان سببات ضلالة
و تفاوت ایشان پس معلوم شد که این امور فعل واجب الوجود است و روشن است که حقایق حیات
امور را ظاهر ساخته و هر اشیا را در موضع خود قرار داده تا تر گشته در صدد امور اوست

بشنو که در کتب سنه باز تخصیص اخراج برگهای صباح [illegible] حضرت شانه [illegible] الله [illegible] بر روایت و غیر [illegible] ان

دلیل است که بیان مجاز ضرورة معلومست و در وجه امر است که صبح [illegible]

امر عظیم نیست و صبح قادر بقدرت این نیست از کبود و هم خلق آن از این عاجز باشند و صبح از حضرت شانه

الله است این نور از کبود و باز چنانکه اخراج برگهای صباح دال بر اوصاف کمالست بر اینمعنی که

و نیز تنبیه است بر آنکه همچنین در زمان ظلمه ساکن از تحرک انسانیه و علو از شغف تمیز نکنند و صبح از سپیدی باز

[illegible] حضرت شانه بر همه کیفیات مطلع باشد و تدبیر و تقریر فرماید و از تاریکی و ظلمه احتراز نکنند

بر آنکه قطع سبب تظلم آنکه در این نیز منافع بسیار است بر آن شکل بر فرض اعیان زمان صباح [illegible]

اکثر است انتفاع خصوصا بآن ابلغ است یا آنکه شرو وقت قبل از غروب است بنابر آن شکل تاریکی [illegible]

کراهت و ملال و غم و سبب خفقان [illegible] است و کسیکه از جهت تاریکی بر جهت روشنی رسد

فرح و بهجت و سرور [illegible] بر تقدیم خلق آسمان و زمین و باز دلیلست

بر کمال قدرت بیغایت که بی علاقه و عروه و ستون سقف بیاین در پیوسته بلند برافراخته که

صنعت او جل شانه بر خلاف صنعت صانعان باشد زیرا که هیچ سقف بی [illegible] نتوانند

ساخت و بی ستون بلند تواند بر فراخت باز دلیلست بر کمال قدرت بیغایت که چنین آسمانها

سایر اجسام اند و در جهت [illegible] بالذات [illegible] سبب [illegible] باشند و لیکن وجه [illegible] محض قدرت کامله

حق [illegible] تا قیام قیامت [illegible] و از سقوط محفوظ [illegible] و این اجرام [illegible] عظیم

در هوا [illegible] و علاقه و ستون [illegible] و این حجت قاطع و برهانست ساطع بر کمال قدرت

و لطف

و لطف [illegible] صنع [illegible] در طلوع و غروب آفتاب و احوال عجیبه و آثار غریبه بودیعه فرموده که

منظور ناس معلوم [illegible] که بسیار غرایب آثار و منافع بیشمار بیرون نیز بر قادر در کمال اختیار عقلا

[illegible] که از ظهور رسید یکی آنکه طلوع آفتاب شبیه خلق عالم و تکوین اوست و غروب او شبیه خراب

عالم وقت قیامت است تقریر شبیه آنست که ظلمة صفت عدمیست پس شبیه [illegible] است بعدم

اصلی مستمر از ازل تا وقت حدوث عالم چنانکه در اول [illegible] ظلمه مستقر بود در جمیع اقطار سموات

و اکناف ارض پس ظلمه عدم نیز مستقر بود آنجا نه لوح بود و نه قلم و نه نور بود و نه ظلمه و نه آسمان

بود و نه زمین و نه طول بود و نه عرض و نه هیچ چیز کان الله و لم یکن معه شیء غیره و کان

عالی صفت شانه هو الاول و الاخر الظاهر [illegible] در آن ظلمه ظهور [illegible] ایجاد و خلق و تکوین و ابداع [illegible]

[illegible] چنانکه [illegible] ظلمات شب ظهور [illegible] روشن صباح

پس طلوع نور [illegible] ظلمات عدم و [illegible] شبیه است بنور صبح در [illegible] ظلمات شب

باز دلیلست بر آنکه چنانکه مخلوقات متناهی [illegible] این حالة [illegible] شبیه [illegible]

طلوع ایجاد و تکوین [illegible] ابداع و احسان و فیض انعام او جل شانه بطلوع صبح فتامل فی

هذه الاسرار فانها دالة علی وجود القادر المختار [illegible] باز آفتاب که طلوع نمود لحظه بلحظه

و قوة و کمال او در زیاده است تا آنکه بوسط السماء رسید اندک [illegible] حالة [illegible]

که اثر ارتفاع [illegible] او بر [illegible] و این حالة [illegible] است که شبیه بحالة انسان است در

زمان شباب [illegible] که نمو [illegible] در انسان در ان حالة [illegible]

بعد از ان حالت که بسبب سیر غربی فلک ساکن بوده بعد از ان تحت الشعاع میشود اما فاما شروع در ارتفاع نموده
و از انکه از نقصان قدر نور او حاصل میشود و قوت حرارت او کم میشود و ضعف و فتور
در او بهم میرسد و این شبیه است بحالت انسان در سن کهولت که حالت چهارم است و در این
حالت شروع میکند در نقصان ظاهر و انحطاط باطن و نور او کم میشود و شعاع و قوت او نیز کم
میشود و بلندی شعاع او نیز به اول و نا فاما تا انکه میشود نقصان او تا مرتبه باقی غروب و این نسبت به شخص
بس شیخوخت است تا بحد غروب میرسد و غروب که نمود ذهاب نور او میشود و در زردی شود رنگ او
و ارتعاش بهم میرسد حرارت او و نقصان بهم میرساند قوه او و ساقط میشود از نظر و میرفته برای
زمینی لیکن فانی و باطل میشود و این شبیه حالت ادمیت که مرگ که قرص ضعیف میشود و رنگ
زرد میشود و رعشه و ضعف بهم میرسد نور رود و خوب صورت زایل میشود و بروی رخت و
زمینی می افتد بلکه ... که فاد ... بپوشش نیست و احوال اربعه کواکب مشابه بسن نمو و وقوف
و کهولت و شیخوخت حیوان و نبات است و بعد از غروب اثر او که شفق است قدری در افق غروب
باقی میماند و بعد از انکه ... میشود که مطلق از او اثری باقی نمی ماند این حالت نیز
مشابه بحالت انسان است بعد از موت که اثری از نام و اثار او باقی میماند و بعد از ان نیز
زایل نام و نشان و اثار او باطل میشود که گویا هرگز نبود پس احوال خمسه افتاب مشابه احوال خمسه
انسان است طلوع کوکب شبیه ولادت صبی است و همچنین فرض ظاهر میشود بعد از انکه نبود
این درجه در این وقت و ساعت ظاهر میشود بعد از انکه نبود و برای این وجه منتسب است که همچنین در جنب

طلی

در رتبه طلوع افتاب را نسبت بعضی ... که ... میشوند که اجرام علویه و اجسام غلیظیه نور بر این
طلوع میشوند و در کواکب بعد از ان تا نقصان و نمو متحیر ... از وسط السماء تا غروب شروع
در نقصان و انحطاط بعد از کمال پس این کمالات است از نقصانات و نقصانات بعد از کمالات
بسبب دوام و استمرار دلیل است که کمالات شان نیز نهایت و همچنین نقصانات شان نیز نهایت
بلکه بسبب بسیار منتهی و متغیر ظاهر است که اجمالا تصرفات میکنند در انها بقدرت کامله جهت
و جاری میشود از انها و کواکب ... منسوب است ... الا له الخلق و الامر تبارک
الله رب العالمین و در ضعف که اینها در انکه غروب که کوکب ... میشوند و بعضی میبینند که
ماهی فرو میبرد او را و بعضی بر انند که فرو میرود در عین حمئة و اقوال دیگر نیز هست فانی نیست
مشاهده میشود که در حینی که غروب است کوکب دیگر ... همان وقت مقابل او در افق
طالع میشود و کوکب طالع شروع در ارتفاع و تصاعد میکند و همچنین دیگری بوسط السماء رسیده
و دیگری در ربع غربی واقع شده و نزدیک بغروب است این احوال نیز مشابه احوال خلق است
در این عالم مردی متولد و دیگری زنده میشود و ظلمات و فانی ... و مشابهت تا کو این
میرسد و دیگری ... پیری ... به پیری رسیده است و از چون کوکب منحط که ...
مختلفه الاحوال اند بعضی سعد اند و بعضی نحس و برخی قوی النور و بعضی ضعیف النور و بعضی قریب
از وسط فلک واقع اند و بعضی در اطراف فلک واقعند و بعضی در شرف اند و بعضی در وبال
همچنین اشخاص این عالم بعضی در سعادت اند و بعضی در نکوست بعضی در عزت و توانگری و بعضی در فقر و ذلت

در صنایع و بعضی در دولت و علو و بعضی در ذلت و سقوط پس همچنانکه مدبر عالم علوی بر نظام کواکب با حسن وجهی
فرموده با اختلافشان در طلوع و غروب و نورانیه و ظلمه همچنین تدبیر احوال عالم سفلی فرموده با اختلافشان
در حالات و تفاوت و غنی و فقر و صحت و مرض کما قال الحق تعالی کل یوم هو فی شأن ذلک تقدیر العزیز
والتسخیر فی عالم العلوی والسفلی باز آفتاب روزی که در نقطه اول سرطان است که روز اول تابستان است
تا رسیدن او باول نقطه جدی که اول زمستان است مجموع شش ماه است که طلوع میکند هر روز از مطلعی دیگر
و این صد و هشتاد مطلع است و همچنین از اول نقطه جدی تا باول از نقطه سرطان که میرسد هر روزه
بمغربی دیگر غروب میکند پس صد و هشتاد مطلع است آفتاب را و صد و هشتاد مغرب و بحرکات شمس بسیر
حاصل میشود تفاوت فصول اربعه تا آنکه در هر سالی چهار فصل مختلف پیدا آید و مصلحت حکیم علیم
ظاهر گردد و در فصول اربعه منافع بسیار قرار داده است تا بقای این عالم و لوازم او پیدا گردد و نقصان
در این جهان تصرف ننمایند تا حیوانات و نباتات محفوظ شوند مثلا در فصل زمستان قرار داده که حرارت
در باطن درخت و نبات پنهان گردد که مولد میوه ها در آن متولد گردد و در هوا گشتن پیدا آید که از آن
ابر و باران متولد گردد و بدن حیوانات محکم شود و قوة یابد و در فصل بهار که موادی که در زمستان در زمین
و نبات متولد شده بحرکت آیند و گلها و گیاهها و شکوفها بر دمند و حیوانات برای فرزند آوردن
بحرکت آیند و در فصل تابستان بسبب حرارت هوا میوه ها پخته شوند و رطوبات و اخلاط فاسده تقلیل
ابدان حیوانات تحلیل یابد و رطوبت روی زمین کم شود که عمارات و عملها با مالی میسر گردد
و در فصل پائیز هوا صاف گردد و بیماریها کم شود و شبها دراز شود که اعمال در شب میسر گردد باز

را از مصالح اغذیه مقرر فرموده که اگر سرما در فصل کانون شدید نبود و بعکس که حرارت این دفعی بود
باعث ضرر بدنها و فساد مزاجها میشد و حدوث امراض میکرد چنانچه اگر کسی از
حمام بسیار گرم بهوای بسیار سرد یکدفعه درآید موجب بیماری او میشود پس مقرر فرموده که
سرما اندک اندک بکاهد تا گرما بنهایت رسد و گرما اندک اندک بکاهد تا سرما بنهایت رسد
و استحکام صنعت بحکمه دلیلست و حجتست بر کمال علم و قدرت او چنانکه اگر کسی گوید این
تانی و تدریج از جهه عدم سرعت خاصه شمس است در پست شدن و بلند شدن میگوئیم علت
عدم سرعت و بطء حرکت شمس چیست اگر گویند عظمتش بزرگی دایره است که قطع آن
بحرکت خاصه قطع میکند باز از آن علت میپرسیم تا منتهی شود بآنکه از حکمه صانع عالم است که
تدبیر است کامله و حکمت شامله این حرکت را بر قانون مصلحت منطبق گردانیده زیرا که ترجیح بلا مرجح
قبیح است و تسلسل علل ممتنعست و استدلال از احوال متناسبه بر تدبیر
حکیم خالق غایة ظهور دارد زیرا که اجرام کوکبیه و اجرام فلکیه را ممکن نیست که حرکات ارادیه
طبایع آن مختلف است زیرا که اجسام متشابه در جسمیت و تمام ماهیت و حکم اشیاء متماثله
در ذات و تمام ماهیت متساوی است در لوازم و احکام پس هر حکمی و حرکتی که بر جسمی
صحیح باشد بر باقی نیز صحیح خواهد بود و جسمی جسمی است پس باعث اختصاص هر یکی از آن
بطبع و حیز و حرکت و شکل منسوب باشند بخالق قادر مختار و باز آنکه حرکات ایشان بطبع مرکب بود
مر با بست شروق و غروب بر نهج واحد باشند زیرا که چیزی که از لوازم طبیعت واحده باشد

والحیات بقای او بر حالت واحده و عدم تغیر او و این ثابت است که آفتاب هر روز از مشرق طلوع میکند
و غروب و دیگر غروب میکند پس ثابت شد که حقیقة الیدیک از ذات و طبایعشان تا نشر حیث
بلکه شبه بر هر تیر قادر مختار و تعدد متغیر عالم حکیم بی زوال و مخالفت که حرکت میدهد انهار از حیث
و مقتضی ارادهٔ خود و از برای هر یک مقادیر معین تعیین فرموده که در دور سیرشان باو نهایت شوند و
قرار گیرد و سالکی گه و باز در حد ارتفاع غایتی قرار داده که از آن در نگذرد و همچنین در حین
هبوط نهایتی معین فرموده که از آن پای در نگذرد و غایت هر که و سیرشان تا انقضای دنیاست که همه
منتهی گردند تا حین انقضاء دنیا و شک نیست که این اتساق و انتظام دلیل صحیح است بر وجود قادر مختار
و صانع حکیم چنانچه بر اولوا الالباب صباح مخفی است با نجم مذکور که هر شبانگاه [illegible] الی الغیبت
باز غروب در آخر روز مشابه با مانند اجابات و شب بمنزلهٔ عدم محض است و این حالت مشابه
حال خلق است در عدم به ما این تحقیق زیرا که شب که آمد روز بر طرف شد و از او اثر نه
ماند و بعد از آن روز آمد و شب را نیفکند پس مدبر و مقدر قادر است بر اعادهٔ [illegible]
الکرم باز بمانند از اثر کما قال عز شانه قال من یحیی العظام وهی رمیم قل یحییها الذی
انشاها اول مرة وهو بکل خلق علیم باز بیرون آمدن روشنی صباح از میان تاریکی
شب مشابه بقیام خلق است نفخ حشر و نشر و حی نفخ در سه مرتبه و قسم نخست اول نفخهٔ فزع است
کقوله عز شانه یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات والارض یعنی بروزی
که بدمند در صور پس بترسند هر که در آسمانها و در زمین است دوم نفخ صعق است و نفخ فی الصور

فصعق

فصعق من فی السموات والارض ونفخ [illegible] در بوق پس بیهوش شوند
یعنی بمیرند هر که در آسمانها و زمین است و سیم نفخهٔ حیات است ثم نفخ فیه اخری
فاذا هم قیام ینظرون پس باز دیگر دمیده شود در بوق پس ناگاه ایستاده اند و نظر
میکنند یا انتظار میکشند که باز تا این چه خواهد کرد و باز دوم فاذا نقر فی الناقور
فذلک یومئذ یوم عسیر علی الکافرین غیر یسیر پس آنگاه که دمند در بوق پس آن روز روز
که دشوار شود بر کافران و آسان نیست و مشهور آنست که نفخ در صور دو مرتبه و قسم نخست بجهت
اماته و دوم برای احیا و بعضی برآنند نفخ سه بار است و بر هر تقدیر نفخ در صور برای اماته و احیا البته
و قسم نخست پس [illegible] نفخ با صور و در روایت که صور را طرف و سعه و میان
طرفین [illegible] و میان است پس [illegible] است پس [illegible]
روحی [illegible] مگر آنکه بمیرد [illegible] الست و [illegible] در آسمانها
صاحب روح [illegible] مگر آنکه بمیرد [illegible] که [illegible]
بمیرد [illegible] صاحب الصور النافخ
الذی ینتظر منا الاذن وحلول الامر بنیه بالنفخه [illegible]
[illegible] صاحب صور است که دیده [illegible] است و انتظار میکشند که چه وقت
رخصت [illegible] در صور [illegible] و در صور [illegible] را [illegible]
میان [illegible] و در صور [illegible] که در قبرها در [illegible]

وحشر تصور ان نیست بلکه حیوانات بر حشر ایشان دلیل است بلکه آیهٔ کریمه و اذا
الوحوش حشرت نیز دال است و حشر ایشان محقق شود و روایتست از ابوذر رضی الله عنه
که روزی من در خدمت رسول صلعم بودم که دو بز بر یکدیگر شاخ زدند فرمود میدانید که اینها
بچه سبب بر یکدیگر شاخ زدند صحابه عرض کردند خدا و رسول داناتر است حضرت فرمود که خدا میداند
و در میان ایشان حکم میکند و نیز دلیلست بر حشر حیوانات آیهٔ کریمه ما من دابّة فی
الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الا امم امثالکم ما فرّطنا فی الکتاب من طایر
شیء ثم الی ربهم یحشرون یعنی نیست هیچ حیوانی که راه رود بر روی زمین و نه
مرغی که بدو بال خود پرواز کند مگر امتی چند مانند شما در اینکه خدای تعالی ایشان را خلق کرده است
و روزی میدهد و حفظ می نماید و تقصیر نکرده ایم و ترک ننموده ایم در قرآن مجید یا در لوح محفوظ
هیچ چیز را پس بسوی پروردگار خود محشور شوند پس هم خرد و هم بزرگ تا قصاص مظلوم از ایشان
از یکدیگر بگیرند پس ... حشر ... در افتاب موجود است زیرا که ... بمنزله فرع است و چون
افتاب بکوکب مغرب رسد ... زوال ... فرع و خوف مستولی شود بر حیوانات
و در بسیاری از انها ... و بعضی ... و طیور ... الخلقه ... بنفخه
صعق است که هر حیوانی را خواب غلبه میکند که گویا مرده و ... که او از ایشان
بر طرف شده ... ساکن گردیده و طلوع ... بنفخه بعث و حیاتست زیرا که چون
افتاب بکوکب مشرق رسد گویا نفخ روح نور شده در ارواح عالم ظلمات و ... احوال

نقلان

شنه افتاب ... ثابت شد ... و این معلوم است که ارواح اعظم و اقوی اند از اجسام
پس انکه در عالم اجسام حجت باشد که این تاثیرات در او باشد پس چه دلیل که در عالم ارواح از محسوسات
... باشد که او ازان تاثیرات باشد مع هذا کلام مصر ناطق است بآن و اتفاق ... انبیا مجید وسماء
و معتبر است ازان زیرا که عالم افلاک با ملکی موکل بآن است و عالم ارواح با ملکی که
موکل بر ایشان است مستور تحت سرادقات قدرت و عزت و عقبات الهیه و ...
و اه معرفت ... که کواکب در بزرگی و کوچکی و کمال و نقصان متفاوت اند و افتاب
مانند پادشاه است بر ایشان و مستولیست بر همه کواکب و همه کواکب تحت شعاع نور
او باشند و ملکی موکل بر ایشان است احوال ایشان را عارض است ... پس چه دلیل که در عالم
ارواح ملکی باشد که مانند پادشاه باشد بر ایشان و مستولی باشد بر ایشان و احوال مذکوره را
بامر ملک سبحان عارض ایشان سازد و بعضی آیهٔ کریمه یوم یقوم الروح والملائکة
صفا لا یتکلمون الا من اذن له الرحمن را بآنچه مذکور شد حمل نموده اند و مستفید بیمین رب العزة
گرفته اند ... والارض جمیعا قبضته یوم القیامة والسموات مطویات بیمینه
نیز ... میگویند که مراد عبارت ازان است که ارواح بموضع وجود رسند ظاهر
گشته و میگویند اگر ایشان را صاحب ... باشند ... خوانند و اگر بد باشند ...
و گویند معنی بهشت و دوزخ که در قرآن واقع شده است که حق تعالی میفرماید ارجعی الی ربک
راضیة مرضیة این است که روح بمقعد اول رسد و گویند ثواب هر گونه است ... روحانی

ان
که نظر یابند بعالم ملکوت کنیم عقد و یکی لذت و راحت که تعبیر کنیم از لذت و عذاب هم
دو نوع بود یکی روحانی و آن بجز این بود از ملکوت و دیگر جسمانی چون حرارت و برودت
و گویند حشر جسمانی محال بود و چنین روح از این تن مفارقت کند اگر او را احصار حمیده
بود و از او کمالی که رسیده باشد بسبب سعادت بود و او را لذت باشد و این سعادت لذت
خوانند و اگر نفس شریر بود چنین از جسد جدا شود قصد عقل اول کند چنین که [illegible] زیران
بمانند و نتوانند قصد ملکوت کنند اگر از قطب جنوبی مانند از گرما معذب شوند و اگر از
قطب شمالی مانند از زمهریر معذب شوند و معنی عذاب جحیم و زمهریر این بود و گویند سعادت
آن باشد که روح بعالم علوی رسد و شقاوت آن باشد که در عالم ظلمت باشد و مانند و اکثر
تناسخی مذهبانند و گویند نفس هیچ نکند الا انتقال از جسدی که بر وی آمده و نفس خبیث
شود و نفس شریر باشد و بعض از ایشان گویند هر چیز بطبع خود متکون است و بی مدبری
و صانعی دیگر و دنیا چنین بود و چنین خواهد بود همیشه مرغ از تخم و تخم در مرغ و دیدیم
و لوم از زمین و زمین از لوم [illegible] و هستیم چنین بود و چنین باشد بجا نه نقص شود و دیگری
بوجود آید و نفی با نفعه بوجود لاحق نقد کنند و این قوم را اعتقاد بصانع و انبیا و کتب
و رسل و ملائکه و آنچه بخلق رسیده اند از امر و نهی و احکام و اخبار نباشد و بحث
و شرایع و [illegible] رسیده عذاب قبر و حشر و نشر و ثواب و عقاب و صراط و میزان
و جنت و نار نیز نباشد و فضایح مقالات ایشان زیاده از آن است الله تعالی بصدد [illegible] اظهار

بیان

و بیان نتوان نمود و بدانکه ارواح [illegible] اجسام مانند مظهر و مکان [illegible] بر اینکه
هر دو جنس را از ارواح و اجسام محتاجند بمکانی دیگر و اجسام [illegible] از ظهور [illegible] جمیع
ارواح و اجسام را انوار و ظلمات بکار [illegible] الله لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد [illegible] حق
صبح و علمه که خلق آسمان فرمود آفتاب [illegible] ماهی بود و نه کوکبی سایه آسمان زمینی [illegible]
سخن [illegible] را در گرفت [illegible] آفتاب [illegible] چون [illegible] ظلمت
موجب مضار بسیار است اما [illegible] که گفته قابض ارواح آفتاب است افاده کرده [illegible]
و از زیادتی قوت و شعاع حس بصر را [illegible] و این [illegible] است و اما
ظلمت خالصه مکروه طبع و سبب تنفر مزاج است و افاده برودت و [illegible]
گاه باشد سبب موت شود و این نیز [illegible] ترکیب انسانی [illegible]
و حواس انسانی طاقت ادراک کیفیات [illegible] زیرا که [illegible] سبب [illegible]
و شنیدن آوازهای قوی سبب کر [illegible] و [illegible]
شود [illegible] از اعتدال در حرکات و محسوسات و سایه کیفیت [illegible] سبب از
امتزاج نور و ظلمت [illegible] کشیده است سایه را از [illegible] طلوع آفتاب و [illegible]
نیکوتر از منهم است زیرا که ظلمت خالصه سبب برودت مزاج و [illegible] نور بصر است و شعاع شمس
سبب [illegible] و متفرق نور بصر است [illegible] متفرق است و این معلوم است از
کیفیات حاصله تحت [illegible] و [illegible] که [illegible] بسیار است و این گفته [illegible]

برجسم ولون واز نعم عظیمه ومنافع جلیله است وباز هر چند آفتاب (ارتفاع) بالاتر شود نقصان سایه ها در
جانب شرقی میشود وحرکات متجدد ومتصرمند [illegible] ثابت میشود ودفعه حاصل [illegible] شده
شود واین منفعت عظیم است که اگر دفعه ازاله ظلمت میشد موجب اختلال مصالح میشد پس تا [illegible]
قدرت صانع حکیم جل وعلا در تعدیل [illegible] افاده [illegible] رعایت مصالح [illegible] حکمت
وخوبتر [illegible] است واز این [illegible] شکر صانع جل وعلا وصف حضرت [illegible] فرموده وباز
از امارات صدق [illegible] وباز دلالت [illegible] براینکه اگر آفتاب نبود سایه شناخته نمی شد واگر نور
نبود ظلمه از یکی متمیز نگشتی پس اشیاء با ضداد ها شناخته میشوند که [illegible] شعاع [illegible] ارتفاع
[illegible] سایه [illegible] وباز او [illegible] قبض [illegible] وزایل [illegible] انتظام
مصالح [illegible] اگر یکبار [illegible] مقبوض میشد [illegible] مردمان که [illegible] آفتاب [illegible]
دیگر [illegible] صورت [illegible] تجربه [illegible] متوجه می شوند وباز آسمان
سبز [illegible] از [illegible] منافع بسیار [illegible] رنگها است [illegible]
واطبار [illegible] حاذق [illegible] بسیار [illegible] نظر کنند [illegible]
باشند [illegible] اطبا ضعیف البصر [illegible] کثرت [illegible]
می دانند [illegible] آسمان [illegible] فرموده [illegible] قوت باصره است وباز سبب زوال [illegible]
[illegible] آسمان از [illegible] که از کوه قاف است که
[illegible] مسافت عقیب [illegible] است والله [illegible] وسبزی آسمان از او است

بنا بر جرم

بنا بر جرم [illegible] نور جرم [illegible] که [illegible] طبقه ارضی زمین که
زیر گاو است کما قال الله تعالی انها ان تک مثقال حبة من خردل
فلتکن فی صخرة او فی السموت او فی الارض یأت بها الله بر [illegible]
حکم الهی [illegible] ظاهر است [illegible] که [illegible] لون وضوئی نسبت
[illegible] لون وضوئی [illegible] باطلست زیرا که لون مشاهد ومحسوس است وباز
زیادتی ونقصان [illegible] ظل [illegible] وتغیر او [illegible] دلیلیست [illegible] قادر [illegible]
[illegible] حکیم زیرا که متغیر است وهر متغیر [illegible] محتاج [illegible] است [illegible]
[illegible] این [illegible] است [illegible] اول [illegible] والا [illegible]
او [illegible] تغیرات [illegible] است [illegible] صورت [illegible] از عدم [illegible]
[illegible] وجود [illegible] حکیم قادر مختار [illegible] قوة وضعف [illegible]
[illegible] معلوم است که این تغیرات منتظم [illegible] حکیم [illegible]
[illegible] است [illegible] باز [illegible]
[illegible] فلک [illegible] مکان [illegible] ظاهر [illegible] سطح [illegible] زمان [illegible] مکان [illegible]
[illegible] زمان [illegible] خالق زمان ومکان [illegible] نبات [illegible] و
[illegible] نبات [illegible] مشاهده [illegible] مکان [illegible] زمان و
[illegible] صورت [illegible] مکان [illegible] مشاهدات [illegible] زمان [illegible]

از چهار و چهر یک ماه و روز و شب و ساعت پس ماه عبارتست از حرکه آفتاب در نقطه معینه
از فلک خاص تا آنکه باز عود نماید به آن نقطه معینه که اول نقطه اعتدال ربیعی گویند و شهر
عبارتست از حرکه ماه در نقطه معینه از فلک خاص تا آنکه باز عود نماید به آن نقطه و این
سنه شهور است و اکثر حاجت بر آنند که زمان شب عبارتست از مدت بودن شمس
تحت الارض و زمان روز عبارتست از مدت بودن شمس فوق الارض و ساعت دو قسم است مستوی
و معوج ساعت مستوی جزویست از بیست و چهار جزو شب و روز و معوج جزویست از دوازده
جزو شب و روز پس ساعت عبارتست از دور رفتن آفتاب در [illegible] برج تمام و از مدار
او حاصل میشود فصول اربعه که بهار و تابستان و پائیز و زمستان است و نمیدانیم جمیع
منافع آن در قوه اینجا نیست و بعضی مذکور شد و بعضی دیگر الکلام حج است
دیگر غیبت زوج و عدم اطلاع بر وجود او دیگر احکام متوفی عنها زوجها است و دیگر عدت (دانتظار زوجه الت)
حیض و نفاس است دیگر احکام نفقه است دیگر نذور متعلقه به اوقات است دیگر احکام
صوم ایام واجبه و محرمه و مستحبه و مکروهه است دیگر حرمت قتال است در بعضی
اوقات که اینها منافع متصله است اما منافع منفصله پس مثال آن انقضاء مدت
دیون و اجارات و اجیر و انقضاء مدت متعه و انقضاء عده است پس بر آنکه با جریت
در آفتاب هم جریت و در حساب هم شما نکنند در جبهه و تمام هیئت و شبها بیست و سه
در تمام ماهیت ممتنع است و اختلاف انسان در لوازم پس حصول ضوء در جرم آفتاب و ماه

امر جایز

وجود ضوء بر جرم ان
امر جایز الوجود است و ممتنع الحصول و للعدم نیست و چون امر خفی است رجحان
البته باید مرجح فاعل قادر مختار باشد و هرچه فعل فاعل مختار باشد ایجاد و اعدام او مساوی است اگر
خواسته ایجاد فرماید و اگر نخواهد اعدام الی معدوم شده که [illegible] اختلافات حاصله در روز و شب
و بعد نور از شمس نخواهد بود بلکه بسبب اینکه فاعل قادر مختار [illegible] پس فاعل مختار ازاله نور از جرم شمس
و قمر میکند و طبیعه عدیمه الشعور نمیتواند که [illegible] حق [illegible] در قرآن مجید
و نص در روز قیامت و علامات بر آنچه مذکور شد [illegible] است بر حکایت که قابلیه معدوم
خرق و التیام افلاک و آنها را قدیم میدانند و زعم فاسد ایشان اینست که هرچه قدیم
باشد عدم بر وی محال است پس بنابراین باید برطرف شدن و متفرق شدن فلک و کواکب نیز
محال باشد با آنکه حق تعالی میفرماید در قیامت آسمانها از یکدیگر جدا خواهند شد و شق خواهند
شد و پیچیده خواهند شد مانند طومار را که بهم پیچند و کواکب از یکدیگر جدا خواهند شد کما
[illegible] اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و اذا السماء کشطت و اذا السماء انشقت
و یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب و در حدیث است که نور [illegible]
[illegible] با آنکه اگر فرو نشستن میکند چنانچه [illegible] و تا قیامت [illegible]
روا نیست پس [illegible] کند با آفتاب [illegible] ضوء او [illegible] او را میکند نور او را
زایل میکند یا او را در دریائی که در آسمان است بسبب مصلحت فرو میبرد و هر قدر که مقرر است
اگر ماه [illegible] تمام شود ضوء او تمام شود تا بقدری که مامور است و آنچه که [illegible]

تحقیق است و برهان قاطع که امام جزم کنند بران نزاع گشته‌اند و از حضرت امیرالمؤمنین ع آنرا نیز سبب

ماه پر سیاهی آنحضرت فرموده‌اند که از اثر مسح پر حضرت جبرئیل ع و بیان این آنکه حق تعالی نور قمر را

هفتاد جزو خلق فرموده پس آنحضرت جبرئیل ع امر فرموده که پر خود بماه مالد و نقصان شد جزو نور او را

با فتاب نقل داد پس انتفاء شصت و نه جزو نور قمر نسبی نمود و یک جزو نور قمر باقی ماند کما قال

عز شانه فمحونا آیة اللیل و جعلنا آیة النهار مبصرة باز که نظر بسوی روی قمر کنی چند حرف

ظاهر میشود اول جیم و دویم میم سیوم یا چهارم لام بر صورت جیان جمیلا و در وقت مشاهده ماه

نقل شده که هر شخص [illegible] تعالی را [illegible] که سبحان من خلقه جمیلا و این دلیلیست بر [illegible]

بودن او و جهت نه از صفت [illegible] که جمع بین المتضادین و سواد و نور با جمالت و کمال فرموده

در تبیان از ابن عباس منقولست که حق تعالی در مبدء خلقت جواهر رفیعه [illegible] و در بعضیها

با قوت [illegible] که بر حال نظر هیبت بر او انداخت بگداخت و آب گشت بعض از آن را

باتش تغلیب فرموده و از آن جن را خلق کرده و بعض را تغلیب بسیار کرده و در بعضیها [illegible] شده

که تغلیب [illegible] فرموده از آن ملائکه را آفریده و بعض را تغلیب کمتر کرده و از آن انسان

و سایر حیوانات را خلق فرموده و اصحاب [illegible] جهت انکار عنصریه بوده فی مقتضای

منست ازین اختلاف حرکات و هیئات و صور و اعراض و [illegible] تمام [illegible]

تمام دلیل برانکه صانع واجب الوجود قادر عالم و مرید و مدرک سمیع و بصیر و صادق و باقی [illegible]

ما را جهت تخویف بندگان کسوف و خسوف در شمس و قمر قرار داده تا رجوع کنند بطاعت و

مخفی کنه

مشغول گردند بعبادت و منتبه شوند که ضوء شمس و قمر نعمتیست بس عظیم است که بمجرد آنکه مر از آن

نور ایشان منغمر گردد این همه خوف عارض گشته پس و العیاذ بالله این حالت همیشه بود

خلق چگونه زندگانی میکردند [illegible] در خوف و خطر و در معرض تزلزل [illegible] مضطرب بودند

و نیز نظر کن بر این سبب و باز معلوم است که هرگاه آفتاب جهانتاب در معرض

انکساف و افول باشد و ماه عالمتاب در محاق انخساف و ذبول باشد پس نه حرکات

افلاک ایشان را در دیده بصیرت اعتبار است و نه حالات ایشان بار [illegible]

وقع و مقدار اگر چه جلال بساط انجم [illegible] صحیح و جواهر شارق خندان و شادمان [illegible]

اما آنانکه [illegible] افعال ایشان از تلون احوال [illegible] و در

تباهی انفعال در معرض زوال و [illegible] لایزال منتظر و مشاهده باید بودن تا [illegible]

از ضیاء آفتاب عالمتاب [illegible] و معرفت بهره یابند و معرفت او واجب و [illegible]

و باز این اختلافات را در جرم قمر قرار فرموده تا باعث بر رفع [illegible] شبهه فلاسفه باشد که

میگویند اجرام فلکیه را انطلاق تغیر با حوال ایشان نمیباشد و قابل خرق و التیام نیستند

پس او سبحانه بحکم قاهره و قدرت باهره این اختلافات را در قمر قرار داده [illegible]

ظاهر میشود از روی او [illegible] اختلاف فرموده در هر روز و [illegible]

در حاله [illegible] و ماه را گاه بزرگ و گاه هلال و گاه [illegible] و

گاه در عقده خسوف و [illegible] از این که تغیر با حوال ایشان [illegible]

واهری نمیتوانند بود و باز ضعف قرار ولهم در ستارکان و حرکات ایشان که بعضی از جای
خود حرکه میکنند و در حرکه از یکدیگر جدا میشوند و بعضی از برجی به برجی حرکه میکنند و در
حرکه از یکدیگر جدا میشوند و هر یک را دو حرکه مختلف میباشد یکی عام که همه کواکب را ان متحرک کند
و ان حرکه [illegible] که از مشرق بمغرب حرکه میکنند و دیگری حرکه خاص که هر یک
برای خود دارند که ان حرکه از مغرب بسوی مشرق است مانند موری که بر روی آسیا بجانب
چپ حرکت کند و آسیا بجانب راست حرکه کند پس مور دو حرکه مختلف میکند یکی
بالعرض که از پس روی حرکه کند و یکی بالذات و چون که آسیا را بر پس میگرداند اگر حرکات
ایشان از مقتضای طبایع میبود چرا همه ساکن نمیبودند و چرا همه از برجی ببرجی منتقل
شدند زیرا که اجسام طبیعی است چون که از ان دو حرکه مختلف باشد از مقتضای یک
طبیعت [illegible] که این دو حرکه مختلف متفق منتظم [illegible] بر وفق تقدیر حکیم علیم است
که [illegible] حرکه میکند بر وفق ارادت او و [illegible] بر وفق مشیت او و باز
بعضی از ایشان ثابتاند و بعضی متغیر اگر همه بر یک نسق [illegible] میگفتند این حکم طبایع
و باز اگر اختلاف [illegible] اوضاع ایشان نیست بیکدیگر [illegible] دال است که اوضاع [illegible]
میکنند و اختلاف اوضاع نسبت بیکدیگر از مقابله و مقارنه و تسدیس و تربیع
و تثلیث بر امور که در عالم [illegible] ازین حاصل میشود [illegible] و یکی از اسباب
علوم احکام [illegible] بر طرف نمیشد و باز اگر همه متفق میبودند و حرکات [illegible]

برای

برای آنکه سیر سیارات منازل و بروج معلوم [illegible] بهم نرسیده و نام ماهها و علامت ماهها [illegible] بروج
معین شود و چون حرکات همه بر یک نسق نیست [illegible] طبیعت [illegible]
و با جمال در اتفاق نیست بلکه [illegible] در گفتار است و اختلافات دلیل است بر انکه هم
اجرام سماویه [illegible] و اختلافات ایشان [illegible] تدبیر [illegible] حکیم است
و باز [illegible] بر آنکه این امور مقتضای طبایع نیست زیرا که معلوم است که آسمان و زمین با
متشاکلند در جسمیت و متماثلند در آنکه [illegible] که [illegible] بیکدیگر مانند
باشند نه بینی که انگور چند گونه باشد و شکل و لون و طعم مختلف باشند و همچنین خرما و [illegible]
و انار هم [illegible] است و اگرچه جنس یکی باشد و در خلقه متشابه [illegible] اما در حکمت [illegible] باشند
[illegible] بر آنکه امور مقتضای طبایع نیست و [illegible]
انهار العجب اختلافات ایشان [illegible] و باز در حقیقت آفتاب اختلافات واقع
شده چه بعضی از فلاسفه بر آنند که [illegible] میان [illegible] آتش [illegible]
حرارت و شعاع [illegible] ساطع است و بعضی دیگر [illegible] کفته اند مانند
ابر است و بعضی کفته اند [illegible] است و قبول [illegible] عالم میکند و شعاع [illegible]
بر عالم [illegible] و بعضی دیگر [illegible] کفته اند جسم لطیفی که از آب دریا منعقد
شده و بعضی دیگر کفته اند اجزای [illegible] که از آتش مجتمع شده و بعضی کفته اند جوهر
[illegible] عناصر چهارگانه [illegible] اختلاف کفته اند [illegible]

گفته اند کره مدحرج است و تحقیقی در مقدار زمین اختلاف کرده اند بعضی گمان کرده اند بقدر زمین است و بعضی گفته اند کمتر از زمین است و بعضی گفته اند از جرم عظیم بزرگتر است و حکمای حکمت میگویند که صد و شصت و شش برابر زمین است پس این اختلاف اقوال در آفتاب دلیل است بر آنکه حقیقت را در نیافته اند و این سخنان بگمان گفته اند و مشهور میان متأخرین آنست که جوهریست غیر عناصر اربعه در شکل مشهور کروی بودنست و در مقدار زمین آنکه صد و شصت برابر زمین و ربع و ثمن است و اقوال سابقه از قدمای حکماست و در این زمان متروک است و حکما قابل بخرق فلک نیستند و از قرآن و احادیث وادعیه هفت فلک و عرش و کرسی ظاهر میشود و حکمای اسلام قابل خرق و التیام نیستند و انبیا تکذیب معراج رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن اند که در شب قدر نزول ملائکه و روح میشود و ملائکه بزیارت رسول الله و ائمه هدی علیهم السلام می آیند و شب بر روضه سید الشهدا و خامس آل عبا مانند وضع عروج میکنند پس آسمان قابل خرق و التیام است بدانکه هر چه در کاینات موجود است برای انسان است و غرض از ایجاد آنها در علوم ایجاد فرمودست یعنی عالم صغیر منطوی است بر عالم اکبر معرفت او قرین معرفت پروردگار عالمیان است که من عرف نفسه فقد عرف ربه و در تطبیق عالم صغیر که آدم باشد بر عالم کبیر کتب بسیار نوشته اند که این ترجمه را گنجایش ذکر آنها نیست بالکلیه هم نیست از ذکر همه آنها قاصر است و جز خداوند عالمیان آنها را نداند اما جمعی بعضی از مشابهات را ذکر کرده اند و بعضی دیگر نیز ذکر شود مناسب تر میدهد بس بر آنکه خداوند عالمیان چندین هزار عجایب و غرائب

و دقایق

و دقایق در انسان تعبیه فرموده و صفات ملکی و حیوانی و شیطانی و سبعی و نباتی و جمادی در او قرار داده از روی صورت عالم کوچک و از روی معنی عالم بزرگ است از شناختن خود بشناختن حق تعالی میتوان رسید و از جمله جیراه جاودانی آب زندگانی توان گفت و گفته اند که از جهتی مانند آسمان است و از جهتی دیگر مانند زمین است و از جهتی دیگر مانند آسمان است و از جهتی دیگر مانند مکان است و بازکه نظر کنی نظر آدم بهر رو باد در مهربانند و چشمها جاری شود که نهرها از آنها سیراب کند میتوان گفت ارواح و نفوس و حواس و قوای بدن در آدم قرار داده ماهر یک مقتضی است که مانند روح حیوانی که قوت حیوانیست قایم است و از دل بجمیع اعضا میرود و قوه حیوة در دل است و تعلق گرفته است و بواسطه رگهای جهنده شریان که حرکت میکنند و نبض حرکت آن رگهاست روح بجمیع اعضا میرسد بآن زنده و حیوة عضا از اوست که حفظ میکند اعضا را از فساد و نفس دوم روح نفسانیست که قوه حس و حرکت بآن تعلق دارد و بواسطه پیها که رشته های انتهای او از دماغ بمذهب اکثر حکما و از دل بمذهب ارسطو بجمیع اعضا میرسد و قوه حس و حرکت میرساند سیم روح طبیعی است که قوتی که بآن قایم است موجب غذا دادن قوة باعضا و نمو آن میشود و بواسطه رگهای که بجگر رسته اند بمذهب حکما و از دل بمذهب ارسطو بجمیع اعضا میرسد و افاده آن صرف میکنند و این سه روح از بخار اخلاط خصوصا خون و هوائی که استنشاق میشود بهم میرسد و جمعی در دل بر سه روح میشود و بمذهب اکثر حکما نفس ناطقه با ارواح حیوانی تعلق دارد و روح طبیعی را خدمت کار است یکی خزنه که عبارتست از

استنشاق

قوتی که قابل کرده باشد و یک نقش بر عکس آن ها دو قسم قوتی دیگر فرا رسیده در حیوان مدرکه
و محرکه اما محرکه منقسم میشود بر دو قسم باعثه و فاعله باعثه قوتیست که چون نقشی در خیال گردد امری که
مطلوب باشد حصول آن یا دفع آن قوه باعثه قوه فاعله را بعث بر تحریک اعضا کند پس اگر
جذب منفعت باشد او را قوه شهوت خوانند و اگر دفع مضرت باشد قوه غضبی خوانند و فاعله
قوتیست که عضلات را که ادوات تحریک اند برای تحریک مهیا گرداند و اما مدرکه
پس ده قوه است پنج ظاهر و پنج باطن اما پنج ظاهر یکی قوه باصره است که ادراک اشکال و
والوان میکند و فرق میان سیاهی و سفیدی و سایر رنگها و صورتی و تخفیفی و نور
و ظلمت میکند و سامعه که ادراک آوازها میکند و آنها را از یکدیگر ممیز سازد و سیم شامه
که بوی خوش و ناخوش را از یکدیگر امتیاز میدهد و ذایقه که ادراک شیرین و ترش
و تلخ و شوری میکند و لامسه که ادراک درشتی و نرمی و گرمی و سردی و تری
و خشکی و گرانی و سبکی میکند اما پنج باطن اول حس مشترک است که چون چیزی محسوس
ادراک شود صورت آن در حس مشترک یکجا شود مثلا یک چشم یک کسی را احساس
تواند چون آن چشم را بگیرد چشم دیگر همان کس را احساس تواند کرد پس اگر حس مشترک
این دو صورت را باهم جمع نکند یک چیز را دو بیند مانند احول و چون از حواس
حواس ظاهر داول حواس باطن است و هر چیزی که از حواس ظاهر معلوم شود اول باو رسد
و بعد از آن بحواس باطن و بجهت این بعضی او را بلوح حس مشترک خوانند و او

مدرکه محسوسات است دوم خیال است چون چیزی را دیده باشند و او از چشم
غایب شده باشد و خواهد که صورت او را مشاهده کند تواند که باین قوه و خیال
چیزها را دوم رسانید پس اگر چیزها حاضر باشد سیم قوه وهم است و این قوتیست که
چیزهایی که دیده یا نادیده باشد قوه بر وقوع بنفس رساند خواه واقع و خواه دروغ باشد
یا نه چنانچه هزار آفتاب در آسمان کسب تو نماید و هزار کوه از طلا و نقره
بنماید و ادراک معانی جزئیه متعلق بمحسوسات یا ان حاصل شود مانند عداوت
جزئیه که گوسفند از گرگ حس میکند و سبب گریز او شود و محبت جزئیه بره
از مادر خود ادراک میکند و سبب میل او شود و چهارم مدرکه معانی محسوسات
باشد و متخیله قوتیست که ترکیب کند صور محسوسه و معانی جزئیه را بعض ببعض
و جدا کند بعض را از بعض و حافظه قوتی است که هر چه از حواس ظاهر و باطن
باو رسد نقش پذیرد نگاه دارد و از آنست که مردم بسیار که یکدیگر را دیده باشند بار
دیگر که بهم رسند همدیگر را شناسند زیرا که اول که بهم رسیده اند نقشی از ایشان در حافظه نقش
شده و چون نوبت دیگر بهم رسند قوه ذاکره آن نقش اول را با این نقش دیگر
که الحال باز نقش گرفته برابر کند بعد از آن معلوم دانند که این شخص است دیده
و بار دلالت و اعوان قوتها که در انقباض و انبساط اعضا کرامت فرموده
مانند پی و رباط و عضله و غشاء و رید و شریان و حجاب حاجز میان

ولوقوا

رلات عقد او نفس مع حجاب که تصنیف فضلا منسوب کرده است محقق اصلاح و عقا منسلط اصلاح

و بار سه نفس دیگر در لوح قرار دارد که الا ان قوه عقلیه عملیه تام نفس ناطقه نمیدهد و او را

با کراه و جبر مطیع خود سازد بسبب استیلا قوت شهویه و غضبیه که از تخیلات و توهمات حاصل میشود

باشد و قوه عقلیه عملیه را از جانب قدسی بجانب اسفل میل میدهد و دیگر نفس لوامه که حقا در بعضی اوقات

الاطاعة نفس ناطقه و قوه عقلیه عملیه کنند و گاهی سر از اطاعت بر پیچد و بعد از ان او را نیز ملامت عارض شود

خود را ملامت کند و یکی نفس مطمئنه است که قوه عقلیه عملیه هرگاه قوه حیوانیه را فرمان بردار خود

سازد بسبب غلبه بر قوة شهویه و غضبیه از جانب سفلی بجانب عالم قدس که جانب علو است

میل فرماید و در قرآن مجید نفوس ثلاثه مذکور است و تفصیل نفوس ثلاثه را افضل المتکلمین خواجه

نصیر الدین رحمه الله تعالی در شرح اشارات در مقامات عارفین بیان نموده و باز سه قوه دیگر در بدن

قرار فرموده اول غاذیه تا جسم ضعیف نشود و هرچه تحلیل یابد بدل بهمان باز آید پس گرسنگی و تشنگی

مقتضی طبع خود نیست که زندگی و قوام بدن بغذا است و آن قوه غذا را تحلیل کرده و جزو بدن — خور

گرداند به و مثال آن عضویست که بغذا محتاج است و برای بدل ما یتحلل بهمان بدن مناسب است

که تا غذا را وضع کند در میان اجزای اصلیه بدن مانند استخوان و عصب و امثال اینها تا نامی شود

طول و عرض و عمق ان و سیم مولده است که از ماده که غاذیه تحصیل کرده فرزند جدا کند که از ان

مثل همان دیگر که بهم وجود شخص دیگر گردد زیرا که مرگ او ضروریست اگر توالد و تناسل نشود

نوع بر طرف شود و قوه غاذیه را چهار خادم است جاذبه ماسکه هاضمه دافعه

دوم از

هضم

و در شکم چهار هضم است اول در معده که غذا مانند کشک میشود و از کیلوس گویند و هضم دوم در

جگر میشود زیرا که جوهر لطیف در معده تمام شده خالص و لطیف آن از رگها چنانکه ما ساریقا گویند از معده

بجگر رسد میشود و از انجا بطبیعت دیگر میرسد و کثیف آن مستحیل با خلط اربعه میشود و هضم

سیم در رگهای بدن میشود و هضم چهارم در اعضا میشود و قوه مولده دو نیست یکی آنکه فضله

هضم چهارم در حصه منقلب منی میکند و دویم آنکه هر جزوی از منی را مستعد عضوی از اعضای

اصلیه میکند که بعضی استخوان میشود و بعضی عصب و بعضی رباط انگاه منی و خون حیض نقش

میکند اگر در رحم قرار گیرد و ماده نطفه انگاه چهل روز نطفه و بعد از ان تا چهل روز خون بسته

میشود انگاه تا چهل روز چون پاره گوشت جاینه میشود انگاه تا چهل روز دیگر شروع

اعضا میکند و در چهار ماهگی روح در او میدمد و محتاج غذا میشود و غذای او خون حیض است

که از ناف باو میرسد و بعد از مدتی متولد میشود و گاه باشد که خدای عز و جل از راه کرامت

فرماید پس چندین هزار قطره منی یک نطفه میشود و از چندین هزار نطفه یک شخص متولد میشود و از چندین

هزار متولد یک شخص مسلمان و از چندین هزار یک پیغمبر علیه السلام پیدا شود و از چندین هزار

مسلمان یک شخص مؤمن موحد عارف بخدا عز شانه و ائمه هدی علیهم السلام میشود و از

چندین هزار مومن یک شخص معرفت بهم رسانید و مقصود حق جل و علا از مردمان را برای معرفت

افریده کما قال عز شانه وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

ای لیعرفون پس البته ممکنان را استطاعت دلالت و نیز از این جهت می‌توانند بود که بحکم خدای جل و علا

از عالم سفلی و علوی او بهره است نمود در انسان در انسان نمیم و باز میتوان بود که از آن جهت که انسان

متحقق با خلق خود و حق بود اگر چه ظاهر است که عنقر با خالق و ممکن را با واجب و عاجز را با

با قادر عالم طرف نسبت نیست که بتوان بود و ممکنات را چه بار که اوصاف او صفت آن نهد اما انسان را قرار

توان اما بنا بر جهت اعتبار نمود از بعضی از صفات چون انسان را موصوف فرموده مثلا تشبیه او

صفت شده قادر الذات و عالم الذات است انسان را نیز قدرت و علم فی الجمله داده که علم و قدرت

انسان از او صفت شده است و عالم بالعلم و قادر بالقدرت است از او که بهره است و او صفت شده عالم الذات و قادر

الذات است نه عالم بالعلم و قادر بالقدرت و بالقدرت متعرض چیزی نیست و اما انسان محتاج بالات است

و باز تا اراده حق تعالی نباشد چیزی بظهور نرسد و در انسان نیز تا اراده نباشد در روح امری که بدست

نگیرد و بار روان نشود پس اینها الطافیست که بندگان معرفت حاصل کنند و مشغول طاعت و بندگی

باشند و از ضلالت و جهالت و معصیت محفوظ و از ترتیب اعضا و ترکیب اجزا جسم

عارف شوند که ارکان بدن پایین کوه و تن پایی ضعیف سینه را بهتر و امر و نا سینه که مرکز

و سکنات سینه بر او واقع شود و کنهش معلوم نباشد که معلوم میبود این همه اختلافات در ادوار عقلا

واقع نمیشد پس جزم کنند که خلق عظیم و انسان و زمین را بهتر رحمت که این همه نه بر است محکم او امور

متفقه سینه بر او است و کنهش معلوم نیست و از امر بودن بودن روح در بدن و در مان دادن

جان شیرین بر تن نیز از اسرار فعل حق تعالی را بر این عالم جزم نتوان نهاد بلکه پس بر آلام مثبت نهد تن با آسمان است

که آسمان مطبق سبت لوهی نیز مانند او مطبق است در فلک ... از حد ناخن در تن معلوم والله

مانند است

مانند است و چشم و گوش و سوراخ بینی و لبان را صورت دهان و ناف در فلک حیث نیز از آن

در تن هر چشم عقرب مانند است در جانب فلک سعد و نحس است در تن سعد و نحس

رگ مانند است بر فلک هفت کوکب سیاره است چون زحل و مشتری و مریخ و آفتاب و زهره

و عطارد و ماه در تن نیز هفت عضو رئیسه مانند است و باز قوایی که در سر انسان قرار گرفته است

که متخیله و متوهمه و مفکره و مدبره و ذاکره و حافظه و حس مشترک است مانند است در فلک ثوابت بسیار

در تن موهای در تن طبیعت بسیار مانند افلاک که عناصر اربعه محیط اند تن نیز محیط است با اخلاط

اربعه از سودا و صفرا و خون و بلغم در آسمان ملائکه مقرب اند چون جبرئیل و میکائیل و عزرائیل

و اسرافیل علیهم السلام که روحانی اند در سر آدم حواس مانند آن است مثلا حضرت جبرئیل

کارش وحی رسانیدن است در تن آدم قوه فکر کار آن است و نطق از عالم بالا میرساند و از درون

خبر میدهد و زبان مراد او و حضرت میکائیل کارش حفظ ارزاق است در آدم قوه

حافظه مانند است و حضرت عزرائیل روح از تن جدا میکند قوت کتابت در انسان مانند

آن است که معنی را از لفظ جدا میکند و آن معنی را به بیکر میرساند و حضرت اسرافیل قبل

صور خواهد دمید که اموات از قبور سر بر آورند فکر کار آن است که در مقدمات تصرف

کنند تا نتیجه بر انگیزد و باز که ملاحظه کنی در تن آدم کو شرایط افلاک پای و چشم و کاب

و بینی باد و دهان پی آب و دست بکار خاک مثلا اگر کهکشان فلک کسی نگاه کند باران

نیاید و نبات نروید و حیوان و نبات ... و ... این حال

حالت همان حس هوا در زمین بعینه بهر مثلا اگر گوش نباشد و در دالقه آب نطق حاصل نشود و تا
سخن از راه گوش فرو نشود از زبانها بیرون نیاید هیچ گنگ مادر زاد که سخن از راه گوش او فرو نشود
که از زبانش بیرون و حرف نمیتواند زد و چشم جاسوس است از هر طرف چیزها می بیند و گفته
میگویانند و بدل میرساند و گفته اند که بعضا به زمین است بعد بعضی آید و این حالت
مباحثین معلوم است که اگر سینه نباشد نفس نمیتواند زد پس گوش بجای افلاک و چشم بجای
آتش و دماغ بجای آب و سینه بجای هوا و دل بجای خاک است چون همه تن را باسمان
دانستیم اکنون همه تن را بازمین انسکه در زمین کوهها است در بدن استخوانها مانند
آنست و در زمین درختان است بعضی دراز و بعضی کوتاه در تن موها مانند آنست بعضی
دراز و بعضی کوتاه مجموع عالم هفت اقلیم است در بدن هفت اندام است سر و دستها و پاها
و پشت و شکم و در زمین زلزله پدید می آید و در تن عطسه بجای آنست در زمین چشمها و
جوها از آب از شیرین و خوش و تلخ و شور و ناخوش روانست در بدن رگها مانند آنست
و باز همچنانکه چشمها بعضی شیرین و خوش و بعضی شور و تلخ و ناخوش است در تن [illegible]
و چشم گوش تلخ و چشم بینی ناخوش و چشم دهن شیرین و خوش است چون چشم [illegible] واقع
و بینی [illegible] موضع [illegible] قرار داده ام که تا شور [illegible] نگاه دارد
و چشم گوش را تلخ قرار داده ام که اگر حشرات خواهند بگوش در آیند چون آب تلخ رسند باز گردند
و بسبب [illegible] و چشم بینی را ازان ناخوش قرار داده ام که از بوهای خوش لذت یابد و چشم دهان را

ازان خوشی

ازان خوشی قرار داده ام که [illegible] در لذت یابند چون صفت همه تن را با زمین دانستیم [illegible]
صفت همه تن با [illegible] است در تن [illegible] چنانکه از [illegible] معلوم شد
در [illegible] چهار [illegible] است در تن چهار اصل است [illegible] در تن هفت عضو است
[illegible] سفید و [illegible] در تن سفید و [illegible] رگ [illegible]
صفت همه تن را با مملکت [illegible] مملکت را پادشاه و وزیر و خزانه دار و رسولان و جاسوسان و
شحنه و خراج خواه و صناع و رعیت می باشند در تن نیز باشند [illegible] روح بمنزله پادشاه است
و عقل وزیر و شهوت خراج خواه و غضب شحنه و قوای دیگر مانند صناع و [illegible] باشند
رعیت [illegible] طباخ و مصوره و قصار [illegible] و چشمها و گوشها مانند
جاسوسانند که از هر طرف که چیزها بینند و شنوند بپادشاه میرسانند و باز که [illegible]
خانه [illegible] است که [illegible] و [illegible] و [illegible] بسیار [illegible]
که [illegible] انچه باید [illegible]
و انچه باید [illegible] دفع کنند [illegible] ضبط کنند [illegible]
[illegible] انچه باید [illegible] آسمان و زمین [illegible]
چون پدر و مادر [illegible] آسمان پدر [illegible] باران [illegible] مانند نطفه است
و زمین [illegible] که مانند رحم است و غذاها [illegible] طفل [illegible] تا در [illegible]
او [illegible] طفل [illegible] مثلا [illegible]

مثلاً عناصر اربعه را که بمنزله اند خورده منجمد و مستحیل و عدد بسیار از ارکان از راه جمادات
و نباتات که بمنزلهٔ بستان است بر دهان متعین اند پس حالا آدمی در شکم مادر بسته و منعقد
و مربی در نشو پس زنده گانی نمود پس نکو که از شکم مادر که خلاصهٔ عالم و در سرای فانی بخانهٔ باقی رحلت
نموده و در زمان بنیانی و تفاوت بسر بردن بیانش مبهم اهم حیران و در اینهم الامام علیهم السلام ارباب
این معنی امره رفته که چگونه آن را از بنیانی بنیاد کرده اند و باز که خلاصه سکینهٔ عالم بعض
ظاهر اند و بعض باطن عالم ظاهر افلاک و عناصر اربعه و هو الیه تنقلب انه آن را
جز عالم ظاهر و باطن نامند عالم ظاهر فرموده است که ادراک آن بها میکنند اما فرا
که باطن اند لا عدد ایشان چند است با کمال است که جهات اعتبار بهر دو روست با معنی که چه اند
که با بر حق [illegible] این امر را عجب مرا و نه حساب الوقع لو ادراک شود [illegible]
عالم باطن را جز خدا و نه نداند عالم باطن انسان جز خدا نداند پس بواسطهٔ افعال عباد که
نیکو کاشند موجب حیوات و الاتصال لعوات ضد است و عذاب بسیار رضا [illegible]
در آدم قرار فرموده و در مقام کشف سبحانه سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی انفسهم حتی
یتبین لهم انه الحق اولم یکف بربک انه علی کل شیء شهید و فی الارض
آیات للموقنین و فی انفسکم افلا تبصرون پس شاهده میتوان شد و کوی
که در آدم قرار فرموده جهت و در اوست جهتی در عالم غیب و جهتی در عالم شهادت
بر مثال عرش الله که قلب المؤمن عرش الاعظم پس خداوند عالمیان را بان [illegible]

سرکار

سرکار رحمت و این همه ما است که معلوم نمود و اطلاع فی الجمله بر اوصاف و اعضا و جزء احوال
نمود و عالم ارواح و اجسام را شناختن و بدو ما به الامتیاز فرق کردن و جمع بر حقائق عالم علوی
و سفلی را و خود شناس همه نمود و تحقیق ادعای همهٔ عالم یافتی چنانکه حکما گفته اند و بر حقائق جمع
و ترکیب و تألیف اجزای خود و قف نشده باشد در شیء که چنین مصنوع را البته بلا شک صانعی
باید واجب الوجود عالم قادر قدیم ازلی ابدی سرمدی حکیم سمیع بصیر متکلم صادق بلا تفاوت
را رو اول و آخر ظاهر باطن که نه جوهر است و نه عرض و نه جسم و نه جان و نه ساکن و نه متحرک
و نه حاضر و نه زایل و نه متصل و نه منفصل و نه بیغرا اید و نه یکی [illegible] و نه محتاج بکمال
باشد و نه محدود بحد و نه محل حوادث باشد و نه زمان و نه مکان خواهد
و نه حدوث و نه تغییر برو روا باشد و هر چه در وهم و فهم آید که او چنان باشد
سبحانک ما عرفناک حق معرفتک لا احصی ثناء علیک
انت کما اثنیت علی نفسک و بعد که هیچ دشمنی را قوی تر از نفس اماره
نداند که اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک لا الا
بر نفس و نجح نفس تعدی عدو دارد زیرا که هر کس نفس خود را دوست میدارد
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده حبک الشیء یعمی و یصم و نیز
فرموده اللهم الهمنی رشدی و اعذنی من شر نفسی و لا تکلنی الی
نفسی طرفة عین ابداً و به تصحیح که نفس تمکین [illegible] که غیر جنیم

وگویش ورست و دل و زبان را و عرض حاضر ... بعضی چیزی دیگر واری اگر او جمیع
اعضا غافل باشی از ان غافل شود ... که چون اسرار منقش ناطقه نامند
و منبد انند حکم است با سیر و رزق است ... و گلست با بزرگ و
بهمچو چیزی بصفات آن نمیرسد وازو بغیر آنکه امر و نهی میدهد است
چیزی نمیدانند پس بنیت جمیع عالم موجودات بعقل کنند و درای موجود
ماونه که البته باید باشد و هرگز نباشد که نتوانند بود و همه موجودات
را از کتم عدم بساحه نور وجود آورده و کنهش معلوم نتوانند بود و از
صفات رضی و ریکار و امر و نهی بدون شناسند و من عرف
نفسه فقد عرف ربه این میشو اند بود و تفصیل ... منافع و قوی
و تطبیق عالم انسان که ظاهر عالم صغیر و باطن و باطن عالم کبیر بلکه اکبر
از انست در این مختصر خوف الاطاله بیان نتوان نمود لهذا بهمین قدر
اکتفا نمود پس فقرات کثیرة الثمرات شریفه فتح باب رجا و خوف
و اقتدا و شکر است دال بر آنکه رویه او را نتوانستند و جل شانه
ولا اله غیره است و حکمت شعار بر تنبیه باشد که ... زیرا که ازین
و ادراک ... و سرایای ... طبع بر فطرت ظاهر شد ... استدلال
و بنای فقرات شریفه استدلال از حدوث اجسام و اعراض است

ایجوهم

رو جوهر صانع و از نظر در ... الی ... فاقت ... جوهر خلق ... نه و جهات
از جهت ... نه واحد ... واحد ... و معقد است بر ... ان حرکات ... ثابت
و اثبات ... واجب ... ان حرکات است و محرک البته باید موجود با
... اجرا حرکه و حرکه حادث و هر حادث بدیهی است که ... محتاج
بموجد است زیرا که عالم حادث است یعنی معدوم بوده و بعد از عدم موجود وجود
شده زیرا که اجسام باسرها از ... آنها در مینها و آنچه در آنها جا دارند
با متحرکند یا ساکن و حرکه و سکون حادثند پس آنها نیز حادث باشند
حرکه عبارت از بودن ... جسم است در مکان اول و ... آن
و منقضی ... بغیر اند و هر چیز که منقضی مسبوق بغیر باشد
حادث است زیرا که ازلیت منافی مسبوقیت است پس جسمی که خالی از آنها
حادث است نتواند بود بغیر حادث باشد و چون حرکه و سکون و ... اتفاق
و ... و ضیا و نور و ظلمه و تردد و طلوع و غروب و ... و ... امکان ... و ...
ممکنات ... لا محاله محتاج ... ... ایشان ... بخشی آورده
... ... واجب ... ممکن ... اول ... واجب ... برادر ... تقل
کلام ... فاعل ... بواسطه ... دور و تسلسل ... ذات
... است که ... و هستی ... خود کند ... و ... عالم

[illegible] باشد پس کمال [illegible] خواهد بود و مرتبه سمیع و بصیر [illegible]
و [illegible] خواهد بود که اگر چنین [illegible] ناقص باشد و نقص عیب است
و [illegible] صفات [illegible] ذات [illegible]
[illegible] ذات او حق است زیرا که هر چه [illegible] نقص [illegible]
[illegible] که هر جو وجود زاید بر ذات او باشد [illegible] اتصاف
[illegible] اتصاف در وجه زیرا که عقل حاکم است [illegible]
[illegible] پس اگر وجود [illegible] باشد [illegible]
[illegible] نقص لازم [illegible] باشد نقص [illegible] باتصاف آن وجود [illegible]
[illegible] ذات باشد [illegible]
[illegible]
[illegible] از طلوع و غروب و اختلاف حرکات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
این همه اختلاف [illegible]
[illegible] خواهد کند [illegible]

[illegible]

و لا [illegible] که این همه [illegible] محکمه متقنه که مشتمل است
بر منافع [illegible] وضع [illegible]
[illegible] اگر [illegible]
باشد [illegible] مانند [illegible] همه [illegible]
حکم و مصالح است [illegible] اراده [illegible]
[illegible] اگر [illegible] لازم [illegible]
[illegible] ناقص باشند [illegible] که [illegible] همه [illegible] و محتاج باشند
[illegible] محتاج باشند پس اگر [illegible]
لازم [illegible] که هیچ [illegible]
[illegible] مطلق و هر که [illegible]
[illegible] ممکن و محتاج باشد نه غنی [illegible] واجب [illegible]
[illegible] ممکن و محتاج باشد و باقی اگر [illegible]
ممکن باشد و این [illegible]
[illegible] واجب [illegible] و [illegible]
که [illegible] از همه [illegible]

سر ارسٹ و معلوم است که طلوع و غروب در کسوف [illegible] عجیب و
خود را از احجاب نمی کنند [illegible] کاین که از دور قمر تا مرتبه البته [illegible]
از نقص و معیوب خواهند بود و چیزی که معیوب [illegible]
دور از هر طرف نقص و کاهی غالب و کاهی مغلوب باشد خدا را [illegible]
شبیه است بر خط و حسن عبادات ایشان در [illegible] ایشان و [illegible]
است از آنکه نقص و عاجز خدا [illegible] و حکمت از آنکه روز قیامت
همه ضوء و نور آفتاب و ماه [illegible] و اثر روشن ایشان بر طرف [illegible]
این مستولی بود که حیرت [illegible] باشد بر عبده ایشان
و نیز در قیامت [illegible] که عبده ایشان [illegible]
پس هر که تفکر نماید در ترکیب [illegible] صنع و [illegible]
و لطایف حکمتهای که در [illegible] البته [illegible]
که خالق چنین [illegible] نظام [illegible] اللیه و الحکمه [illegible]
از صانع [illegible] و [illegible] واجب الوجود [illegible]
اقرار نموده اند که فسبحان الله رب السموات السبع ورب الارضین
السبع وما فیهن وما بینهن وما تحتهن وما فوقهن
وهو رب العرش العظیم [illegible] عجب [illegible]

عجب

عجب [illegible] و در میان [illegible] کیفیت [illegible] انها فکر [illegible] گشته [illegible]
[illegible] صنعت [illegible] حیرت [illegible]
[illegible] اطباق [illegible]
[illegible] و نقاش [illegible] قدرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
انتقام [illegible] الی التقدیس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الثمرات [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
ظاهری و معانی [illegible] باطنی که هر کس [illegible] مراتب [illegible]

و از تفسیر اهل بیت ازان کلام هست همچنین این کلام معجز نشان مراَن سخن
انتظام مشتمل است بر اشارت بحجب اسرار نقوش حمرا و این
هر صحائف لطیف مشتمل بر نکات الهی و عجایب کثیر الفوائد
در لطف ایا هدایت ازین سنه و غایت برقوم مکارت نگاشته انکه حق
رسید صلاح خاتمه تواند بود و در زمینه حسن عاقبه تواند گشت در ضمن مطاوی
فقرات کثیرة الثمر ایشان مندرج است بهره در سلوک جادهٔ اصول دین
و ترویج دین مبین سنة المرسلین بطریقهٔ ائمه طاهرین نموده و همچنین این
نوعی بر درجات رستگاری [illegible] خواهد نمود [illegible] و [illegible] شریف
امر [illegible] خواهد [illegible] پس چرا نبینه باشد که ادعیه منقوله از ائمه طاهرین را
[illegible] باشد [illegible] چنانچه [illegible] اولی و اخری از فقرات
[illegible] اصال است [illegible] طاهر [illegible]
[illegible] سلطان [illegible] مردمان ازان [illegible]
[illegible] یا من دلع لسان الصباح بنطق تبلجه
چرا که حق جل و علا روا نداشت که [illegible] امور دنیا [illegible] خلق را در ظلمات
[illegible] آفتاب و ماه و چندین ستاره مانند [illegible] تا هدایت یابند
[illegible] خلق را از ظلمات ضلالت [illegible]
[illegible] حق جل و علا از دنیا و آخرت [illegible]

ازاب

در باب دنیا [illegible] معنی حوالت و در باب دین اصلالت خواهد اگر راه [illegible]
انبیا [illegible] ازراه [illegible] تعالی الله عن ذالک علوا کبیرا
از برای انتفاع دنیا آفتاب و ماه و ستاره را از بهر خلق [illegible] که در [illegible] ایشان
را از ظلمات [illegible] رهانند چنانچه در آسمان ستارگان [illegible] و در زمین
نیز ستارگان [illegible] که [illegible] ستارگان [illegible]
آسمان را فروزند و ستارگان زمین را که [illegible] آسمان از ستارگان
[illegible] ائمه امان اهل زمین اند چنانچه ستارگان امان اهل آسمان اند
النجوم امان لاهل السماء و اهل بیتی امان لامتی فاذا ذهبت النجوم
من السماء اتی اهل السماء ما یوعدون و اذا ذهب اهل بیتی من الارض
اتی اهل الارض ما یوعدون [illegible]
[illegible] ضلالت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آفتاب و ماه و ستارگان [illegible]
مردم [illegible] سیاه و سفید و عرب و عجم [illegible]

ره را مستقیم سکر را انند و تمع [illegible] [illegible] [illegible] جز او در [illegible]

همه پاینده از فیض نور جهو [illegible] را محروم [illegible] هر کا کسی [illegible]

از فیض افتاب مستفیض نگرد انبه او جهو را محروم کرده اورا بر اختفا [illegible]

افتاب [illegible] مرو محجب [illegible] در تصور ناکه افتاب [illegible] ببین [illegible] اهنده [illegible]

او را چو [illegible] و اکر ائمه را یابی و بیابی [illegible] اکتی [illegible] ان را چو نقصان در

هزار حجاب [illegible] و جزای کرد [illegible] را حق جل و علا

محمد [illegible] که [illegible] تا وان [illegible] عالم [illegible]

[illegible] جمع [illegible] رحم افتاب [illegible] روشن [illegible]

[illegible] بنی [illegible] جهان [illegible] وقت [illegible] بعثت [illegible]

[illegible] عالم [illegible] و ضلالت [illegible] و صرف [illegible]

عبده او ثان و [illegible] تعبد اصنام و پرستش عالم اجسام [illegible]

[illegible] روشنی افتاب عالمتاب هدایت محمد [illegible] ماه جهان [illegible]

[illegible] ظلمه [illegible] و جهالت بیرون اورده عالم [illegible] ضیا [illegible]

[illegible] فرزند از نسل ایشان [illegible] کمر [illegible] سالها پاکشنده و هر کسی [illegible]

[illegible] و تعرض و [illegible] افتاب [illegible] رسید [illegible]

[illegible] ان [illegible] نور محمد [illegible] امیر المؤمنین علی

رجع من الجمعة [illegible]

شقی من بعده [illegible] صلی الله علیه و آله و انا علی

[illegible] واحد و انا کالشمس و علی کالقمر [illegible] هدایت ان ماه جهان [illegible] علی از ظلمه

[illegible] خلاص [illegible] مشرق [illegible] و از [illegible] جهان [illegible]

مشرق [illegible] و [illegible] اورده و از عقب او [illegible]

و از عقب او [illegible] قرآن مجید که نور [illegible] از [illegible]

و اینه از عقب [illegible] که [illegible] و [illegible] هر کز از راه [illegible]

[illegible] حال [illegible] مردمان [illegible] باشد که [illegible] لوامع [illegible]

[illegible] و سع الفضا ضلالت [illegible] پاینده بطریق مستقیم [illegible]

مشرق [illegible] از ان [illegible] که افتاب [illegible] محل غروب [illegible]

امیر المؤمنین علی [illegible] الطلوع [illegible] ماه نور او [illegible] سیاره کان [illegible]

اولاد طیبین طاهرین معصومین [illegible] از عقب [illegible] محل [illegible]

[illegible] طلوع [illegible] فلک دین [illegible] و هر گاه که [illegible]

[illegible] فلک دین و نجوم [illegible] موقف [illegible] بیاید

[illegible] نوبت [illegible] غیبت [illegible] و ظلمه ضلالت [illegible]

[illegible] ضلالت و جهالت عالم [illegible] منتظر [illegible]

در [illegible] انتظار [illegible] انجام کار [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم

مذهب‌ها سیعود کما بدا فطوبی للغربا [illegible]
اگر جوهر ارکشته [illegible] و دوری [illegible]
ز هر عشق و ... دی است و هر رنگی را از حس [illegible] است که آنحضرت صلی الله
علیه و آله و سلم [illegible] الفرج مع الکرب و ان مع العسر یسرا و مشکوة ظلمه [illegible] سید
راه ضیا بدید آید [illegible] نهایت [illegible] و [illegible]
[illegible] و شعاع [illegible] تا [illegible] ظلم
کند عدلش برسد [illegible] گند یملا الارض قسطا و عدلا کما
ملئت ظلما و جورا [illegible] یا من دلع لسان الصباح
بنطق تبلجه این [illegible] که زبان صباح کنایه از [illegible] آنحضرت
[illegible] شده [illegible] و نطق [illegible] خواهد بود
[illegible] لطیفه خواهد بود از آنحضرت [illegible] صباح [illegible]
را روشن کرده [illegible] آنحضرت [illegible]
کرده [illegible] ضیاء [illegible] استعاره
از ظهور و وضوح [illegible] آنحضرت [illegible] آنحضرت
[illegible] معارف [illegible] و در روشنی [illegible]
زبان صباح است [illegible] احوال [illegible] وصف
[illegible] شده و [illegible]
[illegible]

[illegible] آنحضرت
[illegible] مردمان [illegible] در [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] زمان [illegible] کف [illegible]
[illegible] زبان [illegible] همچنانکه [illegible]
[illegible] صباح [illegible] شدند [illegible]
[illegible] و حیران و سرگردان [illegible] شدند و چون صبح
طالع شد از ضوء [illegible] همچنین
از پرتو [illegible] آنحضرت انوار علم [illegible] علیه السلام
[illegible] شعاع آن [illegible] خواص [illegible] انواع طاعات [illegible]
[illegible] و جوارح [illegible] صباح استعاره است از آنحضرت [illegible]
استعاره [illegible] معقول کنایه از اینکه آنحضرت [illegible]
خلق [illegible] است براه حق [illegible] آنحضرت [illegible] زبان [illegible]
[illegible] که مردمان از پرتو [illegible] راه [illegible] کنایه خواهد بود از اینکه [illegible]
[illegible] فیض [illegible] و ظلمه [illegible]
از [illegible] کنایه است از [illegible] علیهم [illegible]
و غایة فصاحة و نهایة بلاغت آنحضرت [illegible] علیه السلام [illegible]

در سیاه‌ها و سفید و صغیره و کبیره درخت [illegible] و نور ایشان که زبانه و صبح [illegible]
خود از صبح کسی تفرقه یافته است از آنکه نجم آنحضرت در آشکار
بودن و ظهور مانند نور و زبان صبح است یا از جهت اختصاص و تمکن از تحصیل معارف
و سلوک و التجای کند از نور هدایت ملحق است با آنحضرت و منفک نیست
از آن سرور و ضیای معارف آنحضرت و جلیس بودن آن سرور در عالم
وضوح و ظهور تمام یافت یعنی از آن کسیکه بیرون آمده است او از میان
تاریکیهای کفر و جهالت تقی زبان از صبح صادق نور از آن حضرت رسول
را از آفتاب عالمتاب آن اوج فلک هدایت را با نطق و تکلم حیران
اشراق این زبان و رضا از او این صبح [illegible] ن و هدایت عالمیانست در ماه تنده
ضلالت از آن است دو دلیل فرزند آخر بکار و علامه خوبی صحبت
به تربیت و نهار که با عدم تلمذ و تنبه کار و اعوان و انصار بر همه اهل روزگار
تفوق یافت و بر ایشان غالب گردید و حق را ظاهر کرد و رسانید پرتو نور
و ضیاء را بر عالمیان از وحدت و معرفت مبدأ و معاد و رشد و تمهید معانی
اشراق نور هدایت او بر اهل بر و بحر و بیاد و از ماه و فی و مراتب آن [illegible]
بسیار است از جمله قوله تعالی والشمس وضحیها والقمر اذا تلیها
والنهار اذا جلیها واللیل اذا یغشیها [illegible] از تفسیر

[illegible]

[illegible] شمس [illegible] زنست او حقا به ابن عباس گوید که مراد به شمس
و ضحیها پیغمبر است و به والقمر اذا تلیها علی بن ابی طالب است و به والنهار
اذا جلیها امام حسن و امام حسین اند و با از مراد به التحقیق [illegible] که در [illegible]
از رسول خدا مروی است که می فرمایند [illegible] اشتد آفتاب بهم و علی ما شده
[illegible] چنین آفتاب علی [illegible] باه هدایت جوینده و شبه او در راه راست
کی شاید و در خبر دیگر از حضرت صادق است روایت است که گفت قرآن
و رو الشمس و ضحیها رسول خداست و خورشید سپهر رسالت و فلک
آفتاب نبوت و منصوص بارض فی قوله والارض وما طحیها شیعة آل محمد
و از آن رو [illegible] در [illegible] الارض التی بارکنا فیها
دیگر فرموده والبلد الطیب یخرج نباته باذن ربه و [illegible] است
[illegible] و علامات و بالنجم هم یهتدون در کافی از حضرت صادق علیه السلام
مروی است که [illegible] این آیه خواند و فرموده که نجم رسول ~~صلی الله علیه و آله و سلم~~ خداست
و علامات ائمه هدی علیهم السلام اند و متواتر است روایت که پرسیدیم
از حضرت امام رضا علیه السلام از این آیه فرمود که نحن العلامات والنجم
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اطلاق علامات بر ائمه علیهم السلام
بر این نسبت است که ایشان [illegible] نما و بسبب ایشان از تاریکی جهالت
راه راست یابند چنانکه بستاره در شب [illegible] راه یابند و بند از

و نیز ارثی بر تر بودست و مرتبت وی ... ایشانست بی ... بغیر ...
ائمه خواهد بود فی شرح قطع اللیل المظلم بعیاهب ... این
بر ... و ... نسبت ... حقیقت ... ومقابل این ایت ...
یعنی ... است از نظر اعتبار ... بار ...
تا ... کفر و جهالت ... فرط ... و مبالغه در ... ان بار
... و ... که جاری ... و ... باشند و مغلوب
... حقیقت ... که تا ... کفر و جهالت عالم ... بلکه
همه ... ائمه هدی علیهم السلام ... خواهد بود
... ابوبکر و عمر و عثمان علیهم
اللعنة ... در تاریکی کفر و جهالت ... کنند و هر که
در تاریکی کفر و ضلالت ... کند هر که ... نیا ... و کار
و کار ... و اگر ... باطل ... اگر ... عمل
... باطل ... حاصل باشد ... زان دو در
ظلمه کفر و ضلالت باشد ... بر ... ان
ظلمه ... باشند و ... ان ... در
از ان ... باشند ... بر ... ان باشند زیرا که حق ... ار

... سحاب ... از صحیح ... در ... سال ... و ... از ...
... لوازم ... و ... حضرت ... بدون
ان ... حق را ... ساخته ... ول ...
مکرر ... ان حق را از جانب ... علیهم السلام ... ان ...
... اگر ... ظاهر ... کان کردن و ... نا ...
... اراده و ... کفر ... و ... بعضی ... بیان
منها قوله تعالی او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج
من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها
ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور حق جل و علا ... از
مخالفین ... بیان ... که ... و ... ان ... ظلمت ... ب
در ... عمیق که ... از ... ان ابر باشد ... ابن ... کیهان
... ظلمه در ... یکی ظلمه موج و دیگری ظلمه سحاب و این ظلمه ... اکر ...
باشد ... اگر کسی ... خود را بیرون کند از ... نه بیند و هر کی را ...
برای ... او ... ان ... باشد حضرت امام محمد باقر علیه السلام
... هر که را ... باشد در دنیا از فرزندان فاطمه زهرا ... امام
... باشد ... او ... بهشت ... از ظلمات ... حق ...

در ... کاز بالاتر ان موجی دیگر باشد

و مروج آنچه دل را بی نور شده مثل [illegible] و عمل [illegible]

بر دل ایشان نهاده اند کهف روکردار ایشان ظلمت است و [illegible]

ایشان ظلمت و مروج ایشان در فهم [illegible] علیهم السلام ظلمات

و وصف حال ایشان ظلمات بعضها فوق بعض است [illegible]

کردار ایشان [illegible] نور است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

انه نور [illegible] در ظلمات [illegible] کهف [illegible]

و علی بر صراط [illegible] نور خدا [illegible]

از نور [illegible] از نور علی خدای [illegible] نوری [illegible]

بیت علیهم السلام و [illegible] مراد از ظلمات [illegible]

فلان و فلان [illegible] علیهم السلام والبرهان و [illegible]

[illegible] این بحر [illegible]

و ظلمات بعضها فوق بعض [illegible]

[illegible] علیهم السلام [illegible] بالحکمة و الموعظة [illegible]

[illegible]

نورا او من کان میتا فاحییناه و جعلنا له نورا یمشی به فی

الظلمات

فی الظلمات لیس بخارج منها کذلک زین للکافرین ما

کانوا یعملون در تفسیر علی بن ابراهیم رحمه الله مذکور است که مراد از نور [illegible]

[illegible] بسبب [illegible] ولایت راه حق [illegible] ظلمات

[illegible] و محمد بن یعقوب رحمه الله [illegible] از حضرت صادق علیه السلام

روایت کرده که مراد از میت [illegible] مرده در این آیه [illegible]

[illegible] و از نور مراد امامت [illegible] کسی که در ظلمات [illegible]

[illegible] که امام را نشناسد [illegible] بسبب کفر مرده باشد [illegible]

بسبب [illegible] از ادله [illegible]

[illegible] توفیق است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] چون

حال کافر است و در مرتبه [illegible] و منها قوله تعالی والذین

کفروا اعمالهم کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه

لم یجده شیئا و وجد الله عنده فوفیه حسابه والله سریع الحساب

حق تعالی [illegible]

از راه تمثیل اعداء الله مر ایشان را و معرفت ایشان که کافر شدند و بپوشیدند
انوار مصباح محکم مشکوة ولایت ائمه هدی علیهم السلام را همچون خفاش ایشان که بیان
استغفار دارند چنین سراب است بزمین هموار که تشنه جگر از دور آب پندارد تا
چون بموضع سراب رسد آب را هیچ چیز نیابد و تر... عقاب از دور تا بر
پس عذاب را جز آنکه بر دار او را ... و خواست ... الی ... بیکدم با
دانش کردار همه بد ... اعمال مخالفان را از عدم ... و ثبات
و نفی انتفاع لسراب تشبیه کرد مخالفان را به تشنه جگر در برطرف
شدن حرارت عطش و در طلب رحمت سراب اعمال
خود امیدوار باشند پس چنانکه تشنه جگر از سراب امید ... شدن
عطش او زیاده کند مخالفان هم و از جزای اعمال خود نا امید شدند و
نتیجه عکس شد آتش حسرت در کانون دل ایشان ... التهاب
اعمال ... ایشان خشک ... بر دل ایشان ... و منها قوله تعالی وان هذا
صراطی مستقیما ولا تتبعوا السبل فتفرق بکم علی ابن ابراهیم در تفسیر خود
باسناد متصل روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که مراد از صراط
مستقیم ولایت است و مراد از سبل ... و غیر ... ولایت است پس
منزل ... این راه نیست ولایت اهل بیت علیهم السلام

... در داشتن ... بر دل ... دیگر ... ولایت ... علیهم السلام
از ... است ... که آنکه ... را از حق دور ... از راه ... که راه ...
... بنسبت ... و حق ... ائمه ...
معلوم خواهد شد و اتقن صنع الفلك الذی اتقن فی مقادیر ... و محکم ...
کار ... اعمال ... از دو ... و در ... قیام ... و دو
... و تقدیر ... قیام قیامت ... و مرتبه ... ایشان
... با حکم ... از ... صفات بشریه ... درک ... حضرت ...
المرسلین ... و ... تخصیص ... بشد بصفات ...
مکر ... ضروریات ... و ملبس ...
عشر ایشان را نیز از صفات بشریه ... مگر بقدر ضرورت ... ایشان
... حکم ... و ... بنفس ایشان ... و ... ایشان ...
... حکم ... قیامت ... و ... عرض ...
... حضرت ... و همه ادیان باطله
... همه خلایق ... کردند و همه ...
... و منها قوله تعالی وهو الذی جعل لکم النجوم لتهتدوا
بها فی ظلمات البر والبحر ... علی ابن ابراهیم ... که مراد از نجوم اهل بیت

۸۷

رسول اسعد کاشاره به رسالت هدایت و اثبات شهور الله [illegible] اینجا است که اویست
الکدا کسه ظاهر ساخت [illegible] اصحاب [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ثابت
و حفظ است و راه راست یابید و بر هدایت بشتابد در ظلمات [illegible] از آن سرور ان برادر زاده
و دوازده شهر [illegible] ان عدة الشهور عند الله اثنی
عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السموات والارض منها اربعة حرم ذلك الدين
القيم فلا تظلموا فيهن انفسكم در تفسیر اهل بیت آمده که مراد از شهور ائمه اثنی عشر
و اربعه حرم از این شهور علی بن ابی طالب و علی بن الحسین و علی بن موسی الرضا و علی بن محمد علیهم السلام اند
زیرا که [illegible] اسم [illegible] این شقاق یافته است و [illegible] شرح [illegible] عظیم
و اشتقاق [illegible] ایشان [illegible] و [illegible] اکرم است و شهور
که عبارت از ائمه هدی علیهم السلام اند [illegible] دوازده شهر است از لوح محفوظ
در قرآن [illegible] از شهر [illegible] شقاق
نام [illegible] ایشان [illegible]
شهر و دوازده [illegible] از آن [illegible]
[illegible] دوازده [illegible] اثنی عشر [illegible]
که اشتقاق شهر از [illegible] شهر [illegible] و در میان خلق [illegible]
[illegible] شهر [illegible] شهور

سبعه و ارباب عبادت را راه گفتگو باشد چه [illegible] شهر و اول شهر [illegible] شد
و معرفت شهور محرم و صفر [illegible] حرام از آنها رجب و ذو القعده و ذو الحجه و محرم است
این دین قیم نیست زیرا که [illegible] و [illegible] و شیعه و همه [illegible]
[illegible] و [illegible] دین قیم نیست بلکه [illegible] ائمه
اثنا عشر [illegible] در تفسیر [illegible] والفجر وليال عشر
والشفع والوتر والليل اذا يسر [illegible]
[illegible] است یا نماز صبح [illegible] صبح ازل [illegible] محرم که
[illegible] ذی الحجه که [illegible] عشر [illegible]
[illegible] روز عرفه [illegible] روز عید [illegible]
[illegible] صبح قیامت که روز دیوان [illegible] عشر [illegible] ذی الحجه
که از عرفه [illegible] محرم که [illegible] عاشورا [illegible] شهر رمضان
[illegible] شعبان [illegible]
شفع و وتر [illegible]
[illegible] مسجد [illegible] مکه و مدینه و [illegible] مسجد اقصی [illegible]
صفا و مروه و بیت الحرام [illegible] ومن كل شيء خلقنا
زوجين و وتر [illegible] قل هو الله احد الله [illegible] والليل

اذا البسها من ترکت بشب جمعی حرز نمه مراد از این شعر است عزوالف و بعضی برجمعی لیالی
محمول داشته اند مفسرین بر این وجه تفسیر کرده اند فاما آنچه در تفسیر [illegible] علیهم
از حضرت صادق علیه السلام منقول است آن است که شمس عبارت است از حضرت قائم ع
و لیالیها عبارت ائمه هدی علیهم السلام اند از حسن بن علی تا جعفر بن علی علیه السلام و شفع اشارت بحضرت
رسالت و فاطمه زهرا علیها السلام است و وتر عبارت از حق تعالی است که واحد و منفرد است
و جمعی بر این رفته اند که مراد از [illegible] لیالی ظلمات است و از ظهور حضرت قائم صلوات
[illegible] خواهد باف و منتهات که بر این [illegible] محمد تعالی آمده و ستمتع
ضیاء الشمس بنور ناچیز و افروخته است روشنی آفتاب علامت حضرت
رسالت را بنور روشنی علی بن ابی طالب بر جهت آنکه علی منور از نور احمد که مانند
زمانه که شعاع آفتاب است در انارت و اشراق که نور هدایت آن را بر عالمیان روشن
و نمایان ساخته و مویدات که مفسرین نقل کرده اند از عبدالله بن مسعود که روایت
کرده گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود ان الشمس لها وجهان
وجه یضیء لاهل الارض و وجه یضیء لاهل السماء و علی الوجهین منها کتابة
ثم قال اتدرون ما الکتابة قلنا الله و رسوله اعلم قال الکتابة
التی تلی اهل السماء الله نور السموات والارض والکتابة التی تلی
اهل الارض علی نور الارضین و [illegible] در تفسیر فهم از حضرت

امیر المومنین

از حضرت امیر المومنین علیه السلام نقل کرده که از برای من دو روشنی است که روشن میکرد از آن
اهل بیت نما و زمین ما را و [illegible] رحمت او چیزی نیست ایمان [illegible] بوجه تحقیق
شناخت گفتند خدا و رسول و ائمه ندیس [illegible] که از طرف ائمه نهایت
[illegible] شناختند [illegible] الله نور السموات والارض [illegible]
فرمیش است که حضرت علی نور الارضین و دیگر آنکه معنی آیه کریمه الله نور السموات
والارض است چنین نور منتشر کیفیت است که بعجز ادراک میکند او لا
[illegible] مشاهده بهجه کیفیت آن آفتاب با جام کشیده [illegible]
[illegible] اطلاق نور بر [illegible] عقول است [illegible] کلام تقدیر کرده اند
که الله ذو النور یعنی صاحب نور و صاحب نور [illegible] نما و زمین است چه هر چه
[illegible] [illegible] همه [illegible] فیض اوست با مصدر [illegible]
که الله منور السموات والارض خدا روشن کننده [illegible] است [illegible]
[illegible] و نور دهنده زمین است با نبیا [illegible] و ائمه معصومین [illegible]
[illegible] آینه [illegible] ساکنان آن است با [illegible] و [illegible] کنان آن
[illegible] زمین [illegible] و عبادت با [illegible] که اماکن
طاعات ملائکه اند و [illegible] زمین است که مواضع عبادات اهل اسلام است
با [illegible] [illegible] و [illegible] است تشبیه حجاب

و شرکت [illegible] زبان با او است بنده [illegible] است به بیت المعمور او است بنده زمین است

بکعبه [illegible] او است [illegible] زمین است که [illegible] زمین

او در زمین و [illegible] است [illegible] حقیقت

او جل شأنه [illegible] زمین است [illegible]

و [illegible] زمین است برای [illegible] نور [illegible] مصطفی گویند قرآن

مثل نوره کمشکوة فیها مصباح یعنی صفت نور او مثل [illegible] است

باشد چراغ [illegible] است که در او چراغ [illegible] بعضی گفته اند [illegible]

[illegible] که در [illegible] شعله [illegible]

و در آن المصباح فی زجاجة [illegible] چراغ [illegible] شیشه [illegible] الزجاجة

کأنها کوکب دری [illegible] ستاره [illegible]

درخشنده یوقد من شجرة مبارکة زیتونة که [illegible] درخت [illegible]

در [illegible] برکت [illegible] درخت زیتون [illegible]

اگر [illegible] ابراهیم [illegible]

[illegible] درخت [illegible] لا شرقیة ولا غربیة [illegible]

[illegible] شرقی [illegible] غربی [illegible]

[illegible] آن درخت ارض شام است [illegible]

مثل

یعنی در [illegible] است [illegible] میوه [illegible] بلکه هم

از [illegible] آفتاب بهره مند است و هم از [illegible] محفوظ و بعضی گفته اند

از [illegible] عالم نیست که وصف شرقی و غربی بر آن توان کرد بلکه این شجره [illegible]

از بهشت است [illegible] یکاد زیتها یضیء ولو لم تمسسه نار نور علی نور یعنی

نزدیک است که روغن آن درخت از غایت [illegible] روشنی

دهد [illegible] نور [illegible] نور [illegible]

[illegible] مصباح [illegible] شیشه [illegible]

[illegible] مصباح است [illegible] یهدی الله لنوره

من یشاء [illegible] و یضرب الله

الامثال للناس والله بکل شیء علیم [illegible]

برای [illegible] معقولات را در صورت محسوسات [illegible]

[illegible] تا [illegible] بفهمند [illegible] بر همه چیزها داناست

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و فتنه‌ها را بیک رنگ درخشنده و کلمهٔ توحید از شجرهٔ مبارکه که هم از آفتاب
محفوظ و هم از ظلال رحمت بهره‌مند گشته باشند تعبیر رفته است تفسیر آن کلمه
با آنکه بر زبان آید است ما و دین سوی روشنی بخشیده زبان که اقرار آن نماید
و ضمانتی با آن بیت بار کلمهٔ نور علی نور باشد و وجه تشبیه ایمان بچراغ از آن رو
شن تر است که احتیاج به بیان داشته باشد و قول آنست که چراغ
معرفت است در زجاجه جوهر عارف و مشکوة سینهٔ اوست و شجرهٔ مبارکه
زیتونه تلقی شجره است که محمد است که نه شرقی و نه غربی است بلکه مکی است
و تسلیم سینه ابرار از عارف ابرار و معرفت پروردگار از نور علی نور است و قول
آنکه نور انور محمدی است و مشکوة او است و زجاجه روح در مشکوة ابراهیم است علیه السلام ۲
چون ایشان را کجا شرقی گفته و مصباح حضرت رسالت است و قول آنست که
مشکوة سینهٔ سکینه حضرت رسالت است در زجاجه دل حضرت امیر و مصباح علم او در شجره
خلق شامل او که نه در جانب افراط است و نه در طرف تفریط و تیز کمست که
از اخلاق حمیده و حمایت نفس او عالم نور افشا کرده از اتمام اخلاق آن سرور با
انوار است نور علی نور کمست آنکه ظهور بنیه و از این بیس تغییر از آن سامع
با آن حضرت ظهور یافت اما در تفسیر اهل بیت علیهم السلام
وارد است که مشکوة حضرت رسالت است در زجاجه فاطمه زهرا علیها السلام
نور گردد

و در تفسیر [illegible] خدیجه و زنده [illegible]

که گوگرد است و در جهان بجان زبان غیب وا نمود چنانچه بیست از شجرهٔ مبارکه
ابراهیم علیه السلام و نیز فرموده است زمخشری است چنانکه گذشت بلکه علم از همیست
و همه ذریت او از نبوت و امامت تا ظلمه هیچکاه نه شرقی و غربی و ظهر از ائمه هر یک از آن نسل آن اسمعیل
بن علی علیهم السلام است و از امام محمد باقر عترت نور علی نور نیز هم وارد است و در بعض احادیث
وارد است که مصباح کنایه از علم است و زجاجه سینهٔ ائمه هدی است و مشکوة علم
از دانش محمد است که منبع علم از اولین و آخرین است و شجرهٔ مبارکه علی
بن ابیطالب است که ائمه از نسل او ظاهر گردیده اند و جهت نور هدایت است آنکه
با قرآن قرین است نعمت نور علی نور است ظاهر برازنده و بدانکه چنانکه
صبح روشن دنیا است آنحضرت و ائمهٔ طاهرین نیز روشنی دین و عقل اند
آن چراغ دنیا است این چراغ دین و عقل است آنان چراغ رب
و کلمات ایشان چراغهای عالم و نزول در باره ایشان فرمود
جعلنا سراجا وهاجا در باره آنحضرت فرموده جعلنا سراجا
منیرا بطلوع صبح از خواب بیدار شوند و بطلوع نور آنحضرت از خواب
ضلالت و عدم بصیرت که هدایت راه یابند و با نور رحمت جمع
آن سرور از ظلمات کفر و دانش برسانند و ترک و عبادات احکام رهائی یابند
و بمرحله ضیاء یکیانه بیرون و معرفت یقین رسیده اند با منزل علی

علی ذاته بذاته یعنی اگر گسسته را نموده است بر جهت و تنها است و من حقیقت خود
فطرة الله التی فطر الناس علیها ارت و سبیل السبع سید ابر ذات صفت
خود بیرا که همیشه گوید حقیقت ظاهر است و از ذات و قدرة و علم و کمالات [illegible]
واضح است و از ما فوق و عاقبت [illegible] که آن و [illegible] مرتبه و [illegible]
در خلاص خوانند او در دو [illegible] ایشان می‌کنند و همیشه از ذات کرم و لطف [illegible]
می‌بینند پس هر چه نظر ابتدا از صنع او عرش نه نماید و بغیر آثار صنع او [illegible]
بوجه صنع او بوجه چیزی تشود و انها یکی از این معنی در یافته اند بغیر [illegible] از
و مراد ذات او صفت نه از سر از ادات و خود [illegible] اختیار کرده اند و [illegible]
از وجه او صفت نه و عظم سلطنته و لا اله غیره ظاهر نیست و [illegible]
همیشه است و محو [illegible] است و [illegible] است از [illegible]
و [illegible] است که مشغول از [illegible] شده [illegible] رسید چگونه مشغول [illegible]
و [illegible] و صفت نه [illegible] رسید چگونه التفات با [illegible] و [illegible] می‌کنند
پس [illegible] است [illegible] است [illegible] [illegible]
و [illegible] با [illegible] باشند [illegible] و [illegible] باشد
[illegible] با [illegible] گرفتار گردیده است [illegible] و دولت [illegible]
[illegible] متعلق میشود باشند قادر است و چگونه [illegible]

حاضر

حاضر [illegible] در دیده کان و [illegible] کننده کان و چاره [illegible]
پس در اثبات مراد چه احتیاج است به دلیل اما [illegible] هر چه
او را اول است امر حادث می‌باشند و هر چه او را اول و نهایت نباشد قدیم خوانند
و هر چه پیش از موجود شدن معدوم بود [illegible] نفس الامر [illegible] است و حالات [illegible]
مسبوق بعدم و [illegible] نباشد قدیم و چنین این مقدمه را [illegible] بدانکه در میان [illegible]
[illegible] که البته واجب الوجود است که اگر واجب الوجود نباشد هیچ موجود [illegible]
و این بدیهی المطلق است پس البته واجب الوجود هست اما اینکه اگر واجب الوجود نباشد
هیچ موجود [illegible] که [illegible] واجب ممکن است و ممکن بغیر موجد [illegible]
در خارج [illegible] پس [illegible] هر که موجود غیر ممکن نباشد [illegible]
[illegible] موجود غیر ممکن البته واجب [illegible] است [illegible] مفهوم [illegible]
بر این که بعض [illegible] از واجب است و [illegible] از احوال طبیعه است و نظر
در حالی [illegible] و لزوم اتصاف از [illegible] و [illegible] ممکنات
لا [illegible] قیام [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] چند
و [illegible] و [illegible] بر [illegible] صفت [illegible] جلال [illegible] قدرت و علم
و اراده و حیات و سمع و بصر [illegible] و حکمت و لطف [illegible] و [illegible]
بر [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

و جنس و فصل و حد و رسم بری از نقص و همچنانی همه موجودات از قدرة کامله او به ابداع
در هستی آورده باشند از وجودش نه بذات خویش و قیام موجودات و علی
علی الدوام است بی همه مخلوقات را با او احتیاج است و او را بهیچ
چیز حاجتی نیست و برهان از فقره شریفه استدلال کرد که صفات
ذات او عین ذات است نه زاید بر ذات چنین دلالت نمود علی حق و
شناختن ذات حق بحق حق است اولم یکف بربک انه علی
کل شیء شهید و تنزه عن مجانسة مخلوقاته و از اینکه
منزه او و مالک است من حیث الذات والاسماء والصفات از مانند
بعض امور که حق را بجز این جز ذات او حیث نه نیست و هیچ
خلقی در صفات و کمالات او جهت نه موافق می تواند بود و یکانه
و فرد و منزه است در کمالات و شبیه و مانند تقلید چو برابر او عطف
و جلال لایزال او عرش نه رفیع تر از است که او را بیابند فرشته و آدمی
و سماوات و شمس و قمر و ملک و جن و انس و بری و بحر و زمین اهل
زمان و آنچه در آسمان است و آنچه بالای آسمان و آنچه زیر آسمان است و هر چه را
مصنوع باشند و مجهول و ادراک آن نتوان داد و او را جلت شانه بجز تا حد ذات
بوسیله توان ساخت و سرادق کبریا بیچ زوال از عظیم تر است از آنکه ذوی العقول
مدح و ثنا

ذوی العقول مدح و ثنای او کما هو بتوانند نمود چه هر مرتبه از مراتب ثنا که مشغول کردند فوق او
و طور ادراک حضرت ربیست از آنکه نهایتی در ثنا و تعظیم کما اشار الیه سید المرسلین صلی الله
و سلامه الیه و علی آله الطاهرین لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت
علی نفسک و قال داود علی نبینا و آله و علیه السلام یا رب کیف
اشکرک و شکری لک نعمة اخری توجب علی الشکر و بیان
ثنا نمودن آنست که نفس منشی علیه محکم نیست با ادراک صفات و نعوت جلال او چگونه
احدیت نیست و همه عقول و اوهام قاصر اند از ادراک مقام و عاجز نیستند ادراک آن انس علی
از آن و علی و محمود علی اگر چه در صفت مدح متفاوت باشد و دال بر کمال شوخ
اما در نقص الا در حق و مدح او حضرت نه و علما گواه بود از جهت عدم اطلاع بر کنه حق و مدح
و ثنای او و لیکن فقره شریفه تنبیه است بر بطلان آنکه حکم کنند او هام و عقول در حق او
حضرت نه و باز رسیدست بر بطلان خیالات صوفیه که مرکوز شده وجه حقیقت مخصوص و بیدا
و حق الوجه بیشه مشغول از انوار ممکنات موجود باشند و عارض ذات و اجب ممکنات است
و نیز نظر منطقی است و صوفیه نیز فرقه اند اول رو در کمال کنند بر اینکه ذات او حسن است
منصوره حلاجیه که بر آن مشغول اند در حق حی ربانی تام و نیست و از رسالت صدوقه از جهت
اعلام حامد و زبیر حلیفه که حلاج دعوای خدایی خدایی میکنند و مدعی مرده رسند که مراد است
و نیز می گویند حق خود بنفس نفیس میگیرند و هر چه از ایشان جدا بود از او حاضر میکنند و الیه عمر و کار
و در زمان نفس علیه عقل و نقش او کجا و کیف در او باز بانه آمیش او رسند و بعد از آن
گرد انس رسند و سرش الاداد ربیا و برسند و تن او معلول را الستار انسند و بلا بیازار
نقل کرده اند که مرکب بر سبحان و سبحانی ما اعظم شانی در گفته بر آن رستم

... ارکش ادوم و از ان موضع ...

بیا فرقه ... که نه ... ما مشغول اند ... و حق را که امر خواسته و تنگ لیف پس حق را بر ارض نشسته از اکثر مشغول ...
و هر جه حق را از حق باز دارد بطلب سر الکف مشغول اتقیا در رسل ... باید کرد و کویند بنوبت کسبیت در ...
هوا ارائند و هوا از این خلق جدا ... و کویند علامت ... شان را از فقد در کوهی تا تمثیل اسیدیم و مشیع بیا کمیند ...
است که نقش آن ... و روم اهم دعوی کویند و هر مکان رزق ان ... کنند و نقش ... ما سهیر سلطان قرمطیه با ...
پرده در مقام ... کشند و هر یکسی ... طریق کار کنند ... معلوم نکرده ... بهر ابن طارق ... مشغول ...
و دار نکار تحقیر داشتند پس امر حیق ... کویند در رقعات سخن ... و ... رو ... خلاف ... اصفیا ...
مانند ... بدار فراغ که نیرده از ... بر کر ... نقش ... حیتی ... ابو حنیفه ... لطایف ... صفوف ...
کار ... و ... کشیده ... ارکان ... منتهی ... ان ... که ... برکت ...
علاقی ... بغیر ... مشغول ... صفات ... حاصل ... مستعد علوم ... و این نوبت ...
رفرقه دیگر ان ... بوزیه خوانند که کویند ... کتب ... و ... مشغول ...
تکفیر ... صفت ... تسلیم و ... وجد و حال ... مشغول ... شیطان ...
و قهر ... در ... شهوت و ... شیطان ... تحقیق ... نظر رسیده ...
از این قوم ... تسلیم ... رفیق ... رسیده ... رفیق ...
... خواب ... بیاد ... شب ... حدم ...
الا ... معقود ... ادراک ... منع ... رفیق ... کشف ...
... حق ... در جواب کشف ... تشنیع ... و تسلیم ...
... مرتبه ... و کویند طاعت ... ارکوف ... مرتبه ...
در قرآن موضع ... که به موسی داعیا و رهبا و رسول خدا سؤال ...
از ... فرقه دیگر واصلیه اند که میکویند ... روزه و حج ... شرع ...
... که اینان ... و تهذیب اخلاق حاصل ... بر ... حق حاصل ...
... و ... تکلیف ... خواب ... و ... استراح دین ...
... فرقه دیگر نظریه اند کویند ... بنظر و استدلال ... و معرفت ...

و این قول ... بر این که نوبت کسبیت و فرقه دیگر ... ایشان ... خرقه ... پوشند و ... مذهب ...
... در اطراف عالم ... طالب طعام ... تصفیق کنند و ...
... ان ... عارف ... خیر ... ابن ... و پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
... ابراهیم ... سوی التراب ... بالله من الضلالة والغوایة ... اشعار ...
... از ... ربات ... و علامه ... تفسیر ...
... احوال ایشان ... طالب حق ... در کلام ...
... اشعار ... خوانند ...
... از ... جمعه ...
... از حضرت امام زین العابدین علیه السلم منقول است که گفت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود
من سمعتموه ينشد الشعر في الجامع فقولوا فض الله فاك انما نصبت المساجد
للقرآن و علامه حلی جواب آن داده و در کتاب نهج الحق و کشف الصدق در کتب سابق این مباحث
تنزیهیه این طایفه معتقدات ایشان را امام رازی ذکر کرده بعد از ذکر عقیده ایشان ... فانظر الی
هولاء المشايخ الذين يتبركون بمشاهدهم كيف اعتقادهم في ربهم وتجويزهم
عليه تارة الحلول واخرى الاتحاد وعبادتهم الرقص والتصفيق والغناء وقد عاب
الله تعالى على الجاهلية الكفار في ذلك فقال الله تعالى وما كان صلاتهم عند البيت
الا مكاء وتصدية اي يفعل ابلغ من تفعل من يتبرك بمن يفعل بما عاب
من الكفار فانها لا تعمى الابصار ولكن تعمى القلوب التي في الصدور
و بعد از ان تعذر کرده که جمع ... راه دره روضه حضرت امام حسین علیه السلم دیدم که ...

...وعقائدهم في الله كما تقدم وعباداتهم ما سبق واعمالهم [illegible] تركت الصلاة

ما مرّ ومع ذلك فانّه عندهم الابدال فهؤلاء احمق الجهال [illegible]

[illegible] شده ازان جمله شيخ مفيد رضوان الله عليه در رد كتاب [illegible] اصحاب الحلاج بسند معتبر از حضرت امام علي نقي

عليه السلام روايت كرده است [illegible]

[illegible]

[illegible] كلهم من المرائين والخدّاعين ولا يشتغلون [illegible]

الا بغرور الناس وانّها من الشيطان وانّهم يتبعونه فقيل له يا ابن رسول الله

يقولون لا شعور لنا في بعضها فقال عليه السلام يخادعون الله والذين آمنوا

وما يخدعون الا انفسهم وما يشعرون [illegible] بسند متصل از حضرت امام جعفر

عليه السلام روايت كرده كه ان حضرت فرمود سماع اللهو والغناء ينبت النفاق في القلب

كما ينبت الماء في الزرع [illegible] از حضرت امام محمد

باقر عليه السلام روايت كرده [illegible] الغناء مما

وعد الله عليه النار وتلا هذه الآية ومن الناس من يشتري لهو الحديث

ليضل عن سبيل الله بغير علم ويتخذها هزوا اولئك لهم عذاب مهين [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] منهم قوم

يسمّون باهل الذكر والتصوف يدّعون البراءة من التصنع والتكلف يلبسون الخرق و

يجلسون حلقا يخترعون الاذكار ويتغنّون بالاشعار ويعلنون با

التهليل وليس لهم علم بالعلم والمعرفة سبيل [illegible] ويصفقون على

الرقص وتصفيقا [illegible] في الفتن واخذ بالبدع دون السنن

رفعوا اصواتهم بالنداء وصاحوا صيحة الشنعاء امن الضرب بالمون ام من الطعن

بطلوا

[illegible]

ام يوقظون بان قال تعالى الله لا تاخذه سنة [illegible] تسبيح [illegible]

في النهي ودعوا ربكم تضرعا وخفية ودون الجهر انه ليس منكم ببعيد

بل هو اقرب اليكم من حبل الوريد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قال العلامة في التحرير الغناء حرام وهو مدّ الصوت

المشتمل على الترجيع المطرب يفسق فاعله وترد شهادته سواء كان في الشعر

والقرآن وكذا مستمعه سواء كان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... بزرگ و عقد است و امر مناسبت چگونگیهای حق تعالی منزه و مبراست از کیفیات ...
مبراست مانند کیفیت حق سبحانه پس از کیفیات نیست یا از جل و علا دور از شبهات و عقول
دراک برتر است از آنکه کیفیت کیفی بیند و بیچون من جمیع الوجوه مکیف بکیفیتی نیست و دراک کیفیات
از لوازم ممکنات است و دوام لوازم ممکنات که آن ذات مقدس منزه و مبراست یا محکم کسی نتوانند دانا شد تا برکنه ذات او رسد
و صفات مقدس او بررسد از صفات او عین ذات او است کما قال الشیخ علی الاعلی علیه السلام
ما عرفناك حق معرفتك وكما قال محمد باقر علوم الاولين والآخرين صلوات الله عليه وعلى آبائه الكرام
هل يسمى عالماً وقادراً الا انه وهب العلم للعلماء والقدرة للقادرين فكل ما ميزتموه
بأوهامكم في ادق معانيه فهو مخلوق مصنوع لكم مثلكم مردود اليكم والبارى تعالى
واهب الحيوة ومقدر الموت ولعل النمل الصغار يتوهم ان الله تعالى زبانيتين
كمالها فانها تتوهم ان عدمهما نقصان لمن لا يكونان له هكذا حال
العقلاء پس فقره رئیسه دلالت بر نفی صفات زائده بر ذات و دلیل است بر بطلان قول
اشاعره یا من قرب من خواطر الظنون خواطر جمع خاطر است و خاطر اندیشه است که در دل
در آید و ظنون جمع ظن است و ظن معنیست که بر زبان غیر یا شد ... که او ... گردد
با آنکه ... بر خلاف آن باشد ... اعتماد ... است ...
عقل ... اعتقاد ... اگر ... از ...
از ... صواب ... بعضی ... مسلم ... مقبول ...
... و قال الفرّا الظن العلم والظن
يكون شكاً ويكون يقيناً وقوله تعالى وتظنون بالله الظنونا ... خواطر الظنون
بیان است یعنی ای آنکه نزدیک است از اندیشهها که ... علم و یقین است که از شبهات و
نفی ... و عقل ... که موجود ... و تصدیق بوجود او ... کرده اند و
... کرده اند

[illegible]

... او بخاطر ... و ... بنابر آنکه ... حق تعالی ...
نتوانند بود و منزه است جناب مقدس او از عوارض و ... که مثل ... و شبهات است و
بعد عن ملاحظة العيون بعد دوری ... از ... بعد کمال ... است که ... ممتنع
و محال باشد ملاحظه ... چشم ... خشم ... جمیع ... ممتنع
و محال است که دیده ... و دیده ها خواه دیده ها ... عقلانی و خواه دیده ...
اما دیده های ... از آنکه جناب مقدس او متعالی است از ... مکان و ...
... و ... و ... نقص و ... و محاذات ... مقدس
باشد از امور مذکوره مدرک نشود بحس بصر و اما دیده های عقلانی از آنکه ...
که دیده های عقلانی را ... ادراک ... چشم ... دیده
... است کما اثنيت على نفسك في كتابك المنزل على نبيك المرسل
سيد الاخيار ورسول الجبار صلوات الله وسلامه عليه وعلى آله الاطهار لا
يدركه الابصار وهو يدرك الابصار وكما قال وصي سيد الابرار لا تراه
العيون بمشاهدة العيان ولكن تدركه القلوب بحقائق الايمان ... دیده ها
... ظاهر ... و لیکن ... ایمان ... تصدیق
بوجود و صفات کمال ... جلال او ... و علم بما كان قبل ان يكون
... است ... که وجود ...
... بعلم ... و حال و استقبال ... و علم ... تغییر نیست و
... عالم امکان است که ... ممتزج است ...
... وقبل الوجود وحين الوجود وبعد الوجود ... محیط است
بجمیع اشیاء ... او ... نه زمانی نیست بلکه محیط و عالم است
بر زمان علم ... نه زمانی است بلکه محیط است بجمیع ... ازمنه و دفعة واحدة

حالات بر جمیع اشیاء حادثه زمانیه از جهة احاطه بانها و اسباب انها حاصل جهة
صحة معلومیت دانسته باشد بران وجه که صحیح باشد قدیم تعالی حیث شانه
عالمست بان و هیچ جهة شی و کلی از علم او خارج و خالی نیست فقرات ثلثه شریفه دال
بر عظمه و قدرة و سلطه و علمست و ترغیب بان و طاعه و تحذیر از کفر و معصیت است
و تعلیق دارند ذو العقول که موجبی می خواهند که باقی دارد ایشان را که علم او محیط است
باشد بسرایر ضمایر و امور نهانی و با وجود قرب محال باشد که گرسنه شود الجمهما وبادان
عالمست بعواقب طاعات و معاصی پس دانا است که با مطیعان چه خواهد کرد و عاصیان را
چه جزا خواهد داد و باید دانست که علم و قدرة قبل الفعل است یا من ارقدها نی فی
مهاد امنه و امانه ارقاد خوابانیدن و مهاد جمع مهد بمعنی گهواره امن ایمنی از غلبه
اعدا و از ضرر مخلوقات و از هوام و دواب و هم جانوران امان فیت از جمیع بلا ها و امراض
و اوجاع عدم خوف تشبیه است کمال اسنهی که در گهواره و بستر راحت با خاطر جمع و رفاه
حال کند و گهواره کنایه از جامه خواب است با این فقره شریفه نیز از جمله نعمت و لطف خوابیدن
و نند کار الا بر بنده کمال و همه نعم و کرامات در و مندرج است تا مند گر بشنوند و شکر
کنند و کفران نورزند و اگاه باشند که عطا سبایید کرد یعنی ای آنکه خوابانید مرا در بستر های
امن و امان خود و مرا از شر همه اعداء و غلبه ایشان نگاه دار ببر قبر موقف و ایقظنی الی ما منحنی
به من مننه و احسانه الفاظ بیدار ساختن منح عطا منن جمع منت بمعنی نعمت احسان
همه انواع نیکوی که با مخلوقات میرساند یا بذل انعام یا عفو از جرایم یا شفقت بمخلوقات
این فقره شریفه نیز از جمله تعداد نعمات مجملا و همه انها را اثبات میکند یعنی ای آنکه بیدار
ساخته است مرا بسوی چیزها که بخشیده است بمن از جنس ها را از نعمتهای خود و نیکویها

ضد

عامست بجمیع عباد و ضرر این رحمة او شامل است اهم بلاد و عبر رسید کس بعد از استحقاق که این
حال بر بد از عباد و سب تفتیش کنم اهم بلاد است و کف اکف السوء عنی بیده و سلطانه
کف باز داشتن الف و ستنهای سوء بدی ید بمعنی قوت و قدرت و ملک و تصرف و نعمه و ولای
نعمت بنفس خود و جارحه مخصوصه امده و حق تعالی منزه است از اوصاف اجسام و از اجزای متباینه
متفرقه پس او را جارحه مخصوصه نیست که اگر باشد ممکن و محتاج باشد و خدا است یعنی ای
آنکه بسکه باز داشته است از من بلا و ستمهای همه بد ها را و مرا کفا داشته است از شر همه اشرار
بقدرت و قوت و پادشاهی و غلبه خود با کفالت ای من بکوری خود ممه و ضبر همه مخلوقات را از من
و رفع فرمود و همه را مغلوب و مقهور قدرت پادشاهی خود ساخته فقرات ثلثه شریفه دلیل است بر کمال
شفقت و رحمه و مهربانی است بر بنده بکه برای تمامی نعمه صل اللهم علی الدلیل الیک فی
اللیل الالیل فقره شریفه فتح باب استجابت دعا و از ادب دعا است یعنی رحمت فرست
خداوندا بر کسیکه راهنماینده است بسوی معرفت تو و شرایع دین تو در شب بسیار تیره و تار یعنی استعاره است
از زمان جاهلیت و الیل بسیار امور که مخفی و تاریک بود و در ان وقت ظلمت کفر عالم را فرو گرفته بود و قوانین
شرع مصطفی نبود و همه جهان در سیاهی تاریکی کفر و گمراهی بت پرستی و ضلالت بود و راه حق پی نبردند و زمان انقطاع
وحی بود و پیغمبری نبود پس نور وجود با جود محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم از غرق اب کفر بساحل ضیاء ایمان
رسیده اند و از مشکاة انوار انحضرت اقتباس نور تحقیق و نور ارشاد و هدایت اکتساب استفاده بمعرفت حق و توحید
نموده و از ظلمت و ضلالت بنور راه است مهتدی شده اند والماسک من اسبابک بحبل الشرف
الاطول یا مک چنگ زننده اسباب جمع سبب و نیاز للطریق الی الشی سبب و للحبل الذی یتوصل
الی الماء سبب و بفای للعاب سبب و لکل ما یتوسل الی الشی بعد عنک سبب حبل ریسمان و عرب تشبیه

... قال به صدق و عمل به رشد و من اعتصم به هدي الى صراط مستقيم و قال ابو عبيدة
الاعتصام بحبل الله اتباع القرآن و ترك الفرقة و الحبل في كلام العرب يتصرف على وجوه منها العهد و الامان فان كتاب الله
امان لكم و عهد من عذاب الله و ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
برای ... [illegible] ... واعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... واعتصموا بحبل الله ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... اعتصموا بحبل الله جميعا ولا تفرقوا ... [illegible]
[illegible]
... علی ابن ابی طالب ... [illegible]
[illegible]
... اعتصمت بحبل الله ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ... قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من احب ان يركب سفينة النجاة و يستمسك
بالعروة الوثقى و يعتصم بحبل الله المتين فليوال عليا بعدي و ليعاد عدوه و ليأتم بالائمة الهداة
من ولده فانهم خلفائي و اوصيائي و حجج الله على الخلق بعدي و سادة امتي و قادة الاتقياء الى الجنة
حزبهم حزبي و حزبي حزب الله و حزب اعدائهم حزب الشيطان ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... ان اردت ان ...
[illegible]
... وقد دعيت و يوشك ان اجيب اني مخلف فيكم الثقلين ما ان تمسكتم بهما
لن تضلوا بعدي كتاب الله و عترتي اهل بيتي و ان اللطيف الخبير اخبرني انهما لن يفترقا
حتى يردا على الحوض و قال الله تعالى الذين يتبعون الرسول النبي الامي الذي يجدونه مكتوبا
في التوراة و الانجيل يأمرهم بالمعروف و ينهاهم عن المنكر و يحل لهم الطيبات و يحرم عليهم الخبائث و يضع عنهم اصرهم
و الاغلال التي كانت عليهم ... و اتبعوا النور الذي انزل معه اولئك هم المفلحون ...
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

... صدوق ... الذین ... در بیان آن روایت ... یعقوب الی عربی ... عالیه
کهف ... خواهر ... ونیست ... صلعم ... او کهف ...
ادعوا الی قوله تعالی ... کهف ... ابراهیم ... آمده است
... صلعم ... قوله تعالی ... کهف ... عالی ... علی ...
... هذا فی قوله تعالی الذین ... والآخرة ...
... آدم ... الجنة وکان فی ظهر نوح ولما رکب نوح فی السفینة وکان فی ظهره ... ابراهیم ... النار ...
... فی ظهر اسمعیل ... للذبح ثم لم یزل ینتقل من اصلاب الطاهرین الی
ارحام الطاهرات ابا الی جد لا اجد علی عبد المطلب فقسم الله ذلک النور والنطفة فجعل نصفها فی عبد الله
... ونصفه فی ابی طالب ... ومنه علی علیه السلام ... خوانده ...
... کهف ... آنحضرت ... بیان ... فکشف ...
... امیر علیه السلام ... علمنی ألف باب من العلم فتح من کل باب ألف باب ...
... آنحضرت ... فالذین آمنوا ...
... رسول ... نور ...
... علی بن ابی طالب ... علیهم السلام ...
... قرآن و امام ...
... قوله تعالی فآمنوا بالله ورسوله والنور
الذی انزلنا والله بما تعملون خبیر ...
... ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ... حدیثی ... در کافی ... خالد الکابلی
... که کهف ... علیه السلام ...

... ممتنع

از آفتاب ... روز ... والله ... و محجوب ...
پس ... والله ... ابا خالد ...
... امام ...
... و ما یستوی الاعمی والبصیر ولا الظلمات
ولا النور ولا الظل ولا الحرور وما یستوی الاحیاء ولا الاموات ...
... روشنائی ... سایه ...
... سایه ...
... ثلاثة ...
... علی بن ابی طالب ... انس بن مالک ... ابن عباس ... کهف ...
... صلوات الله وسلامه علیه ...
... حسن و حسین و فاطمه ... علیهم السلام ...
وما یستوی الاحیاء ولا الاموات ... ادراک ...
... احیاء ... ادراک ...
... قوه عاقله ...
... ادراک ...
ادراک ... ادراک ... ادراک ...
... ادراک ...
... ضعیف ...
... قوه عاقله ...
... قوه ...
... ادراک ...
... ادراک ...

[illegible] و بعضی تعریض خفائی [illegible]
و ضعف و ضیق و ضعف ... از انقلابات [illegible] و هر کدام روح با جره [illegible] پس بصیرت که مراتب
شر اثر [illegible] است [illegible] بر رشته و دل [illegible] که نور بصر [illegible] است بمعنی [illegible] آفتاب
با جرح [illegible] بصیرت [illegible] بمعنی [illegible] که دلیل [illegible] و او پیغمبر و دوازده امام علیهم الصلوة
والسلام [illegible] است که پیغمبر [illegible] نور خوانده که قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین
[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] نور [illegible] واتبعوا النور الذی [illegible] معه [illegible] را
نور خوانده که والنور الذی انزلنا [illegible] پیغمبر و دوازده امام در عالم [illegible] و ارواح [illegible]
در عالم ارواح [illegible] آفتابند در عالم [illegible] و ارواح و [illegible] است که کمالات را انوار [illegible]
را ظلمات [illegible] که آفتاب [illegible] روحانی [illegible] است از شمس [illegible] آفتاب [illegible]
ابر [illegible] الیه یصعد الکلم الطیب
آفتاب [illegible] ان ناشئة اللیل هی اشد
وطأ و اقوم قیلا سبحان الذی اسری بعبده لیلا [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible] یوم تبیض وجوه آفتاب
[illegible] پیغمبر و ائمه [illegible] آفتاب [illegible] پیغمبر [illegible]
[illegible] منقعش [illegible] ائمه
منقعش [illegible] آفتاب [illegible] ائمه هدی [illegible]
آفتاب [illegible] ائمه هدی [illegible] ما خلقتم للفناء بل خلقتم للبقاء آفتاب
دنیا [illegible] ائمه هدی [illegible] ضعیف [illegible]
آفتاب [illegible] ائمه هدی [illegible] روح [illegible] خورشید
[illegible] آفتاب [illegible]

[illegible] ارشاد [illegible] پس [illegible] ملک [illegible]
[illegible] که [illegible]
[illegible] مردمان [illegible]
[illegible] تجلیات [illegible] انوار جلال
[illegible] ائمه هدی علیهم السلام متمسک [illegible]
[illegible] کتاب خدا و ائمه هدی امان [illegible]
[illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible] متمسک [illegible] کتاب خدا و ائمه هدی [illegible]
[illegible] مبین [illegible] از انسان [illegible] از خصم جهل
[illegible]
[illegible]
[illegible] جد [illegible]
[illegible] حبل [illegible] سجاد [illegible]
[illegible] قانون [illegible] قاطع [illegible]
[illegible] پیغمبران [illegible]
[illegible] جمیع احکام [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] کفر و جهالت [illegible]
[illegible] العلم [illegible]
[illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] انا مدینة العلم و علی بابها [illegible]

... بغیر التفسیر است ... بوده بیش ... علم ... از آلات ... بمعنی ... گوید این است

و ذکر در کافی از حمران بن اعین روایت کرده که گفت ابو جعفر علیه السلام و دو انا بر آن حضرت اورده ...

اسراری ... را فرمود و دیگر ... الصحف ... و الصحف ... و ... انگاه سوال ...

فدای ... هیچ ... انا ... فرمود اما ... علیه ... گوید

گفتم اصلحک الله ... علی ... پیغمبر ... گفت ... حق ... علم

بعلم ... علم داشته ... باصحیفه اطلاع یافته ... کلینی ...

چنین روایتی ... تغییر منقول است و مارد کلینی باسناد منصب از ابو بصیر منقول است که گفت

ابا عبد الله رفتم و گفتم فدای تو گردم ... اطلاع ... گفت

انگاه ابا عبد الله ... و دست ... در آمد و گفت یا ابا محمد بپرس

از آنچه خواهی گفتم فدای تو گردم ... رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ...

را بابی از علم که از آن ... علم ... مفتوح ... گفت ان حضرت علیه السلام یا ابا محمد ...

علی را هزار باب علم که از هر بابی هزار باب مفتوح میشد ابو بصیر گوید که گفتم این است ... قسم ...

بان ... دارند گوید که ان حضرت ... گفت این علم است و نیست ان علم ...

ان حضرت علیه السلام گفت یا ابا محمد نزد ما است جامعه و ایشان ... مردم ... جامعه ...

گوید که گفتم جامعه چیست گفت صحیفه ایست طول ان هفتاد ذرع بذراع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

و املای آن حضرت است بلفظ مبارک خود و خط علی ... امیر المومنین علیه السلام

بقلم ... جمیع حلال و حرام ...

باشد ...

ابو بصیر گوید گفتم فدای تو گردم ...

... گفتم این است ... قسم ان علم ... این است ... علم

ان ...

... که ... ابو بصیر ...

... ابو بصیر گوید که گفتم این است ان علم فرمود که این علم ...

ان علم ... ساعتی سکوت ... گفت نزد ما است مصحف فاطمه علیها السلام ...

... مصحف فاطمه چیست ابو بصیر گوید گفتم چیست مصحف فاطمه فرمود که این مصحفی است ... برابر ... قران

... که نیست ... مصحف ... قران ... گوید ابو بصیر گفتم این است ... قسم ان علم ...

فرمود ... ان علم ... ساعتی ساکت شد ... علم ... علم ...

... ابو بصیر گوید گفتم ... علم ... حضرت علیه السلام فرمود ...

... امری ... امر ... ارز ... تفصیل آنچه ...

... ملک بن سلیمان ... علیه السلام ...

و علیه السلام ... بقلم ...

و حضرت خضر علی نبینا و آله و علیه السلام ... و غلام ...

... حضرت خضر ... علیه السلام

گفت ... خضر ... قطره ... برداشت ...

مشرق ... قطره ... و دیگر ... مرتبه ...

برداشت ... مرتبه پنجم قطره برداشت ... حضرت ...

حضرت خضر ... گفت ... ماه ... گفت ...

شده ... علم ... دارم ...

... گفتم ... علم ...

... مشرق و مغرب ...

و ... مشرق و مغرب ...

... [illegible] ...

[illegible] ثابت [illegible] دانش [illegible] اقرار کرده [illegible] که [illegible] آید [illegible]

[illegible] که [illegible] خدای [illegible] ظاهر است [illegible] دانش [illegible]

[illegible] اعداء [illegible] در شان ائمه [illegible]

[illegible] حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام [illegible]

[illegible] کلام الله [illegible] ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین [illegible]

[illegible] مضمون [illegible] قل هل یستوی

الذین یعلمون والذین لا یعلمون [illegible] افضل [illegible] عالم [illegible] جاهل [illegible]

[illegible]

[illegible] بغل [illegible]

[illegible] قبول [illegible]

[illegible] وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ظاهر است [illegible]

[illegible] عبادت [illegible] مؤمنان [illegible]

[illegible] عبادت [illegible] اخلاص [illegible]

[illegible] اعلامی

[illegible] اسلام [illegible]

[illegible] راه [illegible] کفایه

[illegible] امامت [illegible] و هیچ

[illegible] اسلام

[illegible] و کفایت

[illegible]

[illegible]

[illegible] اخلاص [illegible]

[illegible]

[illegible] کصبهر علی [illegible]

الثقلین پس پادشاهی که [illegible] معلوم است [illegible]

[illegible] خورشید [illegible] اسلام [illegible] خلیفه [illegible]

[illegible] عشق [illegible]

[illegible] عقل و عدم فهم [illegible]

حال [illegible] کل الناس افقه من عمر حتی المخدرات فی الحجال [illegible]

[illegible] جواب [illegible]

[illegible] اعتراف

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] لولا علی لهلک عمر [illegible]

فی [illegible] ان الذین یؤذون الله ورسوله

[illegible] کفر و ضلالت [illegible]

لعنهم الله فی الدنیا والآخرة [illegible]

[illegible] یا علی من اذاک فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله

[illegible] امام [illegible] صادق علیه السلام نقل کرده است

[illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] ابا بکر و عمر و عثمان علیهم اللعنة

[illegible]

[illegible] یا علی حربک حربی وسلمک سلمی [illegible] یا علی لا

یحبک الا مؤمن ولا یبغضک الا منافق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابی طالب لما خلق الله عز وجل النار وحب علی براءة من النار وحب عدوان بغض
المؤمن حب علی بن ابی طالب وعن حب علی بن ابی طالب حسنة لا یضر معها سیئة وبغضه سیئة
لا ینفع معها حسنة وعن لا فی السماء ولا فی الارض مؤمن الا ویحب علیا حتی قرن بعضه
کفر سید اوصیا در فوت [illegible] لعین [illegible] احمد [illegible] و در [illegible] او رسید [illegible]
مشهور است که [illegible] قریش و در نهج البلاغه مرقوم است اللهم انی استعدیک علی قریش فانهم
قد قطعوا رحمی واکفؤوا انائی واجمعوا علی منازعتی حقا کنت اولی به من غیری وقالوا
الا ان فی الحق ان تاخذه وفی الحق ان تمنعه فاصبر مغموما او مت متاسفا فنظرت
فاذا لیس لی رافد ولا ذاب ولا مساعد الا اهل بیتی فضننت بهم علی المنیة
فاغضیت علی القذی وجرعت ریقی علی الشجی وصبرت من کظم الغیظ علی امر من
العلقم وآلم للقلب من حز الشفار [illegible] مرحله انصاف [illegible] دراک که دراین کلام [illegible]
تامل باید وطریق تعصب وتقلید بگذارد بتحقیق وتفکر دریابد که ابوبکر وعمر وعثمان علیهم اللعنه والنیران [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] باین سروران [illegible] رسانیدند وحق او را [illegible] کردند [illegible]
خدا و رسول [illegible] لعن اند اللهم العنهم لعنا وبیلا وعذبهم عذابا الیما [illegible]
[illegible] قرآن مجید [illegible] و [illegible] مقصود [illegible]
[illegible] صلوات الله الملک العلی
وشیعه [illegible] جاه وجلال [illegible]
[illegible] که [illegible] عذاب [illegible]
کنایه [illegible] مثلا [illegible] اعتقاد [illegible]
حضرت مصطفی وامامت [illegible] صفت [illegible] ملاحظه [illegible]
و هر صفت نقص که ملاحظه [illegible] ظلم وفسق وعصیان وخیانت وطاغوت والقاب [illegible]
[illegible] وضلالت [illegible] ودروغ وکذب [illegible]
[illegible] کنایه [illegible] رابع [illegible] وحضرت
امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] در حدیث [illegible] قرآن [illegible]

تسلیم میکنند [illegible] قرآن [illegible] ...
[illegible] زکر خدا [illegible] رحمة الله [illegible] نور الله [illegible] قرآن [illegible]
ائمه باعث حصول درجات [illegible] درجات [illegible] متابعه [illegible] ضلالت [illegible] وضلال [illegible]
ومظهر هلاکت [illegible] چون کسی [illegible]
[illegible] گناه [illegible]
[illegible] ولو تری اذ المجرمون ناکسوا رؤسهم عند ربهم [illegible] ایشان [illegible] حساب [illegible]
[illegible] سرفراز [illegible] چشم [illegible] اعتبار [illegible]
[illegible]
بعقوبت وهلاکت [illegible] کشنده دل
[illegible]
[illegible] سهو ونقصان [illegible]
[illegible] اجتماع [illegible]
[illegible]
[illegible] شفاعت [illegible] شیعه [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] شفاعت [illegible]
[illegible] عقوبت [illegible] احوال [illegible]
[illegible] ولایت [illegible] امام [illegible]
[illegible] یوم ندعو کل اناس بامامهم [illegible]
[illegible] حضرت امیر المؤمنین وشیعیان او [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] وقل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر
انا اعتدنا للظالمین نارا احاط بهم سرادقها وان یستغیثوا یغاثوا بماء کالمهل یشوی الوجوه
بئس الشراب وساءت مرتفقا [illegible] حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت
[illegible] وقل الحق من ربکم فی ولایة علی فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر انا
اعتدنا للظالمین لآل محمد حقهم نارا احاط بهم سرادقها [illegible]

[illegible] و خبر از اصحاب ایمان و کفر [illegible] است [illegible]
[illegible] ایران دانش [illegible] مردمان کرده [illegible] که [illegible] ساخته ام [illegible] حقوق الاحمر
[illegible] اگر [illegible] سر ابرو [illegible] آتش [illegible] اصحاب [illegible] آن کمان [illegible] کرده باید یا بلی لیتنی
الحمد لله [illegible] و یا لیتنی [illegible] المشرقین [illegible] نباید دانا [illegible] میسر نباشد در
دور [illegible] ابرار نباشد [illegible] دوازده امام [illegible]
[illegible] شد [illegible] محبت [illegible] کرده اند [illegible]
[illegible] کرم [illegible] والتابع الحسب
فی دوده الکامل الاجل التابع [illegible] الرجل [illegible]
[illegible] بالقسم [illegible] الواحد [illegible] دوازده [illegible]
[illegible] الذی [illegible] الشیطانی [illegible] الکامل [illegible]
[illegible] المهدی [illegible] الکامل [illegible] قول النبی [illegible]
[illegible] علیه و آله [illegible] بعضی [illegible] وکیل [illegible]
[illegible] الحضرة [illegible] الصحابة کالخازن [illegible] خداوند رحمت [illegible]
[illegible] که در مرتبه [illegible] مستعد [illegible] قوم قریش [illegible]
[illegible] مرتبه [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] کمال [illegible] خاندان [illegible]
[illegible] رسالت [illegible] رسالت [illegible] خاص
وکلا [illegible] در مرتبه [illegible] مرتبه ان
[illegible] کامل [illegible] المجوسی [illegible]
[illegible] مرتبه [illegible]
[illegible] که اصل طیب [illegible] است
[illegible] ظاهر [illegible] خدا [illegible] اسعد [illegible]
[illegible]

[illegible] حضرت
[illegible] و مبرا کرده اند [illegible] الرحمن الرحیم [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] آدم [illegible] مومنان [illegible]
[illegible] والعیاذ بالله اگر چنین نباشد [illegible] باشد [illegible] خلق [illegible]
وقبول [illegible] نباشد و [illegible] کنند [illegible] کنند [illegible] اسلام
وکفر و فسق [illegible] کفر [illegible] کنند [illegible] کفر و فسق و عیب [illegible] حاصل است
ومکر [illegible] کافران و مشرکان [illegible] خوانده [illegible]
[illegible] کافران [illegible] معصوم
[illegible] باشند [illegible] باشند [illegible]
[illegible] ابوبکر و عمر و عثمان [illegible] امیة و خلفاء بنی عباس [illegible]
امامت و خلافت [illegible] کفر [illegible]
کفر و نفاق و ظلم و جور [illegible] قوله تعالی و
[illegible] امامت و خلافت [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] دلیل دیگر [illegible]
مسلم [illegible] المعصوم [illegible] اجماع است
[illegible] اجماع [illegible] اصول [illegible] امامان [illegible]
و حصول [illegible] صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]
معصوم باشند [illegible] رسول [illegible] کافر [illegible]
[illegible] الطاهرین [illegible]
[illegible] کافران [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] دوازده امام [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] فی الزمن الاول [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] خداوند رحمت [illegible]
[illegible] عقل کامل [illegible] عقل [illegible]

... به تسبیح مشغول بود و هرگز از حالت ... [illegible]

مسلم ثابت بود بر قواعد ایمان در زوال شرک و عصیان مشغول بود در ... [illegible] ... گرداند

جا ثابت باشد ... [illegible] ... در همه کار ... [illegible]

بودند ... [illegible] ... انقطاع وحی بود ... [illegible] ... ایمان ... [illegible]

از ثبات قدم ... [illegible] ... شرایط ایمان ... [illegible]

را بر همه ادیان ... [illegible] ... و علی آله الطاهرین الاخیار المصطفین الابرار ... [illegible] ... رسول صلی الله علیه و آله و سلم

و مراد ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین اند ... [illegible] ... و کریمه انما

یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا ... [illegible]

عموم ... [illegible] ... المصطفی ... [illegible]

برگزیده ... [illegible] ... خداوند ... [illegible] ... آن حضرت

که ... [illegible] ... صغیر و کبیر ... [illegible]

بعد ... [illegible] ... پروردگار **فافتح اللهم لنا مصاریع الصباح بمفاتیح الرحمة والفلاح** ... [illegible]

... [illegible] ... طلب عفو و غفران ... [illegible]

و نفس ... [illegible] ... و غفران ... [illegible]

... [illegible] ... خداوند ... [illegible] ... انتفاع ... [illegible]

و رزق و احسان و عفو و غفران ... [illegible] ... از آتش جهنم ... [illegible]

... [illegible] ... ابواب آسمان ... [illegible]

انتفاع ... [illegible] ... ملائکه ... [illegible]

اعمال ... [illegible] ... ملائکه ... [illegible] ... ظاهر شدن ... [illegible]

که ... [illegible] ... در جمیع احوال ... [illegible]

... [illegible] ...

وابسنی اللهم من افضل خلع الهدایة والصلاح ... [illegible]

خلعتها و جامههای ... [illegible] ... و توفیق دادن ... [illegible] ... واجبات ... [illegible]

... [illegible] ... لازم ... [illegible] ... اعتقادات فاسده ... [illegible]

مراد از صلاح ... [illegible]

... [illegible] ... **واغرس اللهم بعظمتک فی شرب**

... [illegible] ...

جنانی ینابیع الخشوع ... [illegible] ... و انقطاع ... [illegible]

آن ... [illegible] ... که در سینه ... [illegible]

... [illegible] ... و خشوع فروتنی ... [illegible]

... [illegible] ... الاستعاره ... [illegible] ... کلام ... [illegible]

... [illegible] ... خداوند ... [illegible]

... [illegible] ... خضوع و خشوع ... [illegible] ... خاضع و خاشع ... [illegible]

... [illegible] ... تسلیم و تفویض ... [illegible] ... **اللهم**

... [illegible] ...

بعظمتک فی شرب جنانی ینابیع الخشوع ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

واجر اللهم لهیبتک من آماقی زفرات الدموع ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

[illegible] نقصها [illegible] ازان مشروبست [illegible]
[illegible] الخوف منى يا رضيتنى القنوع [illegible] اصلح ودر بعض نسخ [illegible] محبه واقع [illegible]
[illegible] الحرق [illegible] صفة الرفق [illegible]
والقنوع بمعنى [illegible] القناعة [illegible] السؤال [illegible] گردان [illegible]
[illegible] قناعت كردن [illegible] نفس [illegible]
والقناعة [illegible] نفس [illegible] قناعت كردن [illegible]
[illegible] از حضرت امير المؤمنين عليه السلم [illegible] فلنحيينه حيوة طيبة [illegible]
[illegible] صالح [illegible] دنيا [illegible]
[illegible] القناعة [illegible] حيوة طيبة قناعتست [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الهى ان لم تبتدئنى الرحمة منك بحسن التوفيق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فمن السالك بى اليك فى واضح الطريق [illegible]
[illegible] اسلك [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible] احتياج [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وان اسلمتنى اناتك لقائد الامل والمنى [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم ربى [illegible]
[illegible]
[illegible] فمن المقيل عثراتى من كبوات الهوى
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فان خذلنى نصرك عند محاربة النفس والشيطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

... بیدارست و در بعضی نسخ و کلمتی واقع شده یعنی بتحقیق دانکو است خواهد خواهم افزود کرانت [illegible]

بانکه بوده ... دنیا امیدی که چون است از کار رحمت تو ... [illegible] ... تحقیق باین حال [illegible]

و ... وضع ... راه ... [illegible] ... و خوار ... [illegible] ... فضل و رحمت

محروم ... امید ... [illegible] ... رحمت ... [illegible]

همه ... [illegible] ... لطف ... [illegible] ... خالی ...

و ... کفر و ضلالت و ... [illegible] ... تعالی الله عما یقول الجاهلون علوا

کبیرا ... [illegible] ... و ... ارادهٔ ... [illegible] ... الفعل ... [illegible]

اگر خواهد ... [illegible] ... و اگر خواهد ... [illegible] ... و اگر خواهد بکعبه ... [illegible]

الکافه ... [illegible] ... و مفاخذه کنند والعیاذ بالله ... [illegible]

باشد ... [illegible] ... الهی اترانی ما اتیتک الا من حیث الامال ... [illegible]

... [illegible] ... و آمال ... [illegible] ... استفهام است ... [illegible]

... و امانی ... [illegible] ...

... [illegible] ... خداوند متعال ... [illegible] ...

... [illegible] ... استفهام ... [illegible] ...

... [illegible] ... استفهام انکاری باشد ... [illegible] ...

... [illegible] ... ام علقت باطراف حبالک

الا حین باعدتنی ذنوبی عن دار الوصال ... [illegible] ...

... [illegible] ... قال سیبویه ... الاستفهام ... [illegible] ...

انا نسیا ... [illegible] ... استفهام واقع شده ...

و در بعضی نسخ ... علقت ... [illegible] ...

کرده ... [illegible] ... الحق ... [illegible] ...

... [illegible] ... کرده ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

وصال ... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... فبئس المطیة التی امتطت نفسی من هواها ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

اشتهی فالغنی بترک المنی ... [illegible] ...

... [illegible] ... القناعة کنز لا یفنی وقال علیه السلام الضجر ... [illegible]

العمل ... [illegible] ...

فواها لها لما سولت لها ظنونها ومناها

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... توبه و انابه و استغفار ... نفس ... احسان ... بمثال
... توبه و ارتکاب گناه ... بسبب ... نفس ... کنند الف لوزنده و خطا
... الف ... سقای ... که همیشه در ... نقل ... دادن است ... رحیم مراه
... از ... است ... نفس ... انداختند ... وکلام ... ترغیب ... دلیل است
بر بطلان ... مجبره که ... والقضا ... بالله ... کافر ... کفر ... و معصیت
... و تعلیم ... است ... و الاغر ... اعصمت
قابل ... و اولاد ... علیهم السلم **وبثثت لها الجرائح انها على سيئاتها هاصرة لاهاة**
... و هلاک ... ومنه ... ولا ... نابت ... و ... که
عصیان ... و ... مشغول ... سید ... و ... الاطاعه ... ودل ... بامر
... کار ... و هلاک ... بر نفس ... جرات ... گناهان ... خلف
فرمان ... الاطاعه ... حضرت ... و اسباب ... احوال است
و تقدیم ... عجز و قصور ... شکر و عبودیت حضرت ... شهید ... است
و لا ... ثابت است ... اظهار نعم ... و اقرار ... نفس ... گناهان ... سوال از
درگاه ... **الهي قرعت باب رحمتك بيد رجائي** ... در کوفتن
... باب رحمت ... امید ... حسن ظن ...
... رحمت ... و ... تعجیل ... عقوبت ... از ...
تو دارم که همیشه رحمت ... **وهربت اليك لاجئا**
و ... که ... شرح ...
من فرط اهوائي ... پناه گیرنده ...
گریخته ... درگاه تو ... درگاه تو از
... **وعلقت باطراف حبالك انامل ولائي** ...
وصل ... انامل ... اوست ... ولاء ...
... طالب ... دارد ... را

فا ... رساند **فاصفح اللهم عما كان اجرمته من زللي وخطائي** ... وکان ...
جمع زلة بمعنی لغزیدن و خطا گناه بعنی پس درگذر بار خدایا از آنچه ها ... که کسب کرده ام آنها را از لغزش و ...
... و در بعض نسخ عما کان منی من زللی و خطای ... شده یعنی عفو کن بار خدایا از آنچه ... ثابت شده ...
... و گناه ... **واقلني صرعة ردائي** اقاله ... و صرعة افتادن منصوب ... است ...
تقدیر ... صرعة ردائی و ردا ... و در بعض نسخ ... ردائی ... واقع است ... خداوندا
گناهان ... افتادنی که ... هلاک ... و افتادن ... سبب ... حاصل شد ...
... افتادنی ... گناه است ... افتادن ... که ... هلاک ... **فانك سيدي**
ومولاي پس بتحقیق که توئی ای ... و خداوند ... که ... فرمان بردار تو ... واجب ... است ... توئی ...
درگاه ... **ومعتمدي ورجائي** ... استوار ... رحمت ... نهایت ... ام ...
عفو ... جرم ... از ذلل و خطا ... که ... گناهان ... ازانها ... استواری
... قبول توبه و ... امید ... **وغاية مطلوبي ومناي** ... نهایت امید ... آرزو ... که ...
انها ... بجناب تو ... و در بعض نسخ منائی ... و ... **في منقلبي ومثواي** منقلب ... از
... که در انقلاب است ومنه قوله تعالی وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون و ... کنایه ... ومنه قوله
تعالی والله یعلم متقلبکم و مثواکم ... فی الاولی والعقبی ... منقلب ... و مثوی ... قرار است ... منقلب کنایه
از ... و مثوی عبارت ... **الهي كيف تطرد مسكينا التجأ اليك من الذنوب**
هاربا ... التجا پناه بردن ... پناه ... اعمال ...
... درگاه رحمت تو ... که ... مسکین ... گناهان ... است ... و قبول توبه ...
... درگاه کبریای تو ... **ام كيف تخيب مسترشدا قصد الى جنابك**

... چنین تعبیر آن طلب هدایت کنند یا معرفت ذات و صفات ... آنچه رو آورده است بسوی تو
... در حالیکه آن طلب رشد کنند تشنه اند و سعی کننده است در وصول بان راه و مرتبه بدانکه این متعارفست میان
... جاهلان که چون بسیار جنگ کنند حصر کلام بر دو دلیل بود و منه قوله تعالی یوسف اعرض عن هذا ام کیف نظر ... الی حیا
ضنک شناسها با ... و بعض نسخ دعا بدل تلو ... در واقع شد است و بعض متعجب است یعنی آیا چگونه منع مرکنی باد و دو ...
مید می گذاری تشنه جگری را که رسیده باشد بسوی دریاهای زلال مالامال رحمت تو در حالتیکه تشنه جگر آب جوینده و خواهنده است
چه هر چند مطلعهای از دریای عطای تو چیزی کم نمی شود که خزانه کرم بی غایت و دریای رحمت بی نهایت است و بهمه کس از طالح و صالح و فاسق
و فاجر میرسد و قبول توبه از همه می فرمائی معهذا از من تشنه جگر دریغ است و مستحق رحم افاضه بعض فیض لطف پس کجا بایست از استفاضه رحمه علم
و مرحمتم کلا و حیاتک مترعة فی ضنک المحول کلا با حرف ردع است یا بمعنی حقا است مترعة بمعنی مملو است ضنک
تنگ است محول جمع محلست بمعنی خشک سال یعنی نه چنانست و نمی تواند بعطا فکر منع کنی مسکین را یا نا امید گردانی طلب هدایت کننده را یا محروم
گردانی تشنه جگری و چگونه چنین باشد و حال آنکه دریاهای رحمت تو پر است ... است در تنگی قحطها و خشک سالها یا حق حضرت تو
پر است در تنگی قحطها و از قحط زده ظاهر میشود در حقیقتهای الهی حقیقت است و همیشه ... انکه بعض جاها قحط می شود بسبب سوء افعال
اهل آن بلد است پس آنچه در عالم وجه است از حسن تدبیر صانع قدیر در عالم است و صانع علیم خلق باحکمت ... اکثر یکی از سه وجه
اول آنکه و العیاذ بالله عاجز باشد دوم آنکه جاهل باشد بکیفیت تدبیر سیوم آنکه شرارت ... و خست او مانع باشد از ایصال خیر و نفع
عباد و همه اینها در حق او جل شانه محال است زیرا که خالق چنین خلق عاجز نمی باشد و نظام چنین وضع ... او نفی از آن متصور
شرارت بود از جاهل ... بظهور رسد و کرم ... اینها لطف و احسان ... باشد ... شرارت ... بود ...
عقول بی بصالح بسیار از آن ... و چند مصالح حکمت و بعض جرها ... نیست ... حکمت و ثواب و بعضی ظاهر است کافیست نظر
بیک این چنین ... نازنین ... بعقل صحیح نظر کند هر جزء از در عالم وجه البته در نهایت استقامت و کمال
یابند مثلا آتش که عنصر غضب است و می سوزاند اگر نباشد تعیش میسر نگردد و آب که عنصر رحمت است گاه باشد موجب
ویرانی خانها و ... عاجز شود مثلا زهرها ماران و ... حیات ... از برای دیگران باشد ممات و آب و هر انسان ... نظر انسان
همچنین است پس نباید که بمبادان ... الا ... اگر ایشان بزبان حال ... گویند پروردگار ... انسان بالعز اقدار
و تمکین ... که مارا میکشد و میخورد و آزار میرساند و از خوف ایشان بر روی زمین ظاهر نمیتوانیم شد و منفعت در خلق
انان چیست فساد و قول ایشان احتجاج به بیان و برهان تواهد داشت پس انسان نیز همین حالت دارد و چنین بعضی شواهد

حکمت در خلق موذیات برای ایشان مخفی است خیال میکنند که در خلق آنها منفعتی نیست بلکه جزو اعظم تریاق
فاروق گوشت افعی است و اطبا نفع او را عظیم شمرده اند بر تقدیری که حرام و داخل ... شده
و بعض گروهی از جاهلان و ملحدان قاتلهم الله انی یؤفکون که میگویند قیاس آدمی ... بد
از هر که در ... اخلاص و ... باشد و بهیچ الالم مشوب و مخلوط نباشد و باین سبب انکار صانع
میکنند احمقی چند نفهمیده اند که اگر چنین می بود که بهیچ جهه الام و کدورت ... نمود
انقدار شر و طغیان ... در ایشان بهم میرسید که فراموش ایشان میشد که از جنس
بشرند یا مربوب مدبر قبضه و قدرتند همچنانکه گروهی که بناز و نعمه برآمده اند و در رفاهیت
و امنیت و توانگری نشو و نما یافته اند بمرتبه از طغیان ... هرگز بخاطر ایشان خطور نمیکند
که مخلوقند چه جای آنکه ضعیف را رحم کنند یا فقیر را دستگیری نمایند یا اگر مستمندی را ببینند
بر او رقت نمایند یا نسبت بدل شکسته و بیچاره اظهار مهربانی نمایند یا شفقت برای
مکروبی بعمل آورند و چون شنیده یا زاری و مکروهی بایشان رسد از الخوف ... که مجرب
بوده ... المهالک را ضعه در عقب ... تلخیها که شیرینی بار آورد
و گروهی که بمردمان میرسد اگر صالح باشند در خوبی می افزایند و بصیرت ایشان زیاد میشود
و اگر فجار و اشرار اند طغیان را کم میکنند و از معاصی خود را منع مینمایند پس خالق
علیم اینها را برای خیر و منفعت عباد بعمل می آورد که اگر با هر رنجی راحتی و با هر عسری یسری بود
بسبب استعداد رفاهیت و غفلت فجار میل میکردند بمعاصی و مبالغه میکردند و راه ... سالکان
سست میشدند در عبادت و کسل می ورزیدند پس در بلاها و حوادث حکمتها است
که مانع مردمان شود از معاصی و سبب تنبیه ایشان شود و موجب رشد و صلاح ایشان گردد
و اگر چنین بود از حد بدر میرفتند چنانکه در از منه سابقه بسبب استعداد رفاهیت از نمرود مردود

دفرعون و هامان و از قوم عاد و ثمود و امثال ایشان که واجب شد بر ایشان هلاک و نابود کردن ایشان از روی ان
دنیا و پس هر یک از مواد قابله ممکنات لقدرة قابلیت و مطلوب و استعداد بهره یابند از حسن تقدیر معبود که کل
تدبیر عالم وجود وَبابُكَ مَفْتوحٌ لِلطّالِبِ وَالوُغُولِ وغول جمع واغل است و هو الذی یدخل
علی القوم من غیر ان یدعی فیشرب معهم یعنی و حال آنکه درگاه رحمت بی پایان تو از راه فضل و عطای تو گشاده است
از برای جستجو نمودن و وصول رحمت و داخل شدن بی طلب استحقاق بوده یعنی این شبه که من دران غرق
و دران قدر و قیمت ندارم که بگویانیدم ملاوه بارده ای تو ابر رحمت ... جمیع را خوانده من به وسیله
الحمد که الله هدی و انبیا و ملائکه اند چون درگاه رحمت تو برای ایشان بازست و کرم تو عام است
و احتیاج بند از یک نسبت اگر من و ماننده من صد هزار هزار ایلی اگه خوانده شوند و داخل درگاه تو گردند
از فضل تو محروم نخواهند گردید من خود را با ایشان انداخته ام بقبیکه مرا هم محروم نخواهی فرمود وَأَنْتَ
غایَةُ السُّؤْلِ وَنِهایَةُ المَأْمولِ یعنی تویی نهایت هر مسئول نه غیر تو که ...
بتو منتهی میشود و تو نهایت همه امید داشتها نه غیر تو که امید ها آورنده همه انها بتو بازگشت میشود که
همه مخلوقات از تو حاصل شده ساخته میشود نه غیر تو إِلهِي هذِهِ أَزِمَّةُ نَفْسِي عَقَلْتُها
بِعِقالِ مَشِيَّتِكَ عقال بمعنی رسنست و اضافه عقال به مشیة بیانیه است و نفس را
بر شتر تشبیه نموده و ازمه که از ملائمات است ترشیح التشبیه واقع شده یعنی خداوندا اینست
مهارهای نفس من که بسته ام و محکم کرده ام انها را به رسنهای محکم اراده تو یعنی مهار نفس خود را بند های
مشیة تو بسته ام و زمام اختیار خود را بید اقتدار آفریدگار خود داده ام و منقاد و مطیع مشیة تو گردیده ام
و تفویض همه امور خود بتو نموده ام که انچه مصلحت و صلاح من دران باشد بعمل آوری و این مشیة را
حمل بجبر و اکراه باید نمود و الا حق جل و علا امر بایمان و طاعت همه ما داده است بر وجه اختیار بدلیل عقلی
و فقره شریفه دلالت بر انکه حقتعالی مرید است باراده محدث نه بمعنی که چون کسی گوید لا افعل

و انکه الا ان تفعل این کار بکنم نه تو خیر پس انچه موقوف شد باراده حادث قدیم نتواند بود و از همه اینها کاربست
از دخول در عقل حاجت و در تحت تصرف قدرت صانع عالم یعنی در تحت تصرف تو و مقهور تصرف تو ام
و مستغرق است از اینکه موجبست بعضی از نفس ... لکن اینجا و بینا اختیار من بدی را که کاری از ان کار
بعقال مشیة تو بسته شد که خیر و صلاح من البته دران خواهد بود وَهذِهِ أَعْباءُ ذُنُوبِي دَرَأْتُها
بِعَفْوِكَ وَرَحْمَتِكَ اعبا جمع عبؤ بالکسر بار یا سیه که پوشند و درأ بمعنی دفع و سلب است یعنی الهی اینها
من انبیت بارها و گرانیهای گناهان من که دفع و سلب نموده ام انها را بیاری رحمت تو بسبب توبه
و رجوع و استغفار یعنی گران بارهای گناهان من که دفع کرده ام انها را بیاری رحمت و عفو
وَهذِهِ أَهْوائِيَ المُضِلَّةُ وَكَلْتُها إِلى جَنابِ لُطْفِكَ اهوای مضلة یعنی
و ضلالت است که بسبب نقصان حظ تو است یعنی اینست ارزوهای گمراه کننده من که هر گاهی
بیدار و در الم باز گذاشته ام انها را بسوی جناب نور رفتن و امرش تو چون هر چه میکنی بر وفق
حکمت و مصلحت است پس بتدبیر و صلاح هوا های من قیام فرما و دفع اهوای مضلة که سبب
گمراهی است از اراده از من بکن و آرزوهای باطل و اندیشه های لاطایل که وساوس شیطانیست
از من سلب کن که تو کار بجناب تو کرده ام و از هوا های نفس اماره منقطع شده ام بسوی درگاه لطف
تو بس لطف تو ان خواهد کرد که مرا براه راست بیاورد و از ظلمات هوا های نفسانی و بدیها بمعنی
که من بجناب لطف تو بازگذاشته ام همه انها را تا تمنا و حال خیر کنم و مراد از این لغضب طبع باشد
باسقاط وساوس شیطانیه که بعضی از ان تا تمنا و حال خیرات و همه بردن و غیر و حقد
در یاد و افعال ذمیمه و خصال قبیحه نفس که از وساوس شیطانی حادث میشود تا کمالی
انها کنم فَاجْعَلِ اللّهُمَّ صَباحِي هذا نازِلاً عَلَيَّ بِضِياءِ الهُدى
فقره شریفه طلب لطف است بطریق مبالغه پس گویا که بار خدایا صباح مرا این صباح حالتی که

و بعد از اینه شب بر من بر روشنی هدایت و ارشاد که اقتباس ضیاء دین تو کنم و از اشراق نور تو هدایت فتح
و ز ظلم گمراهی دور گردم یا مراد از ضیاء یمن اسباب دلالات ایمان است از اقدار و تمکین و لازم
عقل و نصب ادله و الطاف زایده و توفیق با علم و بیان است که ائمه معصومین صلوات الله علیهم
اجمعین برشد یار و روشنی و هدایت دلست بر سبیل اداء اعمال حسنه و نیات مستحسنه که سبب دفع
آرزوهای ردیه و باعث حصول زیاده با علم گردد **وَالسَّلَامَةَ مِنْهُ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا**
و دنیا غیر منصرف است بجهة الف تانیث مقصوره و او مونث ادنی است که افعل تفضیل است
و موصوف او حیات یا نشاه یا دار یا مانند آن است و بعضی از اهل عربیت او را منصرف
میدانند و تنوین داخل او میکنند و دنیا میگویند یعنی که مقارن باشم با سلامت در دین
من از گناهان و معایب نفسانی و عقوبات آخرت و در دنیای من از آلام جسمانی و محن تعلقات
چون دنیا نه جای خلاص و نه سرای خوشی است پس سالم از عقوبات آخرت و فارغ جسم
از محن و اوجاع و امراض در دار دنیا که پیوسته بطاعت و عبادت مشغول باشم و توفیر ثواب
من فرمائی و تمام و کمال را عنایت فرمائی **وَجُنَّةً مِنْ كَيْدِ الْعِدَى**
یعنی بگردان شام گاه مرا حافظ و نگاه دارنده از مکر دشمنان یعنی حافظ و مانعی از مکر دشمنان
و عذر ایشان شب مرا گردان اعم از آنکه هوا تابع نفسانیه باشد زیرا که در شب ساده و فراغ از کارها
هوا غالب میشود بدلیل اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک یا سبب کن شیطان از جن
و جن و انس **وَوِقَايَةً مِنْ مُرْدِيَاتِ الْهَوَى** وقایه نگاهدارنده و مردیات
مهلکات و در بعضی نسخ دعا مرادات است یعنی از حد در گذشتن آرزوها از قبیل
جاه و کثرت ازواج و زخارف دنیا و طول امل که سبب تاخیر توبه میشود و باین سبب آدمی
مستحق عقاب میگردد یعنی و نگاهدارنده مرا از مهلکات هوای نفس چون از جمله منافع عاید شب

سکون

سکون و راحت و فراغ از کسب معاش است پس در شب هوای نفسانی غلبه میکند تحمیل
شام مردیات نیز باین سبب میتواند بود **إِنَّكَ قَادِرٌ عَلَى مَا تَشَاءُ** بتحقیق که تو بر توانا
بر آنچه میخواهی و غیر تو بر آنچه خواهد توانائی ندارد پس اضداد ایمان و مهلکات هوا را از من دور
گردان که تو بر من تسلط و غلبه داری و مالک منی و دل من در قبضه اقتدار تو است یا تو
قادری که مرا از شر عدا نگاه داری **تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ**
میبخشی از جانب ... هر که را میخواهی بمقتضای حکمت و مصلحت و میستانی پادشاهی
از هر که میخواهی بعضی برآنند که مراد از پادشاهی ظاهر است که حق سبحانه و تعالی زمام جهان داری
بقبضه اقتدار هر که میخواهد میسپارد و عنان شهریاری از کف اقتدار هر که بخواهد بیرون می آورد
و مفتاح اختیار بید اقتدار قضای اوست یا پادشاهی نبوت و رسالت و خلافت
که از بنی اسرائیل گرفت و به بنی اسمعیل داد و یا پادشاهی معظمی است که کفار قریش را روم
نمود بحضرت رسول صلی الله علیه و آله حواله فرمود **وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ**
ارجمند میسازی هر کرا میخواهی و خوار میسازی هر که را میخواهی **بِيَدِكَ الْخَيْرُ** بدست قدرة تو است
همه نیکوئیها با اختیار این امور که اعطای ملک و نزع آن و اعزاز و اذلال است که محض حکمت است
و هر چه محض حکمت است خیر محض خواهد بود و این نیز دلیل است بر آنکه فاعل شرور و قبایح خدا نیست
و بنده است بنابر سوء فعل خود **إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ** بدرستیکه تو بر همه چیز توانائی
از خلق و عطا و نزع و اعزاز و اذلال و قدرت الذاتیه و جمیع ... قصور از جانب قدرة
تو نیست بلکه قصور از جانب مقدور است **تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ**
فِي اللَّيْلِ در می آوری تو شب را در افق دیگر در روز در وقت درازی روز که زوال اقل
بنقطه انقلاب شتوی تا زمان حلول او بنقطه انقلاب صیفی که از اجزای شب میکاهی و در اجزای

دلیل دیگر بر بطلان قول مجبره

دلیل دیگر بر بطلان قول ثنویان و طبیعیان و مجوسان و [illegible] و اثبات قدرت و علم و سایر صفات کمال و نعوت جلال

ودر اجزای روزی می افزاید تا روزی که اول سرطان است اطول ایام میشود و در اول جدی قصر ایام
وحال آنکه در می آوری روز را در زمان وقت در شب در افق دیگر و شب را بدان سبب
زیاده میسازی که در آخر قوس طول لیالی و در آخر جوزا اقصر لیالی میگردد بدانکه هر بلدی باعتبار طول
وعرض روز و شب را در و از ین دگرگاهی متفاوت قرار فرموده پس وقتیکه از شب کاسته میگردد در آن
وقت نیز شب می افزاید و در روز می افزاید در آن وقت که از روز کاسته میگردد متبرد و تیره و واحد
در اکثر معموره بحساب است و تقریر درست بدانکه فقره شریفه دلیلست بر فساد و بطلان
قول ثنویان و مجوسان که میگویند عالم را دو صانعست یزدان و اهرمن یزدان را خدا میگویند
واهرمن را شیطان و گویند یزدان مطبوعست بر خیر و شر نتواند کرد و اهرمن مطبوعست بر شر
و خیر نتواند کرد و ثنویان گویند دو صانع نور و ظلمت اند بعضی از ایشان گویند هر دو قدیمند
و بعضی گویند نور زنده و ظلمت خواهد مرد یا مرده است و وطی مادر و خواهر و دختر و خاله
وانچه از ایشان بر آید حلال دانند و غسل جنابت نکنند و مرده در خاک دفن نکنند
و در دخمه گذارند و بتقریر بدلیل ثابت شد که نور و ظلمت جسمند و هر جسم محتاج باجزا
و حادث پس خدای را نشاید و اگر و العیاذ بالله چنین می بودی نور و ظلمت بخدائیکه
نمیشد باید بایست همیشه روز باشد یا همیشه شب زیرا که یزدان و اهرمن نمی توانستند
هر یک کار خود و کار خود را مغلوب دیگری کنند و چون چنین نیست و گاهی شب و گاهی
روز است و این موافق مصالح اهل عالمست پس جزم حاصلست که شب و روز و ظلمت
و نور بتقدیر مدبر احدی الذات و فاعلی است که شبیه و نظیر و مانند و ضد و ند
ندارد و هیچ فاعلی در تقدیر این نتواند کرد و هیچ عالم بکثرت منافع و اسرار آن پا نبرد و هیچ
مرید اراده چنین امر عظیم نتواند کرد و از معدوم این نیاید و نیز دلیل است بر جمیع صفات

کمال و بر برائت از همه سمات نقص و زوال باو الا که این تفضلات تواند او یُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ
وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ بیرون می آوری زنده را از مرده و بیرون می آوری مرده را از زنده
یعنی از مرده و غیر زنده زنده متولد میسازد و از زنده غیر زنده مرده یا از نطفه و بیضه و دانه حیوان و مرغ و درخت
بیرون می آوری و یا خبیث از طیب و طیب از خبیث یا بیرون می آوری مؤمن و عالم از مرده که کافر
و جاهل باشد و بعکس همچنین زیرا که ایمان و علم مستلزم حیات ابدند و کفر و جهل مستتبع ممات ابد
و این امور دلیل اند بر وجود و کمال من جمیع الجهات صانع عالم و نیز این فقره شریفه دلیلست بر
قول ثنویه وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ و روزی میدهی از خزاین رحمت
خود هر کرا میخواهی بیشمار از جهت آنکه هرگاه همه مخلوقات تدبر کنند از احصاء عطایا از اجزا
وا اند که از بسیاران عاجز آمدند و تصور مقدار آن نتوانستند نمود و تعقل آن نتوانند کرد
بمقام تنزیه سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ مَنْ ذَا يَعْلَمُ قَدْرَكَ فَلَا
يَخَافُكَ وَمَنْ يَعْلَمُ مَا أَنْتَ وَلَا يَهَابُكَ پاکی و بیهمتائی ترا از همه نقصها
و عیبها و از صفات اجسام بیاد کرد یا خداوندا [illegible] تشکیل و تشابه [illegible] وصف
او ص ف و فاعل این افعال باد و منبع جمیع صفات و کمال و منزه از همه سمات نقص و زوال
کیست آنکس که داند عظمت و کبریای ترا پس نترسد از قهاریت و غالبیت و عقاب تو
و کیست آنکس که داند کمال ذات و جلال لایزال ترا و در بر بندگان و بر تنزل از صفات [illegible]
از هیبت جلال و عظمت بیزوال تو زیرا که همه مکونات از حضرت عزت بسبب دخول ایشان
در تحت ذله و همه در وجود و حیوة و بقا محتاج و مضطر جنابند و نیست و فرو رفتند پس اسم رسیده کان
و داد رس همه بیچاره گانست این قواعد شریفه خوف و فقرات تکریم نعمتهای عظیمه
و تمهید قواعد رجاست تا شعار بنده باشد و وی هر دو الفت بقدر یک الفوق

دلیل بر وحدت صانع

تألیف الفت و محبت دادن و یکدیگر بهم پیوند داده است و فرق جمع تفریق کرده یعنی الفت
و محبت داده بقدرة کامله خود همه گروههای مختلفه را از هر نوع و جنس تا زنده تا محکم و منتظم [illegible]
یا مراد از گروههای مختلفه عناصر طبیعی است که اضداد یکدیگرند و هر یک بواسطه اختلاف طبایع و طلب حیز از یکدیگر
جدا میشوند پس این اضداد را با یکدیگر الفت داده و بعضی را به بعضی ممتزج و مربوط کرده اند و این است
انتظام احوال دلیل و حجت است بر وجود و یگانگی خداوند متعال پس از ائتلاف اجزای عالم و ارتباط
آنها بیکدیگر و احتیاج هر یک بدیگری معلوم است که همه لازم یکدیگرند و تلازم میان دو چیز یا احدهما
علت دیگری باشد یا هر دو معلول یک علت باشند و اجزای جهان همه ممکنند بعلت محتاجند پس باید به یک
علت منتهی شوند زیرا اگر دو علت باشد هیچ دیگری را ضد شود آسمان و زمین تباه و فاسد شود و باز نظام
که مشاهده میکنی مانند سرایی است که آسمان رفیع مانند سقفی است بر افراشته و بیروزه و علاقه چراغ آن
و آفتاب و ماه را بجای داشته اند و زمین را چند ساخته و زمین که وسیع مانند بساط طبیعت
گسترده و ستاره ها مانند چراغها افروخته و جواهری که در کوهها مخزون شده ذخیره ها نهاده
اند و [illegible] که شخص [illegible] اند که این خانه را باد بخشیده اند و نباتات و حیوانات را بجهت
مصالح و کارکنان بوده آفریده اند پس اگر مثلا در خانه دو کدخدا باشد یقین است که احوال آن خانه
مختل و باطل میشود پس در عالم دو مدبر نمیتواند بود که اگر میبود احوال عالم مختل و باطل میبود
و باز که ملاحظه بکنی اجزای عالم کبیر بر عالم صغیر چنانکه از پیش نیز معلوم شد منطبقست
و در نظیر عالم صغیر که بدن انسان باشد دو مدبر و دو امر و دو حکم نمیتواند بود پس در این عالم
دو مدبر نمیتواند بود و از طبیعه عدیمه الشعور این امور متقنه محکمه بظهور نمیتواند رسید و باز دلیل است
بر اینکه پیوستن آنها بیکدیگر و ترکیب اضداد مختلفه با یکدیگر مستلزم کمال قدرت است و باز
دلیل است بر اینکه قدرت تعالی ممکنات در ترکیب اضداد مستهلک است و هیچ قادر بقدرت این

دلیل دیگر بر وحدت صانع

دلیل دیگر بر وحدت صانع

دلیل دیگر بر وحدت صانع

دلیل بر ابطال قول طبیعیه

دلیل بر قدرت صانع

نتواند

در بیان ترکیب اجسام از اجزای هیولی و صورت

هر یک از فقرات دلیل بر وجود قدرت و علم

نتوانند کرد که [illegible] در اقوات و اشعار میتوانند بود فقره شریفه بر اینکه چه اجسام مرکبند از اجزای لا یتجزی انه هیولی و صورت
تا تدبر نمایند که گروههای مختلفه و اضداد را چگونه اختلاط داد و چگونه نسج حکمتش صفحه یک [illegible] قلمون
خاک را بانواع حیوانات و اقسام نباتات و جمادات بیاراست و چندین هزار نقوش
بر لوح عجیب و نظر غریب رنگ آمیز داد و چگونه مشاطه قدرتش زلف گل و طره سنبل
ریاحین و یاسمین را [illegible] و دل ربا هر صبح تمام تر بر روی نو عروسان بوستان بر هم
بافت و بچه خوبان پرده از روی شاهد محمل نشین گل و مقنعه از رخ رنجیده سنبل برداشت
و بچه محبوبه نغمات بلابل را بر رئوس اشجار و صلاصل را در هنگام اسحار با الحان در آورد و چگونه
خط سبزه را که در غایت دلفریبی است بر روی عارض چمن و رخساره گلشن بوجه حسن
برده [illegible] و زبان سوسن را در تقریض انوار از عارض نسترن و تقرش عارض یاسمین از نسیم سحر الکن
گردانید و چگونه در هر گلزاری عندلیبان را چون مغنیان باهم دمساز و در هر مرغزاری
قمریان را چون مقربان با یکدیگر هم آواز ساخت و باز تفکر نمایند که اختلاف الوان مرغان
در پر و بال و رنگ آمیزیهای گوناگون باستوای اشکال که نقاشان بلند نظر از کشیدن این نظم
تصویر و پرگار تقدیر معترفند بعجز و تقصیر از طبیعت عدیمه الشعور چگونه است ظهور میتواند یافت
باهمال الاتفاق اتفاق میتواند افتاد و در زمان [illegible] اراده و شعور کی میتواند بظهور رسید
و محال است نزد عقول که این امور خود بخود حاصل شود بلکه البته بتقدیر قدیر در خلاق است
وَفَلَقْتَ بِرَحْمَتِكَ الْفَلَقَ فلق یعنی صبح است و بعضی سفیدی و شکافتن نیز آورده اند
یعنی شکافتی تاریکیهای شب را بیاری رحمت خود بر روشنی صبح یا فلق کنایه از امور دین است
یعنی شکافتی و روشن ساختی بیاری رحمت و کارهای رحمت خود تاریکیهای جهل را بنور دین و روشنی
ایمان و یقین تنبیه بر اینکه قطع ضلالت جهالت بر تبه فرموده که خود صورت گشی بنده [illegible]

دلیل دیگر بر ابطال قول طبیعیان

دلیل بر ابطال قول حکما که بنجوست [illegible] قایلند

شکافتی که اصل الظلام نیز بریدی یا از ظلمت بیرحمت خود آفریده شده تارا وَأَنَرْتَ بِكَرَمِكَ دَيَاجِيَ
الْغَسَقِ دیاجی تاریکی اول شب است و غسق بمعنی غاسق است که مطلق شب باشد یعنی نورانی
گردانیدی بوسیله بخشش ذاتیه خود تاریکیهای شب را یا روشن گردانیدی بکرم خود بسبب خلق قمر و کواکب
تاریکیهای شب را یا روشن گردانیدی و افروختی بکرم ذاتی خود بسبب وجود با وجود ائمه
معصومین صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین تاریکیهای کفر و جهل و ضلالت را
که خلق بوسیله نور ایشان مهتدی شوند و راه امور دین یافتند و این فقره شریفه
از جمله نعمای عظیمه است بعباد که طلب معرفت نمایند و در اوقات معینه مشغول عبادت گردند
و تحصیل کسب معاش نمایند وَأَهْمَرْتَ الْمِيَاهَ مِنَ الصُّمِّ الصَّيَاخِيدِ عَذْباً وَأُجَاجاً
اهمر یعنی ریخت و میاه جمع ماء است و صم بمعنی صلب و سخت صیاخید جمع صیخود بمعنی سنگ محکم سیاه و
عذب آب شیرین اجاج آب تلخ و در بعضی نسخ دعا انهرت بدل اهمرت واقع شده و انهار
جوی ساختن است یعنی روان گردانیدن و عذبا و اجاجا یا حال از میاه است که مفعول به است
یا تمیز یعنی ریختی و روان گردانیدی و بیرون آوردی آب را از صلب سنگهای سخت محکم در حالتیکه
آن آبها بعضی شیرین و خوشگوار و بعضی تلخ و ناگوارند یا از روی شیرینی و خوشی و تلخی و شوری
بنابر حکمت تا معلوم شود که این فعل طبایع نیست و هیچ قادر بقدرت این نتواند کرد مگر قادر
الذات و آنچه کند بروفق حکمت و مصلحت باشد و بعضی چنان و بعضی چنین با وجود که
در آب شور نیز حکمتها است یکی آنکه میوها که از و شرب میشود شیرین تر و نازکتر است
و فواید دیگر نیز دارد که وقت احتیاج معلوم میشود و باز منافع که در آب بحسن تقدیر رب الارباب
قرار یافته زیاده از آنستکه بعشری از عشر آن توان برد جهت اولا آنکه حیات هر
بر روی زمین است از حیوانات و نباتات بآنست دیگر با اطعمه و اشربه تا ممزوج

دلیل دیگر بر ابطال قول طبیعیه م

دلیل دیگر بر قدرت صانع

نسازند

نسازند انتفاع نتوانند از آنها یافت و جامها و بدنها را از چرک پاک میکنند و بان خاک را
گل سازند بجهت عمارات و حرارت آتش افروخته را بآن دفع میکنند و حمامها بان دایر است
که مردم را از کلال و ماندگی باز میدارد و منافع دیگر هست که وقت احتیاج معلوم میشود
و باز دریاها را مستقر و ماوای تعیش حیوانات دریا قرار داده و معدن مروارید و مرجان
و عنبر قرار داده و بسیاری ادویه و جواهر از دریا بیرون می آورند و در سواحل دریا
عود و انواع گیاههای خوشبو و عقاقیر و ادویه حاصل میشود و محلیست برای تجارت
که بلاد هند تردد کنند و امتعه و عقاقیر را نقل نمایند تا فاسد نشوند و اگر نه بابت(؟)
بکارها یا این همه نقل و تحویل شود و بسیاری از امتعه و عقاقیر در بلد خود بمانند و فاسد
میشدند و معیشت تجار منقطع میشد پس این نیز دلیلست بر آنکه این عالم را
صانعی و این کارخانه را مدبریست متصف بصفات کمال منزه از صفات
نقص و زوال وَأَنْزَلْتَ مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجاً انزال
فرو فرستادن است و معصرات ابرهاست و بعضی گفته اند بادها که فرستنده(؟) ابرند بسبب(؟)
جهت حصول باران و ثجاج باران را گویند که بشدت و کثرت بارد یعنی فرو فرستادی
از ابرها یا بادهای آبدار باران ریزان بسیار تا زمین مرده را زنده گرداند و معصرات
سبب گفته اند از این راه که او را حمل آب است نه بسبب حاجت است بلکه ما معلوم کرده که این
عالم عالم اسباب است و در روایت آمده که با هر قطره ملکی فرود می آید که بگذارد آن
قطره را در موضعی که خدای تعالی فرمان بخشیده و باز وزیدن بادها در عالم حسن تعدیل اخلاط هوا است
که اگر بادها نوزد موجب حدوث امراض خواهد بود و بقولها و سبزیها منتقص میگردند و ابدان
مواد طاعون و وبا در بدنها پدید می آید و آفت در غلات بهم میرسد و باعث تلخی

دلیل دیگر بر وجود صانع

دلیل دیگر بر وجود صانع

به نهاده و نیز ابر ها را از موضعی بموضعی می برد و بیکدیگر می چسباند که بهم اتفاق افراکیرد و بعد از باران
و ببرد از هم می پاشد و درخت ها را تا تمام سبکند و کشتی ها را بجریان تند و آب ها را سرد میکند
و نقش رامی افزوده و چیز ها را مانند جامه و زمین خشک میکند چون در زمستان زمانی گذر
کرده اند نه سبزه را نشو و نما یابد و نه گل را برگ و نواییست و فصل ربیع را که بجدید آورد
قدرت نامیه از پس پرده چهره کشاید و صف سحاب را اشاره رسد که تلال مقدار کوه در آبیاری
وسیع و دمای طاقتش بخشد و موافق حکمت و مصلحت باشد از آب دریا بردارند و در اوج هوا بکاه
حسب است و طالب خیر است بعلاقه اعتصام و رابطه ارتسام ایستاده نماید و طفلان
معهود وجود نبات را که از صدمات زمهریر ایام زمستان خشک شده و نهال
طراوت شان پژمرده گشته بر ضاع اطفال تازه و سیراب کردانند تا سر از مغاک تیره
بر آورند و سبب تذکره مردمان کرده بنعمای پادشاه الهی که موارد بنده بکه قیام و بکرام
شکر کذاری فضل اللهم نمایند نه همین خوردن و خوابیدن شناسند بلکه بچشم عبرت بنکرند
که که میرویانند و که میپرورانند و که میرسانند و کمیت و کیفیت آن که میداند اینها همه علامات
و دلالات وجود او جل شانه اند و باز برای منافع عباد حقست که باران را از جهت علو
انزال میفرماید که تا جمیع بلند و پست زمین را فرو کرده و همه سیراب کرداند که اگر نه از جهت علو
میبارید کوه ها و تپه ها و مواضع رفیعه را احاطه نمیکرد و مزارعها زمین کم میشد زیرا که اراضی
که از آب روان بعمل آید در اکثر بلاد کمتر است از زراعتی که از باران بعمل می آید و باران پشت
و کوه و ماهان را فرا میگیرد و زراعت دیم در دشتها و دامنهای کوه و سر تلها بعمل می آید
و بسیاری از مردم از مشقت جاری کردن آب از موضعی بموضعی فارغند و منازعه
میان ایشان بسبب اجرای قنوات نمیباشد و ارباب قوت تعدی نمیتوانند کرد که متوقف

دلیل بر وجود و قدرت صانع

دلیل دیگر بر حکمت و علم صانع

شوند و ضعفا را محروم کردانند و باز مقرر فرموده که قطره قطره باران از بالا بزیر آید تا بعمق زمین
فرو رود و باطن زمین را سیراب کرداند و باز اگر بیکبار بدفعه بر کثرت بر روی زمین جاری
میشد و با عماق فرو نمیرفت و زراعتها و درختان را میشکست اکنون بتدریج و قطره قطره
میپیوستند زمین را سیراب میکردانند و زراعات را میرویانند و زمین را ابادان میکنند
و بزراعتها رسیده زیان نمیرسانند و بدنها مردم را ملایم و نرم میکردانند و بیوست را
بر طرف میکنند و وبا و طاعون و امراضی که از رفع هوا بهم میرسد زایل میسازد و
آفت برگ درختان و زراعتها را میشویند و هوا را از کدورت جلا می بخشند جمعی
را از ملاحده که میکویند از نزول باران سبب باشد خانه پیره زنها ویران شود و از کرت
آن آفت در زراعات بهم میرسد و بافتد و عفونتی در هوا حادث شود که حرکت
حدوث امراض در ابدان و آفات و زراعات میکردد میکوئیم که کاه باشد چنین
باشد برای آنکه حق تعالی صلاح ادیان ایشان را بهتر میداند نظر به بقای آنچه فوز المعاد
و استقامت ابدان ایشان و مردم را بعضی بلاها مبتلا میکردانند تا موجب انزجار ایشان
از معاصی کردد و کریمه وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ
مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ بر این شاهد بیت تا حقیقت و کلام الهی
صادق و ذکر همه منافع باران با آنکه در قوه این نادان هست موجب تطویل کلام است
بذ فقره شریفه دلالت بر حشر زیرا که او جل شانه هر گاه اموات جمع خلقت را اثر
تواند داد استخوان پوسیده را حشر تواند کرد وَجَعَلْتُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
لِلْبَرِيَّةِ سِرَاجًا وَهَّاجًا و برای خلایق سراج چراغ و وهاج درخشان یعنی و کردانید
آفتاب و ماه را برای انتفاع خلایق آفتاب و ماه را برای انتفاع خلایق درخشان

دلیل دیگر بر وجود و قدرت و حکمت صانع

دلیل دیگر بر قدرت و رحمت و ملاحظه

دلیل بر ثبوت معاد و حشر

دلیل دیگر بر وجود صانع

چراغی اند درخشنده و درخشنده دهنده یا کردانیدی حضرت مرتضی علیهما السلام را برای هدایت مردمان چراغی درخشان که بنور هدایت ایشان مردمان از ظلمت کفر و جهالت و طغیان بضیاء یقین و ایمان رسیدند فقرات کثیر الثمرات مستنه تذکیر بقاء و تنبیه بر قواعد حکمت

مِنْ غَيْرِ اَنْ تُمَارِسَ فِيمَا ابْتَدَأْتَ بِهِ لُغُوبًا وَلَا عِلَاجًا الممارسة المعالجة

واللغوب یعنی درمانده یا مشقت و رنج و تعب العلاج المراس ومنه الحدیث ان الدعا یلقی البلاء فیعتلجان ای یتصارعان یعنی یا الکه معالجه خواهی در ابتداء اغاز و بنا نموده و افریده هستی و فتور قوتی را و نه علاجی یعنی علاج والتیام را یا بمعنی که رسیدنست افریدکار جل شانه را در هر چه کما افریده و پیدا کرده رنجی و درمانده یکی و تعبی و نه علاج والتیام چون صانع صانع بدون رنج و تعب و بدون الات و اسباب و بدون فتور و قوت و ملال و کدورت صنعت میتوانند کرد و اینها از لوازم اجسامند چه فاعل هرگاه جسم باشد در بدایت حال افعال و بحرکت نفس واقع میشود و چون حرکات متوالیه شد منجر میشود برنج و تعب و مشقت و اسباب و الات و اینها مقصور بر جسمیت است صانع عالم افریدکار اجسام و منزه و مبرا از اوصاف ایشانست و ایجاد اشیاء بکلمه کن میفرماید و باز دلیلست بر کمال قدرت و کمال علم حکمت و اوصاف کمال و نعوت جلال فَيَا مَنْ تَوَحَّدَ بِالْعِزِّ وَالْبَقَاءِ تو ای یگانه و یکتاست و بقی عبارت از وجودیست که عدم سابق و فناء لاحق با و راه نیابد و مستمر الوجود باشد در ازل الازال و ابد الاباد زیرا که وجود او عرضی نه لذاته است و هر که را وجود لذاته باشد بقاء لذاته خواهد بود پس لازم از یاد و ابدی و سرمدی خواهد بود یعنی ای خداوندی که یگانه و یکتائیا بغلبه و تسلط که هر کس را نفع و منع توانا کردی و کسی را نرسد و یارای ان نباشد که تو را منع و دفع تواند کرد و هیچ دقیقی از اوقات و حالی از احوال زوال و انتقال را بساحت بقا و فنا عظمت و جلال او

نتوانند

نتوانند یافت که واجب الوجود در این فقره شریفه و فقره اتیه بر سبیل تهدید و تمهید قواعد خوف است که او جل شانه یگانه است بغلبه و تسلط و عدم زوال و انتقال و مستمر الوجود پس هر چه اراده کند میتواند کرد و عاجز نیست از میرانیدن و زنده کرده انیدن و برانگیختن گردانیدن و عذاب و عقاب کردن و همه مقهور و مغلوب قدره اویند و باز شباب قدرت و عظمت و بقا و سرمدیت و تنزیه او جل شانه از شریک و اضداد و انداد ظاهر میشود و مجاز مشتمل میتواند بود و بدو قسم از شناعتی در دنیا و یکی در عقبا وَقَهَرَ عِبَادَهُ بِالْمَوْتِ وَالْفَنَاءِ یعنی وای خداوندیکه داناست بر که همه ارواح در این جهان قبل از وقوع ان و نیستی همه مکونات وظلمان اماتة و فنا در قبضه قدرة ان یگانه یکتاست و در بعضی نسخ دعا وَقَهَرَ عِبَادَهُ بِالْمَوْتِ وَالْفَنَاءِ یعنی قهر کرده است بنده گان بموت و نیستی و فقره اصل بنا بر عموم و شمول انسبست و مؤید نست قوله تعالی كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ وَكُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ قبل از قیامت در فنای اشیا چنانچه از آیات کریمه معلوم شد شکی نیست که جمیع زنده ها بغیر حقتعالی میمیرند و بعد از مردن در قیامت زنده میشوند اما خلافست در اینکه اجرام و اجسام و ارواح بغیر جناب مقدس الهی معدوم بالمره میشوند یا ارواح باقی اند و جمیع اجرام از اسمانها و زمینها و جمیع اجساد معدوم میشوند و باز ایشان را بر میگردانند اکثر متکلمین بر آنند که ارواح و اجساد مکلفین معدوم نمیشوند و خواجه نصیر الدین ع میگوید دلیل سمعی دلالت بر فنای اجسام کرده و تاویل میکنند در مکلف بتفریق اجزا چنانکه در قصه حضرت ابراهیم ع وارد شده و اجزای متفرق گشته و پراکنده شده که اجزای اصلیه الله

با همه اجزا راجع میشود باید وارواح را با بدنها بر میگردانند و بعضی احادیث صریح است در فنا و انعدام
بالکلیة چنانچه از آیات معلوم است و حضرت امام جعفر صادق ع در جواب زندیق فرمود که روح
باقیست تا وقتیکه در صور بدمند پس در آن وقت باطل میشوند اشیا و فانی میشوند پس نه حس میماند
و نه محسوس پس بر میگردانند اشیا را چنانچه آغاز کرده بود مدبر آنها و آن چهار صد سال است که خلق
قطع میشوند و خدا اشیا که فانی درست از کتم عدم بی شبه و مثال ایجاد کند قادر است که باز بعد
از انعدام ایجاد کند و قادر اکبر است مع هذا اعاده سهل تر و آسان تر است و کلام خدا در اکثر قرآن
ناطق است از آن و اخبار انبیا و ائمه مخبر است از آن پیش قدرت کاملۀ دشوار نیست
عجز را با قدرت حق کار نیست و از حین موت تا حین فنا عالم برزخ است و روح باقیست
در عالم برزخ و مرده را که در قبر میگذارند دو ملک می آیند یا بشر و بشیر و یا منکر و نکیر نام
نامند و از او سؤال میکنند که بعضی از آنها تلقین کرده باشند و مستضعف و طفل و مجنون
نباشند بعضی بعد از سؤال در رحمت و نعمتند و بعضی در عذاب و سخط خدا تا وقت
ولایت بدن است پس فقرۀ شریفه دیگر موقف و مقامات و اهوال دوزخ و احوال بهشت
و درکات و درجات و شدائد و ظلمات و حساب و صراط و میزان و پریدن
نامۀ اعمال و پریدن نامۀ اعمال مشتمل و مندرج است و او حال شان نه که داند که با مطیعان
چه خواهد کرد و با عاصیان چه خواهد برد رحمت صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الْأَتْقِيَاءِ
رحمت حضرت محمد و خاندان او شو که پرهیزکارانند و لوث معصیت هرگز نگرداند
و تقوی و عصمت ایشان از اول عمر تا آخر عمر رسید و معصوم اند پاک اند
از عقاید باطله و افعال و خصال قبیحه در دین و دنیا و امر بهر چه فرموده اند از جانب خدا
و عین صلاح و محض فلاح است پس زبان آن حضرت را عموما شامل نیست و شامل بهترین

دلیل دیگر بر ثبوت معاد

سؤال قبر و نکیر و منکر و بشیر

دلیل بر عدل صانع

از آن

از آن بهشت و دوزخ بکلی خالی بود و فنای جود و انهار که معصوم و پرهیزکار نبودند خارج است وَاسْتَجِبْ
دُعَائِي یعنی بپذیر دعای مرا وَاسْمَعْ نِدَائِي و بشنو آواز و فریاد مرا این تاکید فقره
سابق است وَأَهْلِكْ أَعْدَائِي نسخه هست یعنی نیست کن دشمنان مرا و محقق
بِفَضْلِكَ أَمَلِي وَرَجَائِي و محقق و ثابت و یقین و واصل گردان بیاری افزونی
بخشش ذاتی خود مقصود و مراد و امید و دلی مراد در طلب حاجات و عطای مسئولات
که از درگاه تو توقع دارم امل و رجا ممکن است یکی متعلق به دنیا و دیگری متعلق با خرت
یا بمعنی که حصول مقصد دنیوی و اخروی من بکن زیرا که حمل کلام بر تأسیس اولیست از تاکید
يَا خَيْرَ مَنِ انْتَجَعَ لِكَشْفِ الضُّرِّ وَالْمَأْمُولِ انتجع طلب کردن و رو آوردن در
بدحالیها ما مول امید و طلب خیر یعنی ای بهترین همه کس که طلب کنند و رو آورند با و از برای دفع
نمودن بدحالی و گشودن طلب خیر و حصول امید چه سبب چه درگاه و قضای بارگاه او از برای
دفع بدحالیها و گشایش امید با مفتوح است پس باید امید وار بود نه بغیر او و در بعضی
نسخ دعا بدل انتجع دعی واقع است ای من هو مدعو یعنی ای بهترین همه کسانی که خوانند
او را که امید داشته باشند یا بمعنیکه با و امید وار باشند لِكُلِّ عُسْرٍ وَيُسْرٍ بِكَ
أَنْزَلْتُ حَاجَتِي یعنی از برای هر شده و صعوبتی و دشواری و از برای حصول
هر آسانی بدرگاه تو فرستاده ام و فرود آورده ام و انداخته ام مراد خود را فقرۀ شریفه متضمن
توکل است و طلب فتح و نصرت و استعانت از درگاه او جل شانه و میتواند
بود لکل عسر و یسر متعلق بحصول باشد یعنی از برای دفع هر دشواری و حصول هر آسانی
فرود آوردم حاجت خود را و یقین دارم که بکرم ذاتی قضای حوائج من خواهی فرمود
فَلَا تَرُدَّنِي يَا سَيِّدِي مِنْ سَنِيِّ مَوَاهِبِكَ خَائِبًا پس بر مگردان

از نثار و مرحمت مرا

و ناامید مساز مرا از بخشش‌های عطاهای خود در حالتیکه با بهره و نا امید باشم و مگشتن (؟) حاجت من
اضافه صفت بموصوف شده یعنی از بخششهای بلند خود **یا کریم** ای بخشنده که مانند
و نظیر **یا کریم** ای بزرگ بخشش **یا کریم** ای بزرگوار و در کمال عظمت
و بزرگواری تکرار لفظ بزرگوار کریم از برای تاکید استجابت دعاست **برحمتک**
ای حافظون الامل والرجاء و کشف الفقر والامور منتبه بالجود الغالیفین (؟) بحق یعنی حافظ کننده
امل و رجا و کشف و فقر و شدید بخشش تو **یا ارحم الراحمین** ای بخشنده
ترین بخشندگان ختم دعا بر بزرگوار برحمته یا برای آنکه هیچکس ما یوس و محروم از بخشش
او نیست و در دار دنیا رحمتش شامل مومن و کافر و بر وفاجر است یا برای ترغیب بطاعت
و عبادت است و ترهیب از کفر و معصیت چون دانستند که او جل شانه رحیمست رحمت
او خلایق را داعی بر ایمان و طاعت و عبادت گردد و صارف از کفر و معصیت باشد
بعد از اتمام دعا سر بسجده گذارند و روی نیاز بدرگاه بی نیاز گذارند و حاجات خود را از قاضی
الحاجات و واهب العطیات سئوال نمایند که باجابت قرین خواهد گردید و منقولست
که حضرت سید الساجدین امام زین العابدین صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه
و اولاده الطیبین الطاهرین بعد از اتمام دعا در سجده این دعا میخوانده اند **الهی**
قلبی محجوب و عقلی مغلوب و نفسی معیوب و هوائی
دل من در پرده شده ... و عقل من ... و نفس من ... و هوای من ...
غالب و طاعتی قلیل و معصیتی کثیر و لسانی مقر
غالبست ... و طاعت من اندک است ... و گناه من فراوان و بسیار است و زبان من ... اقرار کننده ...
بالذنوب فکیف حیلتی یا علام الغیوب و انت ستار العیوب
پس چگونه خواهد بود چاره من ای بسیار دانای همه پنهانیها و حال آنکه تو پوشاننده عیبها
و انت

واغفر لی ذنوبی کلها یا غفار الذنوب
و بیامرز برای من گناهان مرا همه را ای بسیار آمرزنده گناهان
یا ستار العیوب یا شدید العقاب یا غفور
ای بسیار پوشاننده عیبها ای که سخت است عذاب و شکنجه تو ای بسیار آمرزنده
یا حلیم یا رحیم اقض لی حاجاتی
ای بردبار ... برآور برای من مطلبهای مرا
بحق القرآن العظیم و النبی الکریم
بحق قرآنی که بزرگ است مرتبه و قدر و منزلت او و بحق پیغمبری که بزرگوار است
و آله الطاهرین تبت الیک
و بحق آل او ... رجوع میکنم بسوی درگاه تو
یا ذا الجلال و الاکرام
ای صاحب بزرگی و بزرگواری
من جمیع الذنوب و الآثام
از همه گناهان و بزه کاریها
والحمد لله رب العالمین
و همه ستایش مر خدای راست که پروردگار عالمیان است
و صلی الله علی محمد
و رحمت ... بر محمد
و آله اجمعین
و آل او همگی

۸۷

ص ۱۱۹

AV